...ت قبول کردند و در جهان روا کرد و سیصد سال کار دین داران بی روز بهتر بود تا مدتی که اسکندر ر...
...وی بیامد و دیگر باره گفت و گوی زیادت شد و بعد از آن اردشیر بابکان بیامد و گفت و گوی کم کرد تا ...
...ند سال بر آمد و بعد از آن لشکر عرب بجنبید و عجم را زیر دست کرد و هر روز ضعیف تر می شو...
تا آنگاه که بهرام همآوند آید و آن تخت ساسانیان و مملکت بگیرد و پس اوشیدر بامی بیاید
...اوستا و زند و نسک یکی زیاده از آنکه زرتشت آورده است او بیارد و بهرام همآوند در جهان روا
کنند و آن سه یکی که در روزگار زرتشت پذیرفته باشند سه یکی زیادت تر قبول کنند و چهارصد
سال زیادت و روا باشد و پس دیگر باره گفت و گوی پدید آید درین معنی سخن بسیار است و دیگر باره
...شیدر ماه گفت و گوی از میان برگردد و نسک اوستا زیادت از اوشیدر بامی بیارد و در جهان روا کنند
...دمان که بهدین باشند یک نیمه دین قبول کنند دیگر باره زمانه نیکی بگردد و زمانه بد در آید ...
...برزد و بعد از آن سیاشان آید و نسکی اوستا زیادت تر از اوشیدر بامی بیاورد و جهانیان همه
...ال کنند و گفت و گوی از جهان برخیزد و پنجاه و هفت سال بر آید و رستخیز باشد درین معنی
...یار است کوتاه تر گرفتیم تا خواننده ملالت نیفزاید آمدیم با سر حکایت خویش آنکه می گویند که
...کسی بمیرد یا بکشند باد وی با باد بپیوست و خاک وی با خاک بپیوست و آب وی با آب بپیوست و آتش
وی با آتشش بپیوست روان و هوش و بوی هر سه یکی شوند و با فروهر بپیوندند و همه یکی شود اگر گناه
زیادت بود عقوبت دهندش و اگر مزد زیادت دارد به بهشت رسانندش پس دیوانی که با این شخص
بوده باشند همه فرسوده گشته باشند بجهت عقوبت که کشیده بود از دیو بهشت امشاسفند مها بحی خونی
بود نگذارد که عقوبت زیادت تر از گناه دهندش اگر بهشتی بود به بهشت و اگر دوزخی بود دیگر ...

واگر همبستانی بود به همبستانی بدندش تا روز رستاخیز زور دیوان بسوده بود وان
کشتنه بسبب انکه مردم عقوبت کشند دیوان که دیوان یا مردم اند بسودند بجدان آ
دوزخی کالبد بر انکیزد همه از آن نخستین از مینو آتش و آب و آن خاک خاک وان
کنند و روان بان تن آید و بدی که در تن مردم است و این زمانی رستاخیز است
و مردمان بجرک و بیغیر و بیپنیان باشند و همچنین همیشه زنده باشند غاند چهار پای
ایشان را روان نبود مینو چهار کونه بان ایشان پیوند و بدان سبب ایشان را
که ایشان روان فروهر ندارند دلیل بدین مردم خرد دارد و دانش و راستی یالای کف
کار کردن بدست همه بدرست بدان است اکرنه بهمه جانوران ازین جای تنابیح بهن
مردم این همه زیادت دارند روان حساب و شمار مردم را بود دیکر جانوران نه
کفته آمد که در آفریدن چه بود و میرانیدن چیست و بان امید زنده کردن چراست بیابد دا
سر رحمت و فضل وی بود و میرانیدن به سبب اینست که کرماچون فشاسقدان بودی
اهریمن در تنواستی کمیجت و بدی و تاریکی و پلیدی وی کنده وی همیشه ماندی و چون درها کیخ
و میکشوید و می بندارد که ما بیزت میکند غیداند که آن بدی خویش است که بر می اندازد
اینست زنده باز کردن بروی فریضه است بسبب انکه ما بسیاری رنج کشیده باشیم چه دکین
پس فریضه باشد از سر رحمت و کرم خویش که ما را زنده کند اکرچه در میانه مرده نیست ول
جمله که بدو شخص را بر انکیزد و پاداشن دهد ازین نیکوییهای خویش آن بیت شک او
میکویم اوستای از زمان اورمزد است و زند و پازند انکه در هر کشوری بدانسته که چو میکوید

با اهل سفرها با بزرکان تعصب کردن ❊ در سیزدهم دلالت کند بر صحت نفس و تن و درستی و پشیمانی آوردن از سوی که
بود دلیل کند بر بلندی و عزت یافتن و صحت بهیشی الکایر تبادت شود ❊ در چهاردهم دلالت بر صیتش کارهای
طلب حج و نیکویی کردن با زیر دستان ❊ در پانزدهم نیابید و اکر بیابید غلط باشد ❊ در شانزدهم دلالت کند بر نیکوئی
و خوب شدن کارها و پیروزی یافتن و کار میانه و تباه شده روی به نیکوی آورد و مرادها و مقصود بدست

باب قبض الداخل در بیوتات

اول دلالت کند بر اندیشه‌ها که بر قبض کردن مال بود و عزت که بدست آید و جاه و خوبی و سعادت ثابت کردد
نه کند بمصادره یا مالی که بتحصیل رساند ❊ در دوم دلالت کند بر قبض کردن مال و حاله کارها نیکو آید
سیم دلالت کند بر سعادت حکمت و بر اصل خویش بلندی جستن و سعادت از برادران و دوستان و اقوام یافتن ❊
ام دلالت کند بر خریدن ملک و اسباب و قبض کردن از اهل خود از جهتی نقدی و بنیاد کرفتن کارها ❊
دلالت کند بر طلب مال حرام کردن و ناحق طلب کردن و شترمات خوردن و چیزی از قسب قبل زیادت کند
هم دلالت کند بر دیدن بنده و چهارپایان و تردد بودن از قبل قرض و ناخوشی اعضا ❊ در هفتم دلالت کند
ی و ضمان شدن و عمارت ملک و قمارها کردن و کار دین خواندن و سلمنا فقو ❊ در هشتم دلالت کند بر
... راست کردن کارها تباه شده دلالت کند بر دزدی و خیانت کردن از چیزی مشوش بودن ❊ در
نهم دلالت کند بر امساک از سفر و قبض کردن چیزی از مکتوبات چون مثال و قبالات و مقبوسات و رسیدن بقضاه و دلیلست
که از سفرها از اصحاب سفری چیزی بدست آرد ❊ در دهم دلالت کند بر عمارت ظلم و ناباج کردن و بیرون آوردن دیکری
را از شغلی و خود در آن شروع کردن ❊ در یازدهم دلالت کند بر یافتن مال از سبب تجارت و یافتن میراث از قبل
مادر و بخششها و بر آمدن امیدها بدانچه توقع افتد از حسن احوال ❊ در دوازدهم دلالت کند بر تربیت کردن و صلاح

جمع کردن و غنیمت یافتن از ستور و مردم التقدیم حقیقت دیدن از اطلاعین بودن اما بعضی روز کار
و ❊ در سیزدهم دلالت کند بر قبض کردن مال و جمع کردن چیزها و دلیل کند بر طلب کردن عیش و
چهاردهم دلالت کند بر دست آوردن مالی از دار الضرب و ما از دست صاحبی که در زر تصرف
خواستن از بزرکان و کمر ضالی خواسته راست کردن و طلب مال باشد و مقصود حاصل شود ❊ در پانزدهم
قبض کردن چیزی که از دست رفته بود و غایب شده و باز غایب بیابد و مال دزد یا مال غایب بد
و سعادتی در امور حاصل کردد و غایب سلامت در امور ❊ در شانزدهم دلالت کند بر تمام شدن حال
دست آوردن اموال بکاسب تجارت داده بود یافتن مالی بجهی بدست آید والله اعلم

باب در احکام قبض الخارج

❊ در اول دلالت کند بر زیان جستن کارهای بی منفعت و حرکت کردن باطل و جستن مالهای ناحق و
نقل و حرکت کردن و عاقبت چیزی از دست شدن ❊ در دوم دلالت کند بر خیانت و حرکت جستن چیز
و نقصان مال بود که خود طلب کند و ضایع شود مالش ❊ در سیم دلالت کند بر نقل کردن چیزی از
جستن با خویشان و حسود یا برادران و دوستان و یاران و پریشانی در همه کارها ❊ در چهارم دلالت کند
از جای بجای و سکونت سبب کفت و کوی با خویشان از طرف و اندیشه بودن در کار اسباب و املاک
دلالت کند بر خشم و درشتی زبان نامشهور و تلف شدن لباسات و بعد از آن پشیمانی بود و احتیاجات غایب
و جدا کردد ❊ در ششم دلالت کند بر خلاص یافتن از بیماران و بندهان و تلف شدن ستور و کریختن بر و ضایع
یعنی غله و دیکر اجناس که تعلق بمعاش خواسته دارد و تقرب با خویشان بود ❊ در هفتم دلالت کند بر بیداد
و زیانی از میانجی کری و کفت و کوی در زن و شوهری و خصومت با قمارخانان و وکیلان و انبازان و

که ایشان را فضل و شرف و جاه را بود قوله تعالی   اکر چهار بماند ...
تعالی   اکر پنج بماند دلیلست بر لشکر بسیار که آنجا کرد آید   اکر شش بماند تا شش ماه
روز یا شش سال او را کارها بدید آید که در آن کار بزرک کرد قوله تعالی   اکر هفت بماند ...
قوله تعالی   اکر هشت بماند خود را از صواعق نکاه باید داشت قوله تعالی   اکر نه بماند دلیل
... کرد در دین و سبب آن شخص امتد اما هو اهل دین بود قوله تعالی   اکر ده بماند دلیل کند که ...
شق را تمامی پایه و ثواب روز آدینه و دلیل خیرها کند قوله تعالی   اکر یازده ماند و ...
دیکر عدد هم بدین قیاس باید کرد والله اعلم التعبیر الحروف اما تعبیر به حروف آن بود که معبر
تا اول حروف از دهن سایل چه براند مثلا کوید که سر بخواب دیدم و اول حروف شین بود اکر خداوند
خواب مستور بود دلیل کند که بر شرف و شادی و شکر و شهادت و شفقت و اکر نه مستور بود د
لیل کند بر سر و شور و شغب و شماتت اعدا اما اکر اول حروف آن الف بود دلیل کند بر امن و امان
السلام و اکر نه مستور بود دلیل بر اسب و استر و اکر اول حروف با بود دلیل بر برکت و بشارت
و بقا و اکر مستور بود دلیل بر بلا و بدی و اما اکر حروف اول آن تا بود دلیلست بر توبه و تاتند و تهنیت
اکر نه مستور بود دلیلست بر توبیخ و تهدید اما اکر اول حروف آن ثا بود دلیلست بر ثنا و ثواب و
ثبات دین و دولت و اکر نه مستور بود دلیلست بر شور و شار و اکر اول حروف آن جیم بود دلیلست
بر جلال و جمال و اکر نه مستور بود دلیلست بر جهل و عول و اکر اول حروف آن حا بود دلیلست بر حبیب

وبجاآوردن
وقوت
... دلیلست بر خسران و خیانت و اگر اول حروف آن دال ...
بر دوام دولت و ملت و اگر نه مستور بود دلیلست بر دوام دوری و اگر اول ...
بود دلیلست بر ذل و مذلت و اگر اول حرف آن را بود دلیلست بر ریاست رفعت ...
بود دلیلست بر ردی ربا و اگر اول حرف آن زا بود دلیلست بر زهد و زیارت و اگر نه ...
دلیلست بر زشتی و زنا و زوال و اگر حرف اول آن سین بود دلیل بر ستایش و ...
بود دلیلست بر سهو و سفاهت و اگر اول حرف آن شین بود دلیلست بر شکر و شاد ...
و اگر نه مستور بود دلیلست بر شماتت و شر و شرک و اگر حرف اول آن صاد بود دلیلست بر ...
وصلت و اگر نه مستور بود دلیلست بر صعوبت و صلف و اگر اول حرف آن ضاد بود دلیل ...
و ضیا و ضیعت و اگر نه مستور بود دلیلست بر ضیق و ضنک و اگر اول حرف آن طا بود ...
طرب و طهارت و اگر نه مستور بود دلیلست بر طرار و طلاق و اگر اول حرف آن ظا بود ...
بر ظفر و ظرف و اگر نه مستور بود دلیلست بر ظلم و ظلمت و اگر اول حرف آن عین بود دلیل ...
عز و علم و عافیت و اگر نه مستور بود دلیلست بر علت و عیال و اگر اول حرف آن غین ...
بر غنیمت یافتن و غم و اگر نه مستور بود دلیلست بر غز و غبن و اگر اول حرف آن فا بود د ...
بر فتح و فایده و اگر نه مستور بود دلیلست بر فرقت و فزع و اگر اول حرف آن کاف بود دلیلست ...
و قوت و اگر نه مستور بود دلیلست بر قهر و قلت مال و اگر حرف اول آن کاف بود ...
بر کمال و کفایت و اگر نه مستور بود دلیلست بر کمی و کم شدن و اگر اول حرف آن لام بود دلیلست ...
برلط

...عتبه الداخل	حمره	طریق	اجتماع	نقی الخد	
مشتری	مریخ	قمر	عطارد	مریخ	

باب در شناختن استقلالات انتقال در خانه‌ها ... بدین ترتیب

... در اول دلالت کند بر دوستی و علم و قضات و سرو کار با مردمان عاقل باشد و ...
... مرتبت و عزت و بندگی و در ازی عمر و بی غمی ۞ در خانه دوم دلیل کند بر جستن حال و ...
... کردن مال و بسیار صدقه دادن و زکوت دادن و مالی در وجه معاش صرف کردن و طلب ...
... دن ۞ در سیم دلالت کند بر سعادت و دولت و بر اهل خویش و بلندی جستن و رفتن بسفر نزدیک و بر ...
... کردن در مجالس حکم و طلب دوستان و برادران کردن و محبت ایشان ۞ در چهارم دلالت کند ...
... دن عمارتهای بلند و چیزهای که منسوب بود و خالی [illegible] دیدن مقام پدر ... با ثقل و ...
... نیکان و زیر دستان ۞ در پنجم دلالت کند بر توبت کردن و قرآن خواندن و خبر بجای ...
۞ در ششم دلالت کند بر آزاد کردن غلامان و کنیزکان و بر دوستی و عشق و محبت و خلاص کردن ...
... رفتن از مرض و بیماری چهار پایان ۞ در هفتم دلالت کند بر زن و شوهری و طلب حلال کردن ...
... نصب کاری ۞ در هشتم دلالت کند بر ساختن مساجد و خواندن قرآن بر تکبیر و تهلیل پیدا ...
... میراثها و بحث کردن در احوال متوفی ۞ در نهم دلالت کند بر حج و سفرهای بخیل و خوابهای ...
... کردن با جماعتی چند و قفندادن سفر غیش بود ۞ در دهم دلالت کند بر بلندی و عزت و ...
... و دیدن پادشاهان و بزرگان و کارهای شریف و حیلت شرعی کردن ۞ در یازدهم دلالت کند بر توب...
... دادن و نیکوی کردن و دوستی کردن با یاران و عیش نیکو ساختن و چیزها بامید دادن ۞ در دوازدهم دلا...

... و یکی شکل اوستای را زنند و باز تند ابیت که بید اکنیم هفت شکل را زنند و باز تند که ...
... هفت شکل را زنند شایست و ناشایست و کلی و کون و کوی و مکوی و ستان و مستان و خوب و ...
پاک و پلید و پوشش و چپوشش و مانند این اگر یاد کنیم کتاب بنهایت رسد کوتاه کرفتم پیزدان کام باد

من دین بنده ... بهرام مهربان بهرام گشتاسب
نوشتم در مراج هشتم به خویشه خویش
با فرزندان و فرزند زادگان
تمام شد اندر روز شهریور
ماه اسفندارمذ

[illegible]

... قبض الداخل | قبض الخارج | جماعت | کوسج | عقله | انکیس | بیاض | نصرت الخارج

... داخل | عتبه الخارج | عتبه الداخل | حمره | طریق | اجتماع | نقی الخد

قبض الداخل | قبض الخارج | جماعت | کوسج | عقله | انکیس | بیاض | نصرت الخارج | نصرت الداخل
آفتاب | راس | عطارد | زهره | زحل | زحل | قمر | آفتاب | زهره

... زشرح چه حاجت که نیست
... آب و آتش دگر آنچه هست در عالم
... عدم فرامکان او نیکان
... مدار نزد بدو دوم ماه
... درست خیز است ای نیک دل
... تیغ رحساب بیاد بگو

الاه از خار بلند کاری که مشکل تر از آن نیست
بحکم الا بنگر که در خدمت شان یکیست
بلا فرید ... جاماسب بن مهربان
که مگر بنزن نوشتم و رفتم در بن جاه
برو بپای چمن و تماشا کن ای دل
که ایام چمن بوستان چند است او

یکی را خواب تبشیر خوانند و دویم را خواب تحذیر خوانند و سیم را خواب الهام خوانند و اما خواب تبشیر آن بود که ایزد تعالی فرشته‌ء موکل کرده است بر لوح محفوظ و او را ملک الرویا خوانند و هر چیز که خواهد بود فرزند آدم را و آن فرشته او را بنماید بخواب چون پند دادن خلقان او حجت گرفتن بر کافران و یاد کردن نیابت اما چون کسی را بشارت خواهد داد اندر کار آخرت یا دنیا ایزد تعالی آن فرشته را توفیق دهد تا او را اندر خواب بنماید و خوابی که تعبیر آن بشارت بود بیننده را چون کسی چنین خواب بیند آن خواب تبشیر بود چنانکه واجب کند که شکر حق تعالی بجای آرد و صدقه دهد و بر چیزها زیادت کند تا ایزد تعالی او را خیر و نیکویی بر فزاید کرداند اما خواب تحذیر آن بود که ایزد تعالی ملک الرویا را توفیق دهد تا او را بخواب نماید آن چیزها که آنرا از آن حذر باید کرد تا از آن حذر کند از چیزهای ناپسند اجتناب نماید و بخدای تعالی باز گردد و بتر سد خواب الهام اما خواب الهام آن بود که خدای تعالی ملک الرویا را توفیق دهد تا بنده را در خواب بنماید آن چیزها که تعبیر آن طاعت کردن بود و پرهیز از معصیت اما چون حقیقت خواب الهامی بیند باید که از گناه توبه کند و نیکی زیادت کند و بداند که دنیا فانی نیست و آخرت باقی و غم رعیت خوردن و تدبیر دیگر کردن و عذر دین کردن خواب الهامی بود اندیوا که ایزد تعالی اما خواب وزیر مملکت یاری ده و فروزنده بود و خزانه و رعیت و ضعفا را تازه می دارد و آسوده و آبادان و سلطان را وزیر مدبر باید تا با وی مشورت کند در کار مملکت اما خواب سلطان و اصحاب وی و این کسان که ایشان را بخواب بیند همه نیک بود و هرکه بدو نزدیکتر خواب او بهتر اما خواب رییس و صاحب برید و دبیر و حاجب هم چنین نیک باشد زیرا که هر یکی از ایشان سلطان نزدیکتر ند اما خواب قاضی و معدل و مذکر

باسکندر المقتاد ملک جهان | همه گنج دارا نتوان کرد نهان
شاه پرداختند | ز دریا بدریا فور اندر افشند
که نزار بسرا بود پیراسته بود | سریر و سراپرده و تاج و تخت
ان که از او دیبه | در آرد بانکشت یا در ضمیر
بخشدانی که آن برتو انشورکند | بلورین قنبها و خوانها الحل
طراوت ز آبنوس...

بنام ایزد بخشاینده مهربان

...بر روم تهرد و یا کلاب در آفتاب نهد یا بر سر آتش اندازد که آنکس بی قرار شود و اگر خواهد که خواب ...ی را ببندد و هفت سوزن که سوراخ ندارد بدان موم پر و برد آنکس و بینی آنگاه در کتاب ...ح پنهانی کند که خواب آنکس بسته شود و نشان همه اینست

بنام ایزد...

...اچیست که محمد ابن سیرین کرده و برگزیده هست از کتاب دانیال و از کتاب یوسف النبی ...اب جعفر بن صادق و از دیگر کتاب معتبران پیشین و این کتاب را منتخب کرد هر چه از آن جمع ...کار آید آیات قرآن را برابر آید و در این کتاب جمع کرده شد تا آسان باشد برای کسانی که رغبت ...ه و بر داشتن این علم چون این کتاب برخوانند و ایشان را حاجت نیفتد بکتابهای دیگر معبر ... که هر چه بکار آید از علم خواب اندرین کتاب تمام یابد و خواب راست از دروغ بشناسد و بدا... بکونه باید گفتن و خواستن و بداند که اصل خواب چیست و کدام فرشته نماید و اضغاث ... ...ت که آنرا اصلی نباشد و بداند که اندر هر روزی و هر ماهی و اندر هر فصلی خواب هر کس چون تعبیر ...ن که فصل خواب کسی بشناسد و خواب مهتر بر کهتر و خواب سلطان بر رعیت و خواب پارسایان ...یان برنا پارسایان و مشتکان و خواب آزادان بر بندگان و خواب مردان بر خواب زنان ...یکی را بشناسد بتمامی تا خواب را تعبیر داند بصواب انشاالله تعالی و حده داشتن اوقات ...ب و احکام آن قوله تعالی اما حادیث و مانند این آیتهای بسیار است که ایزد تعالی یاد کرده است ...صدق خواب چنانکه پیغمبر گفت اما چون کسی خواب بیند یا کسی او را در خواب بیند واجب کند

داشتن

...اور اتسرتیبی بیند یا از خویشان و قرابت و دوستان و مادر و پدر ...اصحاب التالح و النبلح اگر کسی بخواب بیند که زنی یا مردی یا چیزی بصورت خوب ...د خویش اندر آن که خواهد بتمامی بیابد و اگر چیزی بیند زشت غم و اندوه بیابد ... اگر که صنعتی پیش وی به پدید آن کنیزک نیکوی روی بیسرای آید پیش و همه مرادها به تمامی بیابد ...ا اگر کسی بخواب بیند که خوکی پیش او باز آمدی مراد خویش بیابد از مرد پلید یا اصل ...شری از پیش بیشتر و مادر آمده به هیبت سلطان اندر افتد اما زود نیکو شود و اما ...د و اندر آن ناحیت که بیند بلا و محنت باشد التعبیر به العشر اگر کسی بخواب بیند که شبانی ...د و کوسفند وی یکی به ربودی و با آن گرگ بر نیامدی و بعضی از آن رمه به کشتی سیلی آن ... کنند و مردمان آن ملکت تباه کردند و پراکنده شوند التعبیر به العلت و آن چنان بود ...ب بیند که مقلوب کردد و به ضد آن باشد که بیند مثلا چنانکه بخواب بیند که اندر کار رفت ...مردن و پشیمان شدن اندر آن کار که در وی بود شتاب زدگی کند و اگر بخواب بیند ...ن شتاب کند بی پشیمانی اندر کار که در وی باشد بشتابد و پشیمان شود و اگر بخواب ...بر خوردی پشیمان شود و اگر بخواب بیند که پشیمان شدی آنچه بخورد و اگر بخواب بیند که زن را ...دادی بر تجارتی که میکند و اگر بخواب بیند که بر تجارت زیان کردی زن را طلاق دهد و اگر بخواب بیند ...بودی زندگانیش دراز بود و اگر بخواب بیند که زندگانیش دراز شدی بمیرد و توبه باید کردن ...ربالنجوم اما تعبیر به نجوم همچون گلیم حکم منجم بود پرستارگان آفتاب سلطان بزرگ باشد

[illegible] آفتاب وزیر و خلیفه و قاضی باشد زحل مهتر بزرگ باشد یا دهقانی بزرگ
مشتری وزیر و شادی و نعمت بود مریخ سپاه‌سالار و عیار و دزد و جلاد و طرار بود
به حکم مشتری بود التعبیر بالطب چنین گویند که جالینوس امیری را همی معالجه کرد که آماس
هر چند می کرد به نمی شد امیر بخواب دید که برگ خرما بدین کیر تا بهتر شوی چون بیدار
برگ خرما بدین گرفت به شد و از آن علت برست و اگر کسی بخواب بیند که کشاورزی همی کرد
بیمار گردد مگر که بیننده خواب کشاورز بود کشاورز بود و اگر بزرگ بیند مال حلال یابد و اگر
درد بیند که اسهال کرد اندر آن اندر آن موضع که واجب کند از غمها فرج یابد و مال یابد
به موضع خود بود مالی بیاد بر دهد التعبیر بالعدد اگر کسی بخواب بیند دو چیز که از یک جنس
اگر مستور بود مال یابد و اگر نه مستور باشد غمش رسد و اگر پنج چیز بیند از یک جنس نمازت خیند
و مال یابد حکایت چنین گویند که هارون الرشید رحمة الله علیه ملک الموت را علیه السلام
بخواب دید و از وی بپرسید که اجل من تا کی بود باشد پنج انگشت در روی وی دراز کرد
دگر معبران را بخواند و این خواب از ایشان بپرسید گروهی گفتند تا پنج روز و گروهی گفتند
تا پنج ماه و بیس محمد ابن سیرین گفت که این که شما گفتید هیچ نباشد و این خواب آن است
که خدای تعالی در کتاب خویش گفته است
هارون الرشید چون این سخن را بشنید شادمان شد
و او را خلعت داد اما آن چیز هرچند که بیشتر بود التعبیر بحساب اما تعبیر به حساب آن بود که معبر نام خداوند
خواب بپرسید مثلاً محمد به شمار گیرد به حساب جمل و دال بداند که میم بشمار چهل و حا بشمار هشت

[illegible] که بآخر چشنده خود را بکشد گفت شهوت گفتند کدام آتش است که افروزنده
[illegible] گفت حسد گفتند کدام بناست که هرگز خراب نشود گفت عدل گفتند کدام تلخست
[illegible] گردد گفت صبر گفتند کدام شربت است که بآخر تلخست یعنی تلخ گردد گفت
[illegible] کدام پیرایه است یعنی پیراهن که هرگز کهنه نشود گفت نام نیکو گفتند کدام دشمنی
[illegible] دوستان گرامی‌ترست گفت فرزند گفتند کدام بیماریست که طبیبان حاذق
[illegible] نتوانند کرد گفت ابلهی گفتند کدام بلاست که مردم ازو نگریزند گفت عشق گفتند
[illegible] که از پیشه‌ها بیشترست گفت سپه گفتند کدام پیرایه است که از مردان و زنان
[illegible] گفت راستی گفتند خواب چیست گفت مرگ گفتند مرگ چیست گفت خواب گران

تمام شد گفتار جاماسپ حکیم که خدا اش بیامرزاد
من دین بهرام دستور بهرام بهرام گشتاسپ سورکی تمام شد از روز اورمزد و تیر ماه
قدیم و بهمن ماه حالی و سنه ١٠٠١ یزدجردی

[illegible]

[illegible] روزگار انوشیروان عادل هیچ چیز عزیزتر از حکمت نبود و هیچکس بزرگتر از حکیمان نبود
[illegible] ان دایم اندر نخستین حکمت بودی و هیچ هدیه سوی او نبردندی که بهتر از حکمت بودی
[illegible] وزیر انوشیروان ابوزرجمهر را فرا که حکیم او بود طلب فرمود و او را گفت که میخواهم
[illegible] برای من جمع کنی سخنان نیکو و لطیف و به لفظ کوتاه و معنی بسیار و خواندن آن آسان

چنانکه مردم را درین جهان و در آن جهان بکار آید و بعد از ما یادگار ماند و بزرگان دیگر
کنند و بمراد برسند ابوزرجمهر مهلت خواست بمدت یک سال و این کتاب را جمع کرد و
نام نهاد و چون تمام شد بعرض انوشیروان رسانید و انوشیروان را بغایت خوش آمد و شهری
بخشید و بفرمود تا این کتاب را بآب زر بنوشتند و ابوزرجمهر فرمود که من از استاد
سؤال میکردم و او جواب می فرمود گفتم یا استاد چه خواهم از خدای تعالی که همه نیکی خواسته باشم
تن درستی و ایمنی و امن گفتم کارهای خود بکه سپارم گفت بدانکس که خویشتن را شایسته
ایمن از که باشم گفت دوستی که حسود نباشد گفتم چه چیزست که بهمه وقتی سزاوارست
فرهنگ آموختن در جوانی و کردار نیک در بزرگی و بکار خویش مشغول بودن گفتم کدام حق است
مردم حقیر است گفت از هنر خویش گفتن گفتم چون از دوستی ناشایستی پدید آید چگونه از وی
بریده گفت بسه چیز اول او را کم دیدن و دوام از حالش ناپرسیدن و هرگاه او را ببینی چیزی
طلب کردن گفتم کارها بکوشش بود یا بقضا گفت کوشش نیز قضا را سببست گفتم برجوانان
و پیران چه نیکوتر گفت برجوانان شرم و دلیری و بر پیران دانش و آهستگی گفتم مهتری
که شاید که بر آساید گفت مهتری آنکس را شاید که نیک از بد بشناسد و آنکس را
شاید که کار بکاردان فرماید گفتم حذر از که باید کرد تا رسته باشم گفت از مردم
چاپلوس و از خسیس که توانگر شده باشند گفتم که سخی‌تر گفت آنکس که چون چیزی ببخشد شاد
شود گفتم مردم را هیچ چیز عزیزتر از جان هست گفت سه چیزست که مردم بدان جان بر
دین و ننگ و رستن از سختی گفتم کدام چیزست که مردم میجویند و کسی بهمه نیافت گفت چهار

[illegible] تن درستی و توانگری و راستی و دوست مخلص گفتم نیکی کردن به یا از بدی دور بودن گفت بدی ناکردن
[illegible] نیکی کردن است گفتم هیچ هنر باشد که عیب بود گفت تحمل چون عاجز گردی عیب بود گفتم چه
[illegible] از مردم حقیر هیچ نباید پذیرفتن و هیچ علم نباید آموختن گفت زیرا که خداوند علم هرگز حقیر نبود گفتم
[illegible] چیزست که دانش را بپای آید گفت راستی کردن گفتم چه چیزست که بر دلیری نشان است
[illegible] عفو کردن پیش از پیروزی گفتم کیست که در وی هیچ عیب نیست گفت آنکه هرگز نمیرد
[illegible] از کارها که خردمندان کنند چه بهتر گفت آنکه طبع را از بدی کردن باز دارد و بدخواه
[illegible] مردم نباشد گفتم از دو تن کدام بخردتر گفت آنکه آن جهان گزیند با این جهان گفتم از علتهای
[illegible] مردم چه زیانکارتر گفت عیبی که بر وی پوشیده باشد گفتم نکوهیده کیست گفت آنکس که بخواست
[illegible] آید گفتم از زندگانی کدام قوم ضایع‌تر گفت آنکس که نیکی تواند کرد و نکند گفتم فرمانها کدام است
[illegible] آنرا خوار نباید داشت گفت سه فرمان اول فرمان خدای تعالی دوم فرمان هشیاران سیم فرمان
[illegible] دشمنان زمانه گفتم کدام تخم باشد که جای بکاری و جای دیگر توان درود گفت نیکی کردن بمردم
[illegible] و هم درین جا پاداشت یابی و هم در آنجا ثواب گفتم بهتر از زندگانی چیست و بدتر از
[illegible] مرگ چه گفت بهتر از زندگانی نیک‌نامی و بدتر از مرگ درویشی و ترس گفتم عاقبت را چه بهتر
[illegible] خشنودی خدای تعالی گفتم چیست که مروت را تباه کند گفت مهتران را بخیلی و زنان را بی‌شرمی
[illegible] مردان را دروغ گفتن گفتم درین جهان که بدبخت‌تر گفت درویشی که تکبر کند گفتم چه چیزست
[illegible] پادشاهی را تباه کند گفت سخن شنودن ستمکاران گفتم این جهان را به چند چیز توان یافت گفت
[illegible] فرهنگ و سپاس داری گفتم چه باید کرد تا به طبیبان حاجت نباشد گفت کم خوردن و کم خفتن و کم گفتن

غفتم از مردمان که بخرد تر گفت آنکس که کم گوید وبیش داند گفتم خواری از چه خیزد گفت از کاهلی و
نساد گفتم کم رنجی از چیست گفت اندر تنهایی گفتم بی نوایی از چه خیزد گفت از تا کدخدایی گفتم
شتق از چه خیزد گفت از بی شغلی گفتم نام داری از چه خیزد گفت از هشیاری کردن در کارها گفتم
پادشاهان را بلندی از چه خیزد گفت از عدل و راستی گفتم خردمند از چه چیز پشیمانی خورد
گفت از شتاب کردن گفتم شرم از چه خیزد گفت دین دار را از دین و بی دین را از
نادانی گفتم جمعیت از چه ببرد گفت از طمع گفتم اندرین جهان چه نیکوتر گفت تو
مدلت و رنجی نه از بهر این جهان وسخاوت نه از بهر مکافات گفتم اصل تواضع چیست گفت
از روی تازه داشتن با هر کسی ونشستن با فروتر از خویش و دست باز داشتن از زنا گفتم تد
کارها از که پرسم گفت از آنکس که سه چیز در وی باشد دین درست و دوستی نیکان و دانش
تمام گفتم پادشاه را حاجت بکه باشد گفت بمردمان استوار و خردمند از هشیار گفتم اندرین جهان
که بیکارتر گفت آنکس که نادان پرورد گفتم اندرین جهان که نیک بخت تر گفت آنکس
کردار به نیکی بیار آید وگفتار را براستی و آن جهان را بر این جهان برگزیند گفتم از خویشان
تر بیم که هیچ جای غریب نباشم گفت از تهمت دور باشی وکم آزار باشی و ادب نگاه دار
گفتم حق پادشاه بر مهتر چند چیزست گفت آنکه راز ش نگاه داری ونصیحت از وی باز نگیر
بر وی مهتر دیگر نگزینی گفتم عبادت ها چند بهره است گفت اول بدل دوم بزبان سیوم باند
گفتم بهره از زبان و دل و اندام چیست گفت بهره دل تفکر وبهره زبان دعا وبهره تن عبا
گفتم نشان دوست نیک چیست گفت آنکه خطای تو بپوشاند و ترا پند دهد ونصیحت کند

گفتم ن

نشان دوست بیچیست گفت آنکه با بدی یاری کند و راز ترا آشکارا کند وکارهای گذشته
فرماید که چنین می بایست کرد چرا نکردی گفتم چون زندگانی کنم که بسلامت باشم گفت
چیز کنی بر استحقاق کردن با سه گروه یکی از پادشاه وقت دوم با عالمان سیوم با دوست صادق
تم با که به ادب باید بود گفت با خردمندان و عالمان وخداوندان حسب گفتم با چند گروه
نباید کرد گفت با ابلهان ونمامان و بدفعلان گفت گفتم بنیکی بچند چیز تمام شود گفت
دی وتنهایی و اثر اندک داشتن گفتم چند چیزست که زندگانی بدان آسان توان کرد گفت
چیز خرد و پرهیزکاری و پرد باری گفتم سرمایه جنگ چیست گفت عزم درست و نیرو نشاط
تم حاجت خواستن بچند چیز درست شود گفت به سه چیز اول از آنکس خواهی که تواند
دوم اندر وقت خویش خواهی وچیزی خواهی که بدان مستحق باشی گفتم چند چیزست که از دیگر
مستغنی تواند بود گفت سه چیز خردمند اگر دانا باشد از مشورت مستغنی نباشد وپارسا
و پرهیزکار باشد از سایه کسی که بر وی اعتماد مستغنی نباشد مرد کار زار اگر چه تیر ومند
شد از حیله مستغنی نباشد گفتم هیچکس نیکبخت تواند شدن بکاری که کند گفت سه تن
سه کار بنده چون بخداوند کردد و فرزند بمادر و پدر و زن بشوهر نیک گفتم حسودان
را چند نشان باشد گفت چاپلوسی بوقت حضور و غیبت بوقت غیبت شادی بوقت
مصیبت گفتم کسی که در مجلس ما آید ما چه واجب باشد گفت چون در آید او را جای نیک
بنشانی وچون بنشانی بعینی که بنشیند روی سوی او کنی وچون سخن گوید بشنوی گفتم چند چیزست
که مرد را اندران برابر باید داشتن گفت سه چیز اگر وعده کنی وفا کنی و اگر امانت بتو

سپارند باز رسان و اگر بر کسی خصومتی دارد وبر وی ظفر یابی بر وی رحمت کنی گفتم چند چیزست
که اندوه ببرد گفت سه چیز دیدن دوستان صادق یعنی خالص و گذشتن و گذشتن روز کار
با یاران موافق و صاحب بودن گفتم چند چیزست که از وی ایمن نتوان بودن چون بزرگ
شوند هر چند که اول اندک بود گفت بازی و بدخویی و خوار داشتن کارها گفتم آفت
علم چند چیزست گفت بر مردمان عرضه کردن بی آنکه در خواهنده بناسزا آموختن و بیش کسی
که نداند گفتن گفتم بر چند چیز اعتماد نباید کردن گفت بر تن درستی بسیار عمر نباید بودن
و بسیار خوردن و حقها که در کردن بود تقصیر نباید کردن و عمر نبودن که بعد از این برخود ایمن
نباید بودن و رنج و تعب برخود نهادن گفتم چند چیزست که پنهان داشتن از مروت است
گفت درویشی و غم از دشمنان نگاه داشتن و صدقه دادن گفتم چه چیزست که بکتی و ضایع نگردد
نعمت تدبیر نزد آنکس که داند و دانش نزد آنکس که کار فرماید و خواسته نزد آنکس که خزینه
کند گفتم آبادانی این جهان به چه چیزست گفت آنکه ایزد سبحانه و تعالی حرص و آز و غفلت
در دل مردم نهاده است گفتم علم بچه فایده است گفت بدانکه ایزد سبحانه تعالی خدا وند علم
را بهر دو جهان بزرگی داده است گفتم نیکویی را بچه چیز شکر کنم گفت بسه چیز دوستی بدل
ثنا بزبان و مکافات بکردار گفتم بدین جهان حال کدام قوم بهتر گفت حال آنکس که چهار
چیز دارد علم تمام و مال بسیار و همتی بلند و تن درست گفتم از چه چیز پرهیز کنم تا بکار
حشمت خلل در نیاید گفت از فراخ کردن با زیردست و از نافرهنگ و دونان نزدیکی کردن
از افسوس خواران حذر کردن گفتم چه چیزست که پیوسته کنم تا مردم مرا دوست دار شد

گفت از

خافه معاملات ستم مکن و با زبان مردم را دروغ مگوئی و وعده خلاف مکن و مردم را میازار
مردم واجب دان گفتم اگر علم آموزم چه یابم گفت اگر بزرگ باشی تاجدار گردی و اگر
باشی توانگر گردی و اگر مجهول باشی شناخته شوی گفتم اگر از طاعت خدای عزوجل بر
یابم گفت دوزخ جاودانه بدان جهان خواری و درین جهان چند نکبت بتو رسد
مرگ یا زن و خواهی ومردم از تو عبرت گیرند گفتم خواسته از بهر چه باشد گفت
تکه خویشان ومستحق را باز جویی و حقها بجای آوری و صدقه از پیش مادر و پدر
دشمن را دوست گردانی و خویشتن و زن و فرزند نیکو داری گفتم هیچ چیز هست
تن را زیان دارد گفت سخن ناسزا و درد و درویشی و بی برگی در خانه گفتم هیچ
بخوری وتن را سعادت دارد گفت جامه پاک وبوی خوش وکار و بار بسامان و
دوستان موافق دیدن گفتم آن چیست که او را روبهاست گفت سخن گفتم
ست که او را هیچ روی نیست گفت ظلم گفتم آن چیست که آن همه رویست
حکمت گفتم آن چیست که هرگز نیست نشود گفت علم و دانش الله و اعلم و احکم

[illegible]

روایت کرده اند که پنج چیزست که حفظ را سود دارد اول گوشت تابقه یعنی کباب خوردن
دوم شیر بنیا سیم گوشت که بکردن نزدیک بود چهارم عدس خوردن پنجم نان سرد شده خوردن

[illegible] چنین روایت کرده اند که بیست و چهار چیز است
که فراموشی آورد اول حجامت از گردن کردن دوم خوردن باقی خورده، موش ۳ سیب ترش
خوردن ۴ در جنابت طعام خوردن ۵ یادگیری کردن ۶ خواندن نوشتنهای نا صحیح ۷ [illegible]
زنده بدور انداختن ۸ در ایستاده شاش کردن ۹ کشنیز تر خوردن ۱۰ بی گفتن نام خدا
تعالی و طعام خوردن ۱۱ در میان دو زن گذشتن ۱۲ در چیزی که آویخته باشد مثل قندیل و [illegible]
و غیره بسیار نگرستن ۱۳ در شب آب خوردن ۱۴ صحبت با زنان در وقت حیض کردن ۱۵
در عورت زنان نگاه کردن ۱۶ پس سر بیکدیگر نگرستن ۱۷ در شب چیزی بسیار خوردن
۱۸ در میان قطار شتران رفتن ۱۹ در زیر درخت میوه دار غایت کردن ۲۰ دروغ
۲۱ مزاج یا قراط کردن با خنده بلند ۲۲ بزن دیگران نگرستن عمدا ۲۳ در دیگ طعا[م]
۲۴ ریش بشانه نکردن ۲۵ در دست چپ طعام خوردن الله و اعلم

[illegible]

[illegible]

هشت چیز است که غم آورد اول شلوار ایستاده در پای کردن ۲ در میان
گوسفندان گذشتن ۳ محاسن خویش بدندان بریدن ۴ بر آستانه در نشستن
۵ بدست چپ طعام خوردن ۶ بدامن و آستین روی را خشک کردن ۷ بر سر پوست
خاییده رفتن ۸ در آفتاب شید چه دندان خندیدن [illegible] سی چیز است
که درویشی آورد اول برهنه آب تاختن کردن دوم نان بریزه خوار داشتن سیم پوست پیر سوختن

[ر]فتن ۵ بشب خانه رفتن ۶ پدر و مادر بنام خود خواندن ۷ بگاه دیوال خلال کردن
[ن]شستن ۹ از مسجد زودتر از مردم بیرون آمدن ۱۰ جائی که تجارت کرده باشند انداختن
۱۱ طاس نا شسته رها کردن ۱۲ سر ظرفهای آب گشاده گذاشتن ۱۳ سوگند بسیار
[ع]نکبوت از دیوار خانه پاک نا کردن ۱۴ نان از گدایان خریدن ۱۶ بر فرزند لعنت
[بس]یار گفتن ۱۸ جامه در بر خود دوختن ۱۹ چراغ بباد دهن کشتن ۲۰ پای برهنه بر راه
[د]ر میان بسته باشد دست و روی را خشک کردن ۲۲ از غربیل نان خوردن ۲۳
[ب]سر انداختن ۲۴ از پای ایستاده کمیز کردن ۲۵ در میانه راه بول و غایط کردن
[در آ]ب بول و غایط کردن ۲۷ بدندان ناخن بریدن ۲۸ نماز خوار داشتن بیگاه بیازار
[رفتن] و شلوار و پیراهن در زیر سر نهادن الله و اعلم [illegible]
که عمر افزاید اول صدقه و خیرات کردن ۲ دعا کردن ۳ فرمان پدر و مادر بودن
[ک]ردن ۵ پیش از صبح استغفار و دعا کردن ۶ نماز نیمروز بجای آوردن ۷
[ک]ردن [illegible] هشت چیز است که نور چشم افزاید اول در زر
[و] قرآن نگرستن ۳ در پیران نگرستن ۴ در پادشاه عادل نگرستن ۵ روی
[۶] خط خوب دیدن ۷ در آب روان نگرستن ۸ در سبزه نگرستن الله اعلم
[illegible] دوازده چیز است که پیری آورد اول مباشرت و مجامعت با زنان
۲ سر بکل شستن ۳ در خلا بسیار نشستن ۴ بسیار سخن گفتن ۵ بوی خوش
[ن]کردن ۶ در عورت خود پیسی نگرستن ۷ بر روی آفتاب خواب کردن ۸ آب

از پای ایستاده خوردن ۹ آستین روی پاک کردن ۱۰ غم خوردن ۱۱
خود کردن ۱۲ چیزی بسیار خوردن [illegible] ده چیز است که
اول پیش از صبح استغفار و دعا کردن ۲ ناخن چیدن ۳ موی زیر پاک کردن
شستن ۵ موی سر بشانه کردن ۶ اسپ خوش نشستن ۷ و جامه نو پوشید[ن]
موافق همراه بودن ۹ محاسن را بشانه کردن ۱۰ دایما بوضو بودن ۱۱ خوش
[illegible] جاماسب حکیم روزی به بهمن گشتاسبان شنید که میگفت
بهیچ کس بیش هیچ خلق مرا محتاج مکن جاماسب حکیم فرمود با بهمن خاموش باش و
که خداوند تبارک و تعالی خلایق را محتاج یکدیگر آفریده و از یکدیگر بی نیا[ز]
[illegible] دیگر فرمود که شش چیز نیکوست از شش گروه
نیکوست از امیران بهتر بهتر کاری نیکوست از دانشمندان بهتر
نیکوست و از توانگران بهتر صبر نیکوست از درویشان بهتر توبه
و از جوانان بهتر شرم نیکوست و از زنان بهتر [illegible] دیگر
که هیچ خواسته چون خرد نیست و هیچ میراثی چون ادب نیست و هیچ [illegible] چون
نیست و هیچ یاری چون خوی خوش نیست و هیچ فایده چون توفیق نیست و هیچ
چون عمل صالح نیست و هیچ سودی چون ثواب آخرت نیست و هیچ پارسائی چنان نیست که خود
از حرام باز دارد و هیچ عمل چون تفکر نیست و هیچ بزرگی چون تواضع نیست و هیچ شرفی
چون علم نیست و هیچ یاری خواستن چون مشورت نیست [illegible] دیگر فرمود

[د]ر چهار چیز تمام شود اول دانش بخرد ۲ دین به پرهیز ۳ عمل بنیت ۴ نعمت بشکر
چیز سیخ از دل ببرد دیگر صحبت دانشمندان ۲ وام گزاردن ۳ دیدار دوستان
[ن]بود که نشان بسیاری خرد مردم کم گفتن است ابوذرجمهر حکیم گوید که چهار چیز نتوان
[چهار] چیز پادشاهی نتوان کرد مگر بعدل ۲ دشمن هلاک نتوان کرد مگر بمشورت
[بلن]د مگر بتواضع ۴ بمراد نتوان رسیدن مگر بصبر [illegible] حکیم هند گوید که چهار
[چیز ر]احت آورد اول خاموشی سلامت دوم نیکی امن سیم سخاوت مهتری چهارم شکر افزونی
که چهار چیز چهار چیز ببرد اول ناسپاسی نعمت ببرد ۲ بیماری قوت ۳ کاهلی دولت
[illegible] انوشیروان عادل گوید که در هر شهری که پنج چیز نباشد مقام
پادشاهی با هیبت ۲ قاضی عادل ۳ طبیب دانا ۴ آب روان ۵ بازاری که به هر چه
[حاج]ت شود [illegible] ارسطاطالیس اسکندر را گفت سه کار از من
[بپذیر]ان بطوع و رغبت بنده تو گردند اشتاب زدگی با آهستگی متصل دار خشم را
[بر]کن چون کسی از تو به رنجی رسد ازرا براحتی از جهت خویش پیوسته گردان
[ه]رکه سیخ بر تن خویش نهد تا از وی چیزی آید آن سیخ سخت زود نا پیدا
[ا]ثری باقی نماند دیگر گفت عجب تر چیزی از احوال مردمان آنست که چون
[ن]اتوانی افتند بسیار تنگ دلی نمایند و هر چند از عمر ایشان کم می گردد باک ندارند
[س]زاوار است که بکوشید تا دوستان شما بسیار باشند و رعایتها در جانب ایشان
[ف]رمائید اما حذر کنید تا از جمله هزار تن یک تن را صاحب سر خویش بگردانید

در چهار چیز است که هزار بخش دوست اندک است و یک دشمن بسیار دیگر لقمان حکیم پسر خو[illegible]
وصیت کرد که در نگاه داشتن دو چیز بکوش و هر احتیاط که ممکن باشد دران باب بجای
و بیداران آن هر چه ضایع کردد باک مدار ا دین خویشتن را از بهر ان جهان نگاه دار ۲
خویش را از بهر مصالح این جهان و به زندگانی خود نگاه دار که بهمه مذهبی مال داد
نیکیست و خواستن ۳ اگر دوستی خواهی کرفت که تا ترا فونی و استظهاری باشد تحت
را در حال خشم بیازمای اگر انصاف تو دران حال بدهد بدانکه بهمه شرایط و دوس[illegible]
نخواهد کرد و صاحب وفا خواهد بود دیگر سه جنس از مردم در سه حال توا[illegible]
۱ حکیم خردمند را در حال خشم ۲ دلیر و سجاع را در حال جنگ ۳ دوست [illegible]
دیگر گفت کوه کندم و سنگ کشیدم و انواع سختیها دیدم هیچ چیز گران تر و سخت[illegible]
وام ندیدم دیگر گفت لذات جهان چشیدم و از همه نعمتها برخورداری گرفتم و راح[illegible]
بشناختم و هیچ چیز خوشتر و براحت تر از عافیت ندیدم دیگر گفت هرکه دروغ کو[illegible]
و روی خود را ریخته باشد و هرکه بدخوی باشد واز لذت زندگانی بی نصیب ماند دیگر
ای پسر نمایهٔ خرد و منفعت آموختن در دو چیز است اول در کارها آهستگی نمودن
از تیزی و گرمی دور بودن دیگر گفت بیشتر خطاها از سه چیز افتد اول بسیار
و دوم بسیار گفتن و سوم بسیار خفتن و تمتع جستن دیگر گفت خاموشی و صبر
حکمتی تمام است و فواید آن بسیار است دیگر گفت ای پسر صد و شصت مثقا[illegible]
بدانستم و ازان میان چهار سخن برگزیدیم اول آنکه این عالم دریای ژرف است کشتی

[illegible] سخت درست توشه برگیر سیم عقبه سخت تند است بار سبک تر کن چهارم
[illegible] سزا دهنده است کار باخلاص کن و حیلت و قلب و دغل رها کن تا رستگار شوی

[illegible]

[illegible]ت که چرا مردمان ماه فروردین و روز خرداد از همه روزها به و گرامی دارند او مردمی و
[illegible]ای زراتشت ماه فروردین روز خرداد کیهانی و جهانیان را دادم ماه فروردین
[illegible] سام به پیدای آمد و ماه فروردین روز خرداد کیومرث خسرو را دیو اوزد ماه
[illegible] و روز خرداد مشی مشانه از زمین او ورشت ماه فروردین روز خرداد هوشنگ اندر
[illegible]پیدای آمد ماه فروردین روز خرداد طهمورث سی ساله اهرمن بیاره داشت ماه فرور
[illegible] خرداد جمشید جهان امرک واز دمان کرد ماه فروردین روز خرداد جم به بمانه آز
[illegible] او زد و اندر جهان بیدای آمد ماه فروردین روز خرداد بهم ستونها فرمود و مردمان را
[illegible] جام دید و روز نوروز کرد و نوروز نام نهاد روز خرداد و ماه فروردین فریدون
[illegible]بخش کرد و روم را بسلم داد و ترکستان را به توژ داد و ایران شهر با ایرج داد
[illegible] توژ اندر پدر نافرمان شدند و ایرج برادر خویش بیوژند ماه فروردین و روز خرداد

منوچهر او کیتی ایرج بیرون آمد سلم و توژ او کین ایرج بچول ماه فروردین روز خرداد [illegible]
سناجه دیو بکشت ماه فروردین روز خرداد کیخسرو و سیاوشان افراسیاب توژ او کین پدر
زد ماه فروردین روز خرداد کیخسرو بهروزی کربی کردشمان شد ماه فروردین روز خرداد کیتی و اجته
از افراسیاب توژ او باز ستد ماه فروردین روز خرداد کیخسرو سیاوشان پادشا [illegible]
فروردین روز خرداد زراتشت سفتمان کیش هم پرسی اورمزد خدای آمد ماه فروردین
زراتشت سفتمان دین به مازدیسنان از اورمزد خدای بپذیرفت ماه فروردین روز خرداد کش
شاه دین به مازدیسنان از زراتشت سفتمان بپذیرفت ماه فروردین روز خرداد هور [illegible]
رسید ماه فروردین روز خرداد پشوتن گشتاسپان از کنگ دژ بیاید در ایران شهر و دین به
مازدیسنان روا کند ماه فروردین روز خرداد اوشیدر زراتشتان کو بیش به هم پرسی ا[illegible]
و خدای آمد و دین به مازدیسنان قبول کند و روا کند با ایران و خورشید از میان آسمان بایستد
شود ده شبانروز اوایح دارد و مردمان را دین به مازدیسنان قبول کنند و بیکان شوند و [illegible]
زراتشتان بسر آید و اوشیدر آن بود ماه فروردین روز خرداد سام نریمان ضحاک او هوزند و
بخدایی هفت کشور بنشیند تا کیخسرو برسند از ایه پادشاهی با او سپارد پنجاه و هفت سال
هفت کشور کیخسرو خدای بداد هوبدان موبد بود پس که گشتاسب کالبد مند کشت کیخسرو پادشا
به گشتاسب بن لهراسب داد ماه فروردین روز خرداد اورمزد خدای رستخیز تن پسین کند و جهان
امرک از زمان بیتیاره بود و اهریمن ابها دیوان و درجان ابوسکان و ساستاران وکرکان کرمان
اکار بدند و آز دیو و بها دیوان و درجان را بهاپی خورد سروش اشو را آز دیو را اکار کند اورمزد خدا[illegible]

اهریمن

[illegible] بخسپند و روی سوی قبله کنند و چون از خواب بیدار شود و ایزد [illegible]
[illegible] بیس بنزدیک معبر شود و یا دین را به نزدیک خود خواند و خواب را سوال کنند
[illegible] خواب [illegible] این خواب را در برآمدن آفتاب نباید پرسیدن و تا آفتاب
[illegible]بید و در زفتن اما اگر خوابی دیده باشد نه نیک و از ان به ترسی و سه بار نام ایزد
تو توانایی و من ناتوان و تو دانایی و من نادان تو بر همه چیز قادری اگر خواب من نیک نیست
[illegible] کن و اگر بد است بدی آن از من باز دار و نگاه دار فصل اندر آن که خواب را از چند گونه [illegible]
[illegible] بالکتاب و بالسنة و التعبیر و بالمثال به الاکناف و بمذهب اصحاب السواح و اصحاب اصحاب
[illegible] و بالنائح و السطح و القاعده

بالصدق و بالکذب و باللطب و بالحساب بالعدد به اطوق التعبیر بالکتاب
[illegible] آن باشد که با آیت قرآن برابر شود و همچنان که خویشتن را در کشتی بیند و از انجای بیرون همی آید از بیم
[illegible] آید و راحت یابد وی و کسان وی قوله تعالی

۱

اگر بخواب بیند که از رسن معلق آویخته بودی و پای از رسنی در
[illegible]ست داشتی و این کس را دست در دین ایزد سبحانه و تعالی زند و از بیم غمها فرج یابد قوله تعالی
اما چون رسن بیند بخواب بیند مکروه و عداوت و بزر باشد و لیکن خداوند خواب را
[illegible] ندارد قوله تعالی
اگر کسی خون آراسته بخواب بیند با طعام بسیار روزی حلال
اگر کسی بخواب بیند که در چاه افتاده یا در کندهٔ افتاده و آنکس اندر مکر و بزر افتد اگر
قوله تعالی

ب که خروشی دارد یا بود و پیش صحبت افتد یا به آیدشی اگر کسی بخواب
ند کفر و ضلالت باشد بی شک
بد آن بیند دیگ... اگر کسی بجو
اگر کسی بخواب بیند که میزم شکستی یا بشکند جاسوس
است شفا یابد بحول الله
واب بیند که کسی با وی جماع کردی دشمن مسفید بدو طمع محال کند اگر کسی بخواب بیند که با کسی
رنج شدی از همه غمها برهد اگر چنان بیند که شما خواستی کردی اندر رنج و عذاب افتد التعبیر بالعلاج
کوسفندی در ملک خویشتن بخواب بیند همه حاجتهاش روا کردد و روزی وی حلال یابد به آسانی
ادخود نفقه کند قوله تعالی ... و بیز شلیست معروق میان حاوه خلق الغنم غنیمة اگر کسی
ب بیند که از دست وی چیزی ببریدی یا از پیش روی او اندر مکروه افتد اگر کسی بخواب بیند که کرک
س یاه آمدی سخت زود توبه باید کرد التعبیر بالاکتاف اگر کسی بخواب بیند که شانه کوسفند در دست
ر و بران نشانه که خواسته بودی اندر آن سال باران بسیار آید و اگر سیاهی بود
تی آمیخته بود بیماری حال و دماغ نیکو باشد و اگر سیاهی با سرخی آمیخته بود بیماری بسیار
اگر چیزی سیاه بود اندر آن سال اخبار بسیار افتد التعبیر علی مذهب المواریح اگر کسی بخواب بیند
مردم یا سباع یا ستور یا وحوش یا طیور از دست راست وی اندر آمدی و سوی دست چپ بیرون
ندی اگر آن چیز بفال نیکو بود و اگر آن چیز بفال بد بود بخواب نیز بد بود التعبیر علی مذهب البوارح اگر کسی
بخواب بیند که از مردم یا از سباع یا از ستور یا از وحش یا از طیور از دست چپ وی در آمدی بسوی راست
بیرون شدی از غمها فرج یابد و عاقبت کارش نیکو بود اگر آن را تاویل نیکو بود چنانکه مثلا کسی بخواب بیند
بود که سک و مانند این التعبیر علی مذهب الطیرة اگر کسی بخواب بیند که کلاغی بر درخت از آن وی یا بر گوشه بام وی یا
یا بر دیوار

ت تعبیر آن خواب تا اگر نیک بود از شادی بهره یابد و ایزد تعالی را شکر کند و اگر بد بود حذر
و پیغمبر گفت که خواب جزوی است از چهل و شش جزو از پیغمبری زیرا که وی چهل ساله بود که
آمد و شصت و سه سالش از این جهان ... از این جهان بیست و سه سال بود و
سه سال هر سال دو شش ماه بود جمله چهل و شش بهره بود و هر ششی یک جزو از این چهل و ش
نی گفت که خواب جزویست از این چهل و شش بعد از نبوت اما پیغمبران دیگر هر چه
خواب بدیدندی و بیش انکاه وحی آمدی و خواب حق است و بر همه کس واجبست علم خواب دا
انستن جیبت زیرا که مومن و کافر را تعبیر حاجت افتد مگر آن گروه که ایزد تعالی یاد کرده است
اب پنجاه و نه باب است برین موجب که فهرست یاد کرده است تا هر جوینده آسان بود
زود مهر که مقابق آن شود انشاء الله تعالی باب اول در ابتدای خواب و اصل آن دانستن
سال و خواب راست و دروغ از یکدیگر باب دوم در بیان آنکه خواب را چند گونه تعبیر
ن و ادب نگاه داشتن و سال و سؤال باب سیم اندر دیدن ایزد تعالی و تقدس و فرشتگا
سی و ترازو و قیامت و بهشت و دوزخ و پیغمبران و انچه بدین ماند باب چهارم اندر دیدن
آسمان و ستارکان و میغ و رعد و برق و باد و باران و برف و ژاله و یخ و انچه بدین ماند باب پنجم اندر دیدن
کشتی و حوض و آبگیر و چاه و کاریز و چشمه و جوی و انچه بدین ماند باب ششم اندر دیدن روشنای
قندیل و شمع و مشعله و دود و انگشت و انچه بدین ماند باب هفتم اندر دیدن کوه و بالا و تل
خاک و بیابان و گچ و آهک و خشت و خام پخته و خشت زدن و دیوار بستن کلوخ پاره و خشت پخته

باب هشتم اندر دیدن شهرها و قلعه و باره و حصار و مسجد و مناره و منبر و راه و انچه بدین ماند باب نهم
اندر دیدن شراب خانها و کوشک و بستان و نردبان و گرمابه و دکان و انچه بدین ماند باب دهم اندر دیدن
مشک و کافور و عنبر و عود و زعفران و صندل و گلاب و روغنهای خوش و ... و غیره باب
اندر دیدن مردم پیر و جوان و غلام و کنیزک و اندامهای مردم انچه بدین ماند باب دوازدهم اندر دیدن
غسل و تیمم و دست و روی شستن و بانگ نماز و اقامت و رکوع و سجود و حج و عمره و زکات و صدقه
و قرآن گرفتن انچه بدین ... سیزدهم اندر دیدن آقا و قاضیان و خطیبان و علما و مفتیها و موذن و
پزشک و طلا و تغار و سینیره باب چهاردهم اندر دیدن دوات و قلم و محبره و لوح و منشور و انچه بدین ماند با
پانزدهم اندر دیدن مردم بسیار و گوشت و پوست و سرد کرده و اندام مردم و موی و استخوان و خون
شانزدهم اندر دیدن در و کلید و تخت و کرسی و سراپرده و محمل و کیسه و مهد و کردن و خیمه و ستون و فر
و بالش و شادروان و کشادن و بستن و بیرون آمدن باب هفدهم اندر دیدن سبوی و تنور و
دیگ پختن و بریان کردن و دود و خاکستر و انچه بدین ماند باب هژدهم اندر دیدن مردم برهنه و زمین
گرفته و سباع و حشرات و زمین و یا آتش او را بخورد و مهادماس باب نوزدهم اندر دیدن رگ
و حجامت کردن و ریش و بدرد آمدن اندامها و آماس باب بیستم اندر دیدن پیسی و افکار
و آبله و خشک و ریش و پیسک رفتن و درازی و کوتاهی موی مردم و ریم و شکم رفتن و کمیز کردن
و حدث و استراح و حشنا کردن باب ۲۱ اندر دیدن درختان میوه و مرغزار و سبزی و ریاحین باب
۲۲ اندر دیدن ترها و سیر و پلپل و نمک و توابل و دیگ و انچه بدین ماند باب ۲۳ اندر دیدن نان و نان خورد
و خوان

خوردن
ب و مروارید و درم
اندر دیدن خواب
اندر دیدن بند و غل و دام
باب ۲ اندر دیدن تزویج و نکا
۲۹ اندر دیدن آبستن و سیلها و آل
ب و دروغ و طلاق و حادر و خلع کردن و غیره باب
جامهای زرد و ... و کبود و سیاه و صوف و پشم و نخصاوبر باب ۳۱ اند
و بیماری و نالیدن از علتهای صعب و انچه بدین ماند باب ۳۲ اندر دیدن بساط
جنازه و نقش و نماز بر جنازه و کفن کردن و زیارت کردن ۳۳ باب اندر د
و چوب زدن و کردن زدن و بر دار کردن و دره زدن و اندام شکستن با
ن و طنبور و بربط و چغانه و رباب و دف و چنگ و رقص و نرد و شطرنج باختن انچ
در دیدن خرید و فروخت چوبها و چیزها و انچه بدین ماند ۳۶ باب اندر پریدن اندر
بر آسمان شدن و جستن اندر جای بجای و اندر آسمان بنا کردن و پریدن از جی
و پس راست رفتن باب ۳۷ اندر سخن گفتن بهایم و سباع و مرغان و انچه بدین ماند
تن و گریختن از دشمن و ترسیدن از سباع و مخاصمت با ایشان و انچه بدین ماند
قصاب و پوست کشیدن از گوسفندان دست بستن و آویختن انچه بدین ماند باب

...مركبو و...
الت و پوشش ایشان ...
...٤ اندر دیدن خوک و حس و...
باب اندر دیدن رنان و خایه و بچه و کو...
...چه و ملخ و شپش و زنبور باب ٨ اندر دید...
...ر دیدن انواع کژدمان و ماران و گزندکان و حشرات...
...پیشه‌ها و کشاورزان و آلت ایشان باب ٥٠١ اندر دیدن د...
...ابلیس باب ٥٠٢ اندر دیدن انچه دلیل کند بدرازی عمر ملوک و نیکوی حال...
...تماثیل حدیث و تزویج و عروسی و ختنه و سور و صحائی کردن انچه بدین ماند باب ٥٠٤ باب اندر...
...ناو تسبیح و استغفار کردن و قرآن خواندن و نماز و روی شستن و دعا کردن باب ٥٠٥ اند...
...زله و خسوف و مسخ و اندر آتش افتادن و لوق شدن و زن طلاق دادن و خلع کردن باب ٥٠٦ اند...
...بهود و ترسا و کلیساه و کنشت و ناقوس و رهبان و عصی و نخنین و انچه بدین ماند باب ٥٠٧...
...ان ...ن خانها و جایها و فرود آمدن و دیدن تماشها و خانه و جایهای عالی و انچه بدین ماند باب ٥٠٨...
...دیدن اسپان و کونان و اشتران و خران و استران و گوشت و پوست و شیر و سرگین و خون ایشان
...٥٠٩ اندر دیدن امیران بزرک و حاجب و سرهنک و منجم و خندیدن و کریستن و خواب مشکل و مغلو...
...که باشد اندرین یافته شود احکام معاد خواب بدانکه خواب راست برسه وجه است ...

...ق و اکاری کند پس پیس از ان کناهینوونی انی آن دوارد برون نبیند و دوزخ به ایوج
... واین رمین اواح سنتر پایه شود و کروثمان از انجا که هست اواح سنتر پایه آید
...ثمان بود و مردم امرک از زمان بود که بس خورشن به واید کس جهکی کوشت
...اد سی ساله بر انگیزد و انکه کوشت نه خورد ایستنید بداد پانزده ساله بر
...ی که زن نیست
شوی دهند اندر پنجاه ...
...فرزند را بهشتی بود و آن مرد که هرکز زن نکرد ابستید و آن زن هرکز شوی نکرد
...س ازان و پس ازان فرزند را بهشتی نبود و مرد و زن با یکدیکر نشینند پس فرزند
...د به همه کاه سپهر باشند و تمامی یحورسندی اواح دارد به یزدان و امشاسفندان کاه ...

[illegible]

[illegible]

...کوید شاه جمشید در شهرستان خود خانه ساخته بود و هفت چیز اندران خانه ساخته بود
...کاهی کی کنجینه اسکندر رومی بایران رسید و تحفهای که بزرکان ساخته بودند او بیاتیمنی و
...برانی رسانید اول چراغی ساخته بود و اندر نهاده بود که بی روغن همی سوخت و دیگر مرغی برابر
...نه اندر تنهی آسمان استناده که از خورشید سایه می کرد اگر یک کس را بر آن مرغ ایستاده بر انکس
سایه کردی و اگر هزار کس ایستادی بر هر هزار کس سایه کردی سدیکر بربطی ساخته بود

و دستان لاثورادی و چهارتار رود اندر دسته چون باد بر و زدی آواز همچون بربط آمد...
مکسانی زرین ساخته بود که همی پریدندی اگر کسی زهر خورده بودی چون آواز پر مکس...
زهر از وی بشدی و اگر کسی تب و لرز داشتی چون آواز بربط را بینی آواز بربط بشنو...
و پنجم سرای ساخته کی اندر میبدی صد مرد بر وی شام هر مرد شرابی از هر رنکی اند...
کردی تا شراب بانکس رسیدی هم آن رنک که شام انکس اندر کرده هم آن فرود...
رودی آب بود و اندر میان آن آب طاقی ساخته بود و اندر ان طاق تختی نهاده بود...
تخت نندبیبه اگر دو کس به یکدیکر همچون دعوی بود اگر سوکندی خوردی انکسی زیر بالا...
آب شدی مردی ابرسان داوری نشستی زیر آب شدی و انکس راست کفتی بر روی آ...
پیش داور شدی و ضحاک تازی وی را که جمشید بود بکروت و بشکست و خود بدش پادشا...
بنشست و هزار سال کم یکروز براند و دیو و مردم برهم آمیخته شد و بسیار جادوی در جها...
بکرد تا بآن وقت که فریدون بن آبتین بیامد و او را بپیست دهاک یعنی ده عیب اکنو...
بلفظ فارسی ضحاک میخوانند بعد از آن در میان مردمان جنک بدید آمد زیرا که بعضی با دیو آمیخته
شده بودند و بعضی کمراهی دین بودند پس فریدون جهت کرد تا مردمان را باداد راست خواند
چون از نژاد وی آفراسیاب بدید آمد آشوب زیادت شد چون کیخسرو بدید آمد جهان
از بدان بنیت و افراسیاب بدست کیخسرو نیرومند و بیم ابرد کشته کردید .٠. .٠.
پس زرانشت سفتمان به پیغمبری آمد و ستاک و زند و پازند بیاورد چون دین
جهان آمد سرکشتاسب شاه بود کشتاسب قبول کرد درجهان روان کرد از جهان یکی از جهان

...روی افتاد ل جون بیدار شد این خواب با شوهر خویش بکفت و شوهر نفس طپانچه چنان ...
...ر که همه رویش کبود شد لعنت بر و باد اگر این خواب را نشنت پیغمبر صلی الله علیه السلام پیغمبر
...برد و تر ایه اسپیرل وی پیش وی برند و ترا رزی کند و روز دیکر پیغمبر خیبر را بکرفت و صفیه را
...رند به اسیری پیغمبر علیه السلام کفت روی تو چنان چراست کبود شده وی ازان قصه او را
پیغمبر کفت آن ملعون این چنین تعبیر کرد و من خود میان دیدم شناختن خواب راست
بدانکه مردم همچون مختلفند اندر طبایع و صورت و احوال به اکا سخن کفتن هیچ به یکدیکر نماستد و
...و ابهای که بینند از ان هرکسی به کردد و او بربکرده چون غالب بود از خوردن حلوا و کوشت و
...و چیزهای که خون انگیزد و به خواب اندر حجامت کردن بیند و رک زدن و آواز چنک و بربط و رباب
...دن و انچه بدین ماند و معبر چون او را بنشاط بیند و قوی حال و فربه و سرخ کونه بدانکه آن
...وی از زیادت خون است و آن را اصلی نبود و آن را تعبیر نکند و دیکر کرده را اصفرا
...ب بود از خوردن چیزهای صفراوی غلبه کند و تیز کرداند چون پلپل و سیر و پیاز خام
...لی و آنچه بدین ماند به خواب اندر همه شمع و مشعل و چراغ و قندیل و آتش جون معبر بر
...نکاه کند روی او زرد و تن او لاغر بود و اندر طبع و تیزی بیند و حرکت بداند که آن خوابست
...تغلب صفراست و آن خواب را اصلی نبود و آن تعبیر نکند و سدیکر کروه را سودا غلبه کند
...ز چیزهای ترش که خورد بود و شوربها و کوشت کاو و بز و کوشت وحش و انچه بدین ماند
...بخواب اندر سیاه چاهکان بیند و سیاهی جهان بیند سیاه و متفکر و متحیر و باتم و بداند که آن خواب از

...دت شدن سود است از آن نباشد و چهارم گروه را بلعم چیره شود و دوزخ و تنگر ک و ...
بدین فاید و خواب آشفته بیند و باتم و تفکر و ندان کند و آن را اصلی نباشد و آن ...
نکند اگر چون عاشق که معشوق را بیند و مخاصمت باشد و آن خصم خویش حمل دارد یا پیش ...
آن کری کرهایی باید چون که بروی پوشیده باشد که پیدا شود و آن هیچ او کسی بیند در تو ...
نکرش کرفته باشد انر | ادب نگاه داشتن بدانکه ادب نگاه داشتن وقت سوال کرد
از آنست که سایل بنده باشد باز کوید و زیادت و از پیغمبر صلی الله از خواب خویشتن اند ...
راست تر آید داشتن معبر آنست و فهم و عقل و تمیز وا تمام شود و انکه بپرسد نباید اند ...
که سلطان است آن حالمت یا جای یا تنگ آزاد و سزیبیت یا رد خوار یا بروز خوار
آفتاب فرو شدن نباید پرسید تا انکه که آفتاب تمام فرو شود و اندر وقت
قربیجه کزاردن نباید پرسید و اندر وقت زوال نباید پرسید و پیش زنان و دیوانگان
نباید پرسید و پیش دشمن و جاهلان خواب نباید گفت قوله تعالی
شب چه خورده تا بهمه احوال بیند و واقف کردد انکه ایزد تعالی را یاد خواهد پس خواست بسم الله ...
کند چنانکه بود راست بر مراد سایل و اندر آن هیچ زیادت نکند از بهر دل سایل فصل در
شرایط گفتن بر مردم واجب باشد بر صحیح گفتن و ایزد تعالی را یاد کردن و پیغمبر را درود دادن
و بعد از آن کفتن که تمام خدای بخشاینده مهربان

... لقای نیکو و اگر نه مستور بود دلیلست بر لوم و لیمی و اگر اول حرف آن میم بود دلیلست
... و اگر نه مستور بود دلیلست بر معصیت و مشقت و اگر اول حرف آن نون بود
... ور و نعمت و ناز و اگر نه مستور بود دلیلست بر نادانی و ناراستی و اگر اول حرف آن واو
... وفا و ولایت و اگر نه مستور بود دلیلست بر وام و وبال و اگر اول حرف آن واو بود دلیل
... هدایت و اگر نه مستور بود دلیلست بر هول و هلاکت و اگر اول حرف آن لام الف بود
... لا نجاه و فوا و لا فخر نوا و اگر اول حرف آن یا بود دلیلست بر یسار و یمن و یار نیک و اگر نه مستور
... کند بر یار بد و یمین و کافر و کاذب آمد و علم. التعبیر بالاشتقاقات و الاسماء پیغمبر صلی الله
... خواب ... یا بر نام خداوند تعبیر خواب باید کرد باشد که آن نام یا آن کنیت
... دارند و نیز اندر کلام ایزد تعالی یافته ایم که اندر توریت نام رسول احمد است و اندر انجیل
... اندر فرقان محمد و اندر بعضی کتابها ماحد است و از بهر آنکه ایشان راه بشکست و اسلام را
... کرد و کفر را محو کرد و اندر فرقان است از بهر آنکه فرشتگان هفت آسمان را و
... ساختند و اندر صحفها او را شاجر خواندند از بهر آنکه نخستین از خلق روی زمین او را برگزیدند
... ل از همه خلق او را بر انگیزانند و نخست یا اجابت او را اندر بهشت برند پس معبر باید
این همه را بداند که هر نامی از کجا مشتق است تا خواب را بدان قیاس تعبیر کنند
... سلیمان و سلیمان و سالم و سلام و سلیم از سلامت مشتق است و زید و زید از زیادت و محمد و
محمد و حامد و حمدان از محمدت و سعد و سعید و سعدان و سعد از سعادت و حسین و حسن و حسان
و محسن از حسن و فضیل و فضل و از فضل و یومن و از امن و سلقم و از خلق و دیگر نامها همه بدین قیاس

باید گرفت حکایت چنین گویند که ابن سیرین اندر مجلس خویش نشسته بود مردی در آمد
ابن سیرین جواب داد گفت بنشین یا باسعید مرد گفت نام من چه دانی ای استاد ...
آن دانستن که امروز روز آدینه و عید و عید و گاشت و چون سه عید بهم آمد دانستم که تو باس ...
نای خواب ترا نیک تعبیر باید کرد التعبیر بالنحس و بالسعد اگر کسی بخواب بیند که او را بنام نیکو ...
یا آواز خوش شنیدن چنانکه مثلا کسی گوید حسن الوجه انچه بدین ماند اجابت باید وقت سوال ...
خدای عزوجل را یاد کند یا قرآن خواند یا دعای یار ... گوسفندی می بیند یا دوات و قلم
یا دانشمند یا چراغ بیند یا بانگ اسب شنود این همه دلیل بر سعادت و سلامت بود و بفال
نیک باشد و اگر بخواب بیند لعنت کردن و یا دشنام دادن و یا شنودن یا مثلا کسی ...
شغهان یا گوید این کار از دست تو شد و یا دشمن بخواب بیند و یا بوقت ...
سخن ناخوش شنود یا مرغی اندر قفس بیند یا کسی بیند زشت روی همه اینها دلیل
نحوست کند و الله اعلم التعبیر بالزمان دانیال آن گفت معبر آن گوید که در جهان آنگاه که آب
به خویشتن کشند خواب قوی تر باشد بوقت آن که آب فرو هیله ضعیف تر اما
خواب بدیدار است که در هر فصلی سوال و جواب چگونه باشد و چگونه تعبیر باید کردن و
اما خوشه انگور بتابستان مال مجموع بود و بزمستان باران و برف و سرما بود و چنین گویند که
مردی بنزدیک امیر آمد و گفت بخواب دیدم که هفتاد درم بیافتمی گفت هفتاد تازیانه ترا
بزنند این مرد بشد و دیگر سال باز آمد گفت همان خواب دیدم که پار دیدم گفت هفتاد
درم بیابی پس مرد گفت که پار بیامدم و را چنان ... جواب دادی امسال نیز همان خوابست

... پار راست آمد گفت آری گفت امسال هم راست آید از برای آنکه پار بزمستان آمدی
... تان آب فرو هشته بود و امسال تابستان است تازه و تر و سر آب بند و تو هفتاد هزار
... ای همچنان بود که معبر تعبیر کرد هفتاد هزار درم بیافت و درست و راست آمد و معبر باید که
... همه داند و نگاه دارد والله اعلم تعبیر بالاماکن اگر کسی بخواب بیند که اندر مسجد بول کرد یا حدث
... فقه کند به وجه خویش و اگر کسی بخواب بیند که اندر مستراح نماز کردی همچنین باشد و اگر کسی
... بیند که نماز کردی و روی بقبله داشتی و آن نماز را تمام کردی از همه غمها بیرون آید و
... بتهلیش تمام شود و کار بزرگ بدست وی بر آید و اگر سرای و ولایت یابد و مال بسیار و اگر بخواب
... اندر مستراح همی بود غایط کرد از همه غمها فرج یابد و همه چیزی بموضع خویش نیکو باشد انشاء الله
... بالبلدان بدانکه تعبیر هر شهری و هر هوای به خلاف دیگر شهرهاست همچون طباخ مرده ...
... کسی اندر زمینی کرد سرد سیل بیند نعمت بود و ارزانی و فراخی و راحت و اگر کسی در زمین
... سیل گرم سیر و حل بیند غم و بلا باشد و تیر دادن در شهرهای خراسان و عراق
... بر موضع نباشد مشقت بود و ستمهای ناخوش و زشت آشکار اشدن باشد و چون
... موضع خود بیند گشادن کارها باشد و چون در زمین زنگبار و هند و حبش بود شادی و
... ح باشد و وا دیافتن مال ملال و اندر زمین گرم سیر محنت و بلا باشد گروهی از معبران
... چنین گویند که ماهی بخواب تزویج بود و این در سیر بود و اما گرمودان را محنت و بلا و
... معصیت و فضیحت بود التعبیر بالسمع اما چون سایر از معبر سوال کند معبر باید که نکرد
که اندر آن وقت که او سوال کند راحد بگوش او آید و اگر سخن و آواز خوش شنود یا کسی

به ضد دو دلیل کند بر نیکوی و به خبر و بفال نیک بود و خواب را تعبیر نیک کند و اگر دشنام شنود و یا گریستن یا آواز سگ یا چیزی که آن بفال نیک ندارند برضد آن تعبیر کند التعبیر بالصبر تعبیر
یعبیر آن بود که در وقت تعبیر کردن روی نیکو بیند یا اسب نیکو یا خر نیکو یا اشتر نیکو یا چیزی که بفال
نیکو بود و آن را بفال گیرد و خواب را نیکو تعبیر کند چون آن دیده باشد و اگر چیزی مکروه بیند
چون کسی که بصورت زشت باشد یا سگ برضد آن تعبیر کند التعبیر بفعل السایل معبر باید که بنگرد
تا سایل در وقت سوال کردن چکند اگر دست در سر کند گوید کار تو بالا گرفت و کام خویش تمام
بیابی و اگر پیشانی بخارد گوید که از زن ضعیف چیزی بیابی و اگر گوش یا روی بخارد یا بمالد گوید بر مردمان
مهتر شوی اگر دست بر پهلو نهد یا خداوند حاجت و در جهان دوستی گیرد و اگر دست بر بطن نهد
گوید که از آب تر انیکو باشد و اگر دست بر رخسار کانی نهد گوید که تو از اهل بیت خویش
با یکی نزدیکی کنی و اگر دست بر ذکر نهد گوید که معروف و مشهور شوی و بسر برآید و حالم و نواگر و اگر امید فرزند
بود والله اعلم التعبیر بالعادة استاد محمد ابن سیرین گوید اندر بنی اسرائیل زنی بود هر سال بخواب
دیدی که خری با وی جمع آمدی و اگر چنان دیدی که ذکر خویش با وی تمام کردی آن زن مردمان را خبر کردی
که امسال آب رودها بسیار بود و همچنان بودی و اگر چنان دیدی که نیمی ذکر در وی کردی خبر کردی
که امسال میانه خواهد بودن و اگر جماع نکردی و بر در بمالیدی گفتی امسال آب تنگ خواهد بود و
آنچنان که یافتی هم آن چنان آمدی والله اعلم التعبیر بالتجربة معبر چنان باید که او را تجربه افتاده بود
چون طبیب تا خواب را به تجربه تعبیر کند چنین گوید که مهتری بخواب دید که روی وی سیاه گشته بودی
بترسید و از خواب بیدار گشت و معبران را بخواند و خواب را سوال کرد اندر ماندند و گفتند

که ما را

[...] استادی بهشت او را حاضر باید کرد او را ابراهیم بن عبد الله کرمانی خواندند حاضر کردند
[...] یا امیر ترا دختری خواهد آمد گفتند بچه معنی گفتی و دلیل این چیست جواب داد که از کتاب
[...] خدای تعالی همی گویم قوله تعالی   بغرمود تا او را ده هزار درم بدادند و چون آن
[...] بیامد بفرمود تا ده هزار درم دیگر به وی دادند و مردی دیگر بخواب دید که هر دو خایه او با ذکر وی بریدندی
[...] دیگ معبر شد و سوال کرد گروهی گفتند کم نام شود و در میان مردمان و گروهی گفتند بمیرد و گروهی
[...] عیال و فرزندان جدا شود بسی روز کار بر نیامد که با زن جنگ کرد و زن را طلاق داده مال وی بستد و
[...] فرزندان را با خود به سفر برد و در کشتی نشست و باد کشتی را بشکست و او و فرزندان غرق شدند
[...] بسلامت بکنار آمد و بر لب دریا دست و روی می شست ماهی کوسه بزدش و ذکر و خایه او
[...] شد و ببرد و همچنان که تعبیر کرده بودند همچنان شد والله اعلم التعبیر بالمثل تعبیر بمثل آن بود
[...] که هرچه بخواب بیند همچنان باشد بیداری چنانکه ابراهیم بخواب دید که پسر را قربان کردی و
[...] یان خواست کرد به بیداری قوله تعالی   پیغمبر بخواب دیدم که در مسجد مکه
[...] شدی و همچنان به بیداری بدید و خواب پیغمبر راست شد التعبیر بالایام اما در روز شنبه
[...] خواب دیدن را و خواب را سوال کردن نیک بود و خداوند خواب را خیر و برکت بود و روز
[...] شنبه راحت مبارک بود اما روز یکشنبه خواب زود تر بدید آید اما روز دوشنبه مولود پیغمبر است
[...] هر حاجتی که از خدای تعالی بخواهد بیابد اما روز سه شنبه وزیران را و دهقانان را نیک بود و اما چهار
[...] شنبه بر دوستان سعد و مستقر باشد و بر دشمنان نحس و مستمر اما روز پنج شنبه نکبت سوال

کردن خواب را و خداوندان خواب را شادی بود اما روز آدینه جمعه هست و روز عید بهتر است
از همه روزها تا آخر ایام التشریق التعبیر بالساعات معبر چنان باید که در تعبیر کردن حجره کند
و از ایزد تعالی استخارت خواهد و خواب را در وقت اضطراب تعبیر نکند والله اعلم التعبیر بالوقت
معبر باید که ساعات را ارتفاع شب و روز بداند تا خواب را داند که اندر اول روز
یا اندر اول شب چگونه تعبیر باید کردن و اندر وقت زوال و وقت قریب تر گذاردن و مرگ
تعبیر نباید کردن که وقت اضطراب است التعبیر بالشهور محرم اما خواب اندر محرم راست
آید و درست تر خداوند خواب شاد گردد صفر اما اندر ماه صفر خواب شوریده افتد و غم و
محنت و مشقت بود و تعبیر نباید کردن ربیع الاول اما اندر ربیع الاول خواب راست آید
و خداوند خواب شاد گردد ربیع الآخر اما اندر ربیع الآخر خیر و برکت بود و خداوند خواب را جمادی الاول
اما اندر جمادی الاول خوابهای مختلف باشد و شوریده جمادی الآخر اما اندر جمادی الآخر هم چنین باشد رجب
اندر رجب خوابهای با برکت و خیر و شادی و نعمت بود شعبان اندر شعبان همه نیکوها فراهم آید و مرادها
حاصل شود رمضان اندر رمضان خواب نزدیکی وحی بود و همه مرادها دنیا و آخرت بیابد که دیوان
اندر بند باشند و درهای بهشت گشاده و درهای دوزخ بسته بود و از آسمان رحمت
بارد در همه وقت شوال اندر شوال خوابهای آشفته و شوریده بود بکارها حیله باید کرد تا ایزد
تعالی کارها نیکو کند ذوالقعده اندر ذوالقعده امید خیر و برکت و راحت و رحمت بود ذوالحجه اندر ذوالحجه
خیر و برکت و فراخی و نعمت و مرادها یافتن التعبیر بالاعوام والشهور محمد ابن سیرین گوید که خواب در سال

بهتر بود

[...] بود از آنچه در آخر سال و اندر اول تابستان بهتر بود از آنچه در آخر تابستان زیرا که همه نعمتی
[...] و اندر سال که فراخی بود بهتر بود از آن که در قحط سال و اندر شهری که با امن و داد بود بهتر بود
[...] از آنکه در شهرها که نا ایمنی و جور در وی بود التعبیر بالصدق پیغمبر گفت هر که راست گوی تر خواب
[...] راست تر و نیز گفته اند که ورقه ابن نوفل را بخواب دیدند که جامه سفید پوشیده بود پیغمبر گفت
[...] اگر او از اهل دوزخ بودی لباس او از آن دشتی و گفت پیش از آن که مرا وحی آمد ورقه بن نوفل
[...] هرچه مرا گفت محمد راست گوی است بدین که همی گوید و این نه از شیطانست که بر وی همی آید ناموس
[...] اکبر است و امت که از خدای تعالی بر عیسی آمد یعنی جبرئیل التعبیر بالکذب سایل باید که خواب را
[...] آن سوال کند که دیده باشد و دروغ نگوید تا معبر چنان تعبیر کند واجب باشد و زیرا که یاران
[...] یوسف از دو خواب بپرسیدند اندر آن زندان یکی را گفت بر دار کنند گفت من این خواب
[...] دروغ گفتم و این خواب ندیدم یوسف گفت قضا بر تو رفت باب اول
[...] در اصل خواب دانستن و فصل سال و خواب راست از دروغ در اصل کتاب یاد می کند که اصل خواب
[...] چهار چیز بیرون نیست یا از غلبه خون است و یا از غلبه صفرا و یا سودا یا بلغم و این خوابها از شورش
[...] طبع بود و آن را اصلی نباشد و اما آن خواب که از همه بود چنان بود که کسی چیزی در دل دارد
[...] و همه روز آن را می اندیشد شب آن را بخواب بیند و یا گرسنه که نان بخواب بیند و مانند
[...] این آن را همه اصلی نباشد و اما اگر کسی را دل مشغول نباشد و طبع او راست و تحدید چنانکه در
[...] اول کتاب گفته اند و گفته آمد هر خوابی که بیند درست و راست باشد و اما خواب که با آخر شب بیند زود تر

برسد واگر بروز بیند کوم گاه بهتر از ان که آخر روز و خواب او راست تر آید باب الثانی دویم در فرق میان خوابها اما خواب مسلمان به از خواب کافر و خواب عالم بهتر از خواب جاهل و خواب مرد بهتر از خواب زن و خواب قاضی بهتر از خواب عام و خواب فقیه بهتر از خواب بازاری و خواب آزاد بهتر از خواب بنده و خواب هشیار بهتر از خواب مست و خواب مستور بهتر خواب فتهنگ قوله تعالی و خواب سلطان و قاضی و اصحاب و او بهتر از خواب رعیت اندر سر یکی ابن سیرین را پرسید که بخواب دیدم که بانگ نماز همی کردم گفت حج کنی همان مرد وقتی دیگر بیامد گفت بخواب دیدم که بانگ نماز همی کردم گفت خود را نگاه دار که بتهمت دزدی تو را متهم خواهند کرد بدروغ شاگردان گفتند یا استاد این مرد را یکبار گفتی که حج کنی و این بار گفتی که بتهمت دزدی گرفتار کنند و این چگونه بود ابن سیرین گفت پارسال با سیمای پارسایانش دیدم و آن تعبیر بر قول خدای تعالی کردم امسال با سیمای فاسقانش دیدم او را تعبیر کردم دلیل بر قول خدای تعالی شاگردان نگاه داشتند هر دو خواب همچنان آمد الباب الثالث ۳ اندر دیدن ایزد تعالی تقدس و دیدن فرشتگان و معراج و بهشت و دوزخ و حور و اولاد و هرکه ایزد تعالی را بخواب بیند دانیال گوید که مومنان و مسلمانان را عز و قوت باشد و خلقان را بخشایش باشد و بر رعیت و ملوک را ظفر و انصاف باشد و زاهدان را اخلاص بود و شاهیان را شهادت بود و عاصیان را توبه و بندگان را آزادی و بازارگانان را امانت و راستی و سود بسیار و غمگینان را از غم رستن باشد و فرج بود مجوسان را اخلاص و عنبیان را ایمان و جان خود باز گشت بود و کافران را اسلام و ابن سیرین گوید که هرکه خدای عزوجل را بخواب بیند بی کیفیت و تشبیه

جهان ایمن و نیک بخت بود و کاری کند که بهشت او را واجب گردد و از همه غمهای دنیا و آخرت [illegible]د و از عذاب دوزخ برهد و اگر این خواب کافر بیند ایمان یابد و اگر فاسق بیند صالح شود [و اگر س]لطان ستمکار بیند عادل گردد و ولایتش زیادت گردد و مال حلال یابد و اگر قاضی بیند منصف [شود] و اگر رئیس بیند ضیاع بسیار یابد و اگر بازرگان بیند سود بسیار و مال حلال یابد و اگر مهتر بیند مهتری [زیاد]ت شود و اگر درویش بیند توانگر گردد و اگر بیمار بیند شفا یابد و اندران شهر که او را جل و جلال [بخوا]ب بیند داد و عدل انصاف آشکارا شود و جور و فساد از میان مردمان برخیزد و اهل فساد [...]ور گردند قوله تعالی اگر بخواب بیند که خدای تعالی خشم گرفته بودی این را سه وجه باشد یکی آن [...]که قاضی بر شهر داوری به میل کند و دویم امیر شهر ظلم و بیداد کند بر رعیت و سیم عالمان آن [...] مذهب کژ کنند و بدبیها اندیشند و اگر این خواب دزدی بیند توبه کند و اگر کسی را بیم کشتن [...] یا بیم دست و پای بریدن راحت یابد یا بر گناه مصر بود و دست از ان گناه بدارد و خدای [تع]الی از و خشنود شود مگر که توبه کند قوله تعالی سدیگر اندران شهر و اندران مملکت [...] اندر ان سرای قحط افتد و فتنه خیزد و باران نیاید و اگر مردمان باشند زود توبه کنند قوله تعالی دیدن فرشتگان اما کسی که فرشتگان بخواب بیند این را ده وجه است فرشتگان و مهتران [...] خداوند عدول و ایمان در دو جهان فرشتگان را در خواب دیدن رحمت و نعمت بود و عدول و ایمان و راحت و فتح و ارزانی نرخها و مال حلال و فرزند نیک بخت دیدن حملة العرش اگر کسی حملة العرش بخواب بیند به او خویش برسد و مال یابد و عز و شرف و اگر ترسش از گناه قوله تعالی

دیدن جبرئیل را اگر کسی جبرئیل را بخواب بیند به مراد خود برسد و کارش بالا گیرد و قوی شود [...] آموزد قوله تعالی دیدن میکائیل اگر کسی میکائیل به خواب بیند اگر درویش بود توانگر گردد و اندران سال [...] بسیار آید اسرافیل اگر کسی اسرافیل بخواب بیند عمرش دراز گردد و اگر چنان بیند که در صور [...] در ان شهر عدل گسترده شود دیدن عزرائیل اگر کسی ملک الموت را بخواب بیند خوش روی و کشش [...] بر شهادت بود و یا توبه و آسانی میرد و اگر ترس آلود و ترش روی و خشم آلود بیند مرگ [...] بی توبه و بدشخواری و اگر چنان دید که جان وی بستدی و یا جان همی کندی توبه باید کردن که اجل وی نزدیک آمده بود و اگر بخواب بیند که جان وی باشد عمرش دراز گردد و اگر بیند که فرشتگان [...] وی سلام کردندی اندر دو جهان ایمن گردد و به بهشت یابد قوله تعالی ای فرشتگان [...] بسیار بخواب دیدن راحت و رحمت بود اگر فرشتگان بیند که از آسمان فرود آمدندی کافران را انتزلیت بود دیدن رضوان هرکه رضوان بخواب بیند بر نه وجه باشد نعمت و رحمت و عز و شرف و دولت و ظفر و سعادت و ریاست و قوت و راحت و نصیحت و سنت بود دیدن پیغمبران هرکه پیغمبران بخواب بیند این کس اندر دو جهان عزیز گردد و کاری که کند که بهشت او را واجب شود و اندران خانه و کوی و محلت و شهر که او را ببیند و اگر او و صالح و پارسا بود و آنچه خدای تعالی فرموده است بجای همی آرد اندر شریعت بدانکه پیغمبر آنجا بشارت آمده است و آنجا عز و شادی پدید آید و عدل و داد و آن مردمان شاد شوند و اگر این کس که او را بخواب دید غمگین است شادمان گردد و اگر محبوس است راحت و خلاص یابد و اگر درویش است

[...] گردد و اگر مراد دارد بیابد و اگر غریب است بسلامت باز رسد و اگر وام دار باشد وام او گزارده گردد [...]ین بود دیدار گردد و اگر به چیزی همی ترسد ایمن گردد و اگر سلطان بیند ولایتش زیادت شود و اگر [بنده] بیند آزاد گردد و اگر گنهکار بیند مهتر شود و اگر مردمان شهر و محلت و کوی و سرای که وی را [...] دیده بوند و نه بر طاعت خدای نه بر طاعت پیغمبر وی باشد بدان که وی بدان آمده است که بیندشان نصیحت کند و بترساندشان از ان ناشایستگی باز آیند بر ایشان بلا رسد قوله تعالی [...] را خوش بیند و تازه روی بدان که بشارت آمده است و دلیل خیر و نیکوی و اگر ترش روی بیند [...]شده بباید دانست که آنجا فساد همی رود و از ان توبه باید کردن بیا قسم باری تعالی بدان کس [...]یرا که هرکه خدای تعالی و پیغمبران را بخواب بیند درست و راست دیده باشد و شیطان را در خوابها دست نباشد که چنان نتواند نمود در دیدن آدم دانیال گوید هرکه آدم به خواب بیند [...]که بوده است انکس خلیفی و مهتری یابد یا شغلی بزرگ قوله تعالی در دیدن هابیل هرکه هابیل را [...]ب بیند با ورع گردد و به نزدیک مردمان مقبول القول ولکن ستم رسیده بود قوله تعالی در دیدن شیث هرکه شیث را بخواب بیند خدای تعالی حلم و علمش روزی کند و فرزندان بسیار و علم و عمر دراز و بزرگی [...] در دیدن نوح هرکه نوح را بخواب بیند عمرش دراز گردد ادریس هرکه ادریس بخواب بیند رفعت بزرگی یابد ابراهیم هرکه ابراهیم بخواب بیند حج و عمره اش روزی شود اسمعیل هرکه اسمعیل بخواب بیند فصاحت و ریاست یابد و مسجد بنا کند اسحق هرکه اسحق بخواب بیند وی اندر بیم بلا افتد و زود از ان خلاص یابد هود هرکه هود را بخواب بیند قومی از سفها بر وی مسلط کردند بر ایشان ظفر یابد صالح هرکه صالح را بخواب بیند اندر فتنه افتند و عاقبت بر دشمن ظفر یابد یعقوب هرکه یعقوب را بخواب بیند او را فرزند بسیار باشد

ولیکن از جهت یک فرزند غم خورد و به آخر شاد مان شود **یوسف** هر که یوسف را بخواب بیند بروی دروغ گویند و بدان
سبب اندر رنج افتند و دولت و عز و شرف یابد و باشد که علم خواب بیاموزد **ذکریا** هر که ذکریا را بخواب بیند
او را فرزندی بود پسری پارسا و شبیه کردد و دعایش مستجاب کردد **یحیی** هر که یحیی را بخواب بیند پسر یار
و پارسا باشد و معصوم کردد و آن آفات و کناه در پارسای پا منظیه باشد **یونس** هر که یونس را
بیند در کار خویش شتاب کند **ایوب** هر که ایوب را بخواب بیند بدردی مبتلا کردد و حالش تنگ شود و
فرزندانش بمیرند **داود** هر که داود را بخواب بیند دولت و قوت یابد **سلیمان** هر که سلیمان را بخواب
بیند مملکت و بزرگی یابد و دولت و نعمت و کامکاری و فرمان دهی **موسی** هر که موسی را بخواب بیند بر دشمنان
یابد و همه را هلاک کند و جایگاه یابد و از قید دشمنان ایمن کردد **هارون** هر که هارون را بخواب بیند
در دین خویش استوار کردد و ارج باشد **عیسی** هر که عیسی را بخواب بیند مردی بود مبارک روی و پا
و خدای تعالی او را فرزند دهد **عرش مجید** هر که عرش مجید را بخواب بیند آن را پنج وجه است
سلطانیت و ریاست و رفعت و مرتبت و عز و شرف اگر کسی بخواب بیند که بر عرش ایوردی یا عرش
دیدی اگر ستران معتری بود معتبر کردد و ولایت یابد و بزرگ شود **کرسی** اگر کسی کرسی را بخواب بیند بر دوازده
وجه این خواب را تعبیر است عدل و انصاف و شرف و علم و مرتبت و ولایت و نعمت و جاه و
امردهی و پادشاهی و مراد یافتن اگر کسی بخواب بیند که بر کرسی نشست کارش بالا گیرد و عزیز و
جهان کردد و بمراد خویش برسد و کارهای بسیار کند که خیر به خلق رسد و اگر کسی بخواب بیند که از کرسی
فرود آمد یا فرود افتاد از حلی که دارد معزول کردد و اگر دید که بر کرسی همی برشد و آن کرسی بلند بود پادشاهی
و عز و جاه و بزرگی یابد **آسمان** اگر کسی بخواب بیند که در آسمان کشاده بودی و او بر آسمان همی کریست

... ری چراغ کردد و حکیم بود و بزرگ شود و نعمت یابد و کارش بالا گیرد **بهشت** دانیال گوید که هر که
... که میوه بهشت بخورد میراث حلال یابد و عالم کردد و اگر حلمان و حوران کرد او طواف کردند
... اندر دنیا قوله تعالی **کوشک** اگر چنان دید که در کوشکی از کوشکهای بهشت شده باشد یا ست
... چنان دید که در بهشت شد بهمه مرادها برسد و از همه غمها فرج یابد و ایمن کردد و نعمت بود
... تعالی اگر چنان بیند که از طعامهای بهشت خوردی دانا کردد و اگر بیمار بود شفا و تن درستی
... و روزی حلال یابد اگر دید که از بهشت بیرون همی آمد یا بیرون کردندش زوال نعمت و دولت
... **دوزخ** هر که دوزخ بخواب بیند خشم خدای باشد و بهیج حال دوزخ دیدن نیک نیست و خداوند
... د توبه باید کرد تا کناه بزرگ مبتلا نکردد هر که دوزخ بخواب بیند بر لوی بیند اندران ناحیت
... ی و کشتن و مصیبت بود و اگر بخواب دید که دوزخ خروشید یا همی جوشید توبه باید کرد که آن
... بدست ظالمان آمد افتند اگر بخواب بیند که در دوزخ همی بودی و آتش زبانه او را بیازارد
... سلطان جابر شود و اگر کسی بیند که از آتش اهل دوزخ رنجش رسیدی اندر محنت و بلا افتند و
... جاهای دوزخ بخوردی مال حرام خورد و باغم و بیم و اگر بیند که روی را به دوزخ خواسته بردند اندر بیم
... جهت و اگر بیند که از دوزخ بیرون آمدی از همه غمها برهد و ایمن کردد و اگر وام دار بود کزارده
... و توبه کند و دانیال گوید که هر که خویشتن را در دوزخ بیند آنکس عاصی و کناه کار است
و اگر توبه نکند در بلا افتد اگر بخواب بیند که طعام دوزخ بخوردی آنکس مال یتیمان همی طلب کند
سلاسل و اغلال اما سلاسل و غلها دیدن عقوبت بود **دیدن صراط** صراط بخواب دیدن کار صعب
بود و نا راستی یا شطط و فراخ اگر بخواب بیند که بر صراط استاده بودی این کس بر راه راست بود و کارهای

و دهان بر دست بر دست وی راست شود زیرا که صراط راه راست بود اگر بخواب بیند که بر صراط ...
بگذشتی از همه بلاها ایمن کردد و اگر بخواب بیند که بر صراط بدوزخ افتاد و اندر غم و وام و حیا...
اندر عمل پادشاه جابر شود و نیز در معصیت و بدکفتن مردمان افتند و به کارهای بزرگ مبتلا کر...
اگر ترازو بخواب بیند قاضی شهر و عالم بود و متوسط و راستی کردنی بود اگر کسی ترازو را بیند ...
ایستاده باشد قاضی آن شهر راستی کند و علم نافع آموزد و خلق را و سلطان آن ...
شود اگر بخواب بیند که ترازو کسسته بود قاضی آن شهر داوری عیل کند قوله تعالی **و نضع**
القسط الیوم القیمة **حساب** اگر کسی بخواب بیند که شمار خواستندی کرد اندر غم و بلا افتد و اگر ...
بیند که حساب همی کردند بارها در افتد و راحت او اکرام دار بود و امش کزارده شود و اگر ...
شمار فارغ شده باشد از همه غمها برهد اگر دیدی که او را گفتند که با تو شمار خواهند کردن زند...
در بیم و فرح **قیامت** دیدن قیامت و احوال آن اگر چنانکه بیند زنی کند و کارش بالا گیرد و اگر ...
بیند زنی خواهد پارسا با نیکان صحبت کند **باب الرابع** [۴] **اندر دیدن آسمان و ...**
و رعد و برق هر که بر خواب بیند که بر آسمان شد کارش بالا گیرد و اگر آسمان بیند رفعت بزرگی و روزی ...
کردد قوله تعالی اگر چنان بیند که در آسمان نا پیدا شد دلیل مرگ باشد و اگر بیند که از آسمان
بیفتاد کفران نعمت و اگر بیند که با فرشتگان با آسمان بود از جمله اولیا کردد و پایگاه بلند یابد
لوح محفوظ اگر کسی لوح محفوظ بخواب بیند سخت دانا کردد و کلام خداوند و کتابها بخواند و پند
علوم حاصل کند **آفتاب** آفتاب بخواب دیدن بر نه وجه است سلطان و امام و رئیس معدل
و کار روشن و پدر و زن و شوی و اگر بیند که آفتاب او را سجده کردی پیش پدر چه نیکوی رسد و اگر

... او را سجده کردی پیش بدرجه بزرگی رسد و اگر بیند که آفتاب را در آغوش گرفت
... بود و سرای وی افتاد و همی تیره کند و اگر دید که روشنای او همی بیافت و اگر جای او کسی را زیان
... پادشاه آن ولایت عدل کستر و بر رعیت و مردمان از وی در رحمت و راحت باشند
... شند را نصیب تمام باشد و اگر بیند که آفتاب کسوف ناگست یا سیاه کشته و یا
... سلطان آن ناحیت بر مردم جور کند **ماهتاب** اما ماهتاب بخواب دیدن بر
... است وزیر و خلیفه و ندیم و ملک و مردی شریف و غلام و کنیزک و کار باطل
... و سلطان جابر و پدر و مادر و زن و شوهر و دختر بود اگر کسی بخواب بیند که ماه
... گردی و یا در کنار وی بودی و در سرای وی یا بام افتادی اگر این کس مهتر بود اندران
... بزرگ بود و کارش بالا گیرد و اگر خواهی دارد بسلامت بدو باز رسد و اگر امید فرزندش
... آید نیک روی یا غلام و یا کنیزکی نیکو روی یا دوستی بمراد گیرد و نیز گویند مادر و پدر
بود و اگر ماهتاب دید که همی تافت مردمان آن ناحیت را داد و عدل بود و راحتها از سلطان
و ... و اگر ماهتاب را گرفته بیند بد باشد آنکس را که بدو منصوب باشد و اگر بیند که زود بگشاید
... که آفتاب با آفتاب دیگر منازعت می کردی و یا ماه یا ماه دیگر منازعت می کردد و
پادشاه را با یکدیگر منازعت افتد **ستارگان** اما ستارگان را بخواب دیدن چند گونه
تعبیر است و دوست و برادر و فرزند و پیوستگان سلطان و شاگردان و فقها و اگر بیند که ستاره
در کنار یا در سرای وی افتاد آنکس دولت و عز یابد و بزرگی یا پسری آیدش و اگر آن ستاره
را بشناسد آنچه بدان دلیل کند بیابد **زحل** صاحب عذاب سلطان بود و خادم سلطان و یا

قاضی شهر ویا وزیر ملک ویا دهقانی بود مشتری یا وزیر یا قاضی ملک ویا قاضی شهر و
یا ندیم بزرگ بود مریخ سپاه سالار یا صاحب بزرگ یا سرهنگ بزرگ بود زحل ... بود
از متعلقان ملوک ویا مطرب یا مال بسیار باشد عطارد دبیر و صاحب بریدِ ملک بود ...
برابر وزیر بود و در رتبت وصاحب سر ملوک باشد البروج هرکه در خواب بیند که بر آسمان
شدی بروج را بدیدی وبشناختی آن کسی پایگاه یابد و علم و نجوم بیاموزد و اندران مقام ...
یابد حمل هرکه حمل را بخواب بیند غنیمت یابد ثور کاردار بود جوزا علم دار بود سرطان صاحب ...
اسد سلطان بزرگ بود سنبله صاحب مال بود میزان حاکم بود عقرب دشمن بود قوس ...
سالار بود جدی وزیر بود دلو محنت بود حوت خزینه دار بود میغ بخواب دیدن حکمت ...
ورحمت بود و اگر کسی بیند که بر ابر نشستی وهمی رفتی آن کس پادشاهی یابد و بهر مرادی برسد و اگر بیند که ...
بکسب بدست گرفت دنیا بخورد عالم وحکمت آموزد رعد بخواب دیدن عذاب وبلا ومحنت بود وقحط که
دران شهر پدید آید واگر میغ سیاه بیند بیم وترس باشد آنکسی را که بیند اما میغ سفید ایمنی و ...
وارزانی بود برق اما برق بخواب دیدن حکم ان حکم رسد است بیم وترس از جانب سلطان و
اگر باباد ومشغله بود صعب تر باشد باران اما باران بخواب دیدن بر دوازده وجه است رحمت
وبرکت و فریاد و درد و بلا وحرب وکشتن و قحط وبیماری وکفر وایمان و دروغ ولشکر
واگر بیند که باران می آید اندر همه شهر بوقت خویش نعمت فراخ گردد و دران مقام
رحمت بارد از آسمان وعیش آن مردمان خوش گردد و اگر بیند که در محلتی باران آمد و در دیگر
جایها نیامد لشکری آن جایگاه فرود آید وستم کند واگر باران همیشه بود رحمت باشد

واگر باران

... باد مشغله بود وگرفتن ولشکر وجور سلطان باشد باد اما باد بخواب دیدن بر نه وجه
... وهیبت ومال وعدل وراحت وشفا وترک وکشتن وبیماری باشد واگر بیند که بر باد
... باد مسخر بودی آنکس پادشاهی یابد وبمرادها برسد واگر بیند که باد خوش همی جستی اندر سرای
... آنکس براحت وآسائی رسد ونعمت فراوان یابد اگر بیند که باد سخت با گرد وخاک
... واضع عذاب وآفت وبیماری سخت ویا لشکری ستمکار واگر بیند که درختان را همی باد
... مواضع منتقل شود وبزرگانی گم گردند باد نسیم در خواب راحت وشادی بود وبیماری را شفا
... نصرت باشد بر دشمنان بی شک باد دبور هلاک شدن دشمنان بود
... بخواب راحت باشد واز تب شفا باشد وبیماری را وبرکت وروزی باد جنوب باد
... بخواب یافتن چیزها وراست کردن چیزها بود گرد و باد گرد و باد در خواب رحمت وراحت
... از غمها وشادی ژاله چون بوقت خود آید رحمت وروزی حلال باشد اما چون نه بوقت
... لشکر وفتنه وتافیر وبلا بود برف ویخ بخواب عیش وخوشی وروزی حلال بود اما اگر برف وژاله
همه آمیخته بود بیماری وبلا بود واگر کسی بخواب بیند که برف یا یخ همی گرد مال حلال جمع کند وعیش
خوش گذارد وسود بسیار یابد وبه اگر کسی همی بیند که برف همی خوردی مال حلال خورد ومیراث حلال
یابد وعمر دراز واگر کسی باد وخاک وتاریکی وصاعقه وژاله بیند دران مواضع بلا وفتنه ولشکر وقحط پدید
آید باب الخامس ۵ اندر دیدن دریاها ورودها وحوضها وچاه وکاریز وچشمه وکشتی
وغرق شدن اما دریا بخواب دیدن سلطانی بود بزرگ واگر کسی بخواب بیند که از دریا آب خورد

مراد خویش را بتمامی بیابد واندرین جهان بزرگی ورتبت وریاست یابد واگر سیراب نشود بهتری بود مهتر گردد و ...
اگر سیراب نبود بمهتران نزدیک شود واز بزرگان نعمت ودولت یابد واگر بخواب بیند که از دریا چیزی
یافت چون جواهر وصدف وانچه بدین ماند ویا ماهی گیرد واز آب غسل کند این دلیل ... نعمت
باشد واگر بیند که از دریا آب خورد یا غسل کرد وآب تلخ بود یا شور خدمت مهتر بخیل کند ...
اندران رود اگر کسی رود بخواب بیند که ازان رود آب همی خورد وآن آب خوش وروشن ...
بمراد رسد واز مهتری بزرگ او را نیکوی رسد وکارش بالا گیرد ومهتر گردد ومال ونعمت فراوان یابد
خویشتن را بیند که بدان آب بنشست از همه غمها فرج یابد واگر دید که بیمار باشد صحت یابد
کار بود توبه باید کرد واگر ازان آب بر داشت مال حلال یابد اگر ازان آب ماهی گرفت ...
چیزی دیگر واین همه مال بود واگر رود خشک بیند هیچ کند قوله تعالی اگر از رودی که آب ...
آب خورد مشاهده کرد قوله تعالی جوی اما جوی مردی بود مهتر وتوانگر وبانعمت بود وباندازهٔ جوی
جوی واگر بیند که از جوی آب خوردی آنکس همبدان صفت مال یابد وساقیت کارش نیک باشد واگر
ازان آب طهارت کند از گناه توبه باید کرد آشنا آشنا کردن تدبیر کردن بود در کارها واگر آب روشن
بود مال باشد واگر آب تیره بود مال حرام وطلب معیشت نه از بدِ خویش غرقه شدن اگر بیند که در
آب روشن غرق شد اندر نعمت دو جهان غرقه شود واگر آب تیره بود اندر دام از حیل سلطان گرفتار
بود شود حوض اما حوض بخواب دیدن مردی باشد توانگر واز وی مال یابد وکارش بالا گیرد بمقدار بزرگی
حوض واما آب صافی خوردن عیش خوش بود ومال حلال با منفعت اما در آب رفتن عمل کردن
سلطان بود واندک رنج واگر بخواب بیند که اندر آب شدی وبدل قوی بودی کارش بالا گیرد

وعملی بزرگ

... بزرگ یابد واگر در آب همی ترسید بر اعدا ظفر یابد واگر بیند که از آب غسل کرد از همه غمها
رهایی یابد واز همه بیماریها شفا یابد قوله تعالی اگر بخواب بیند که از رودی یا جیحونی که جستن ازان ناممکن
... محنت اجلش نزدیک رسیده باشد کشتی اما کشتی بخواب دیدن نجات بود از غم واگر
... خویشتن را در کشتی بیند وبر آب همی رود وبسلامت بکرانه بیرون آید از همه غمها فرج یابد قوله تعالی
... بخواب بیند که از کشتی بیرون آمد او اهل او توانگر گردند وکارش بالا گیرد وجاه ونزلش
... وولایت یابد اگر از عمل معزول شده باشد صاحب عمل گردد واگر درویش باشد توانگر گردد
... آمرزش چاه دانیال گوید چاه عالمی توانگر ویا مکر وحیله وحیلت بود کاریز اما کاریز همچون
... کسی بخواب بیند که اندر افتادی یا در کندن ویا در کاریز بر حذر باید بود تا مکری نیفتد از
... دشمنان واگر بخواب بیند که از چاه برکشید آب وبخورد ویا از کسی یا از عالمی منفعت یابد
علم آموزد واگر بدان آب خویشتن را بشست از همه غمها فرج یابد واگر ازان آب چاه وآب
کاریز بر داشت ودر بجائی کرد مال باشد ومنفعت الباب السادس ۶ اندر دیدن روشنائی
وشمع وسراج وچراغ وقندیل ومشعل وآتش ودود وانگشت وتاریکی ونور آن روشنائی
اما روشنائی بخواب دیدن دین بود وظاهر شدن کاری مشکل وپیوستن به حق وثواب ونیکو شدن
کارها تاریکی اما تاریکی کفر وضلالت بود وبی راهی واگر کسی بخواب بیند که از تاریکی بیرون آمدی واز غم و
محنت بیرون آید وتوانگر شود وکارهای وی گشاده شود آتش اما آتش بخواب دیدن بر ... بیت
... وجه است حرب وسلطان وعقوبت وفساد وفتنه وجنگ وخصومت وضلالت وسخن
ناخوب منع زکات وخشم ونفاق ودین بد وعصبیت وترح وسوختن وطاعون وبرسام

و آبله و حول و کشادن کار و ایمنی و نصیحت و مال حرام و روزی و منفعت و در روشنا[illegible]
بیند اگر آتش با دود بیند از بیم ایمن گردد و سلطان نزدیک شود اگر بیند که آتش باز یا [illegible]
از آنچه ترسد ایمن گردد و کار او بالا گیرد و اگر بیند که آتش افروختی مال یابد بدان وجه
و اگر بیند که آتش همی خوردی مال یتیمان خورد لقوله تعالی   اگر کسی بخواب بیند که چیزی به آتش
پختی وی خوردی سخنان ناخوش شنود و کسی خود را اندر آن جایگاهی که آتش بود افتا[illegible]
بیند مرگی و طاعون بود اندر آن مواضع و اگر کسی آتش با دود بیند بیم و فزع با[illegible]
او را بیم رسد و اگر از دور آتش بیند اندر بیابان علم و حکمت و هدی بود و اگر ابر[illegible]
آتش بیند آن علامت بد دینی باشد و اگر بیند که آتش اندر خانه او افتادی او[illegible]
در[illegible] رسد و مال حرام یابد و فساد بود و آتش سوخته فساد بود و مال حرام و اگر کسی بی[illegible]
از زمین آتش برآورد و در جای کرد گنج یابد و اما داغ و تافته زکات مال بود شمع و چرا[غ]
اما شمع و چراغ بخواب دیدن بر دوازده وجه است سلطان و قاضی و ولایت و پیر
و کسی و مهتری و شادی و سرای و سلم و توانگری و عیش خویش و دولت و کنیزک و زن
و شوی بود اگر کسی بیند که در دست وی شمعی یا چراغی بودی اگر عزب باشد زنی بزنی کند
نیکو روی و اگر امید فرزند داشته باشد فرزند پسر آورد و اگر سزای بزرگی باشد بزرگی یابد و اگر غریب
بود سرای بنا کند و یا بخان و مان و خویشان باز رسد و اگر درویش بود توانگر گردد و کارش بالا گیرد
و اگر بازرگان بود سود بسیار بیند و اگر اندر محلتی یا شهری یا سرای شمع و یا چراغ افتد یا قندیلی
افروخته باشد سلطان آن شهر عادل گردد و یا قاضی منفعت شود و علما پارسا گردند و شادی

وظلمت و

وظلمت و قاضی اندر آن محلت و خانه پدید آید   باب ۷ السابع عشر اندر دیدن
کوه و تل و بالا و بیابان و ریگ و اهک و خشت زدن   اما کوه بخواب دیدن بر پنج وجه است
[illegible]ملت و رفعت و دلیری و ظفر یافتن بر دشمن و ریاست و بمراد رسیدن و اگر بیند که در کوه
[illegible]ستاده بودی اگر [illegible] دارد بیابد و اگر سزای مهتری باشد بزرگی یابد و مال بسیار جمع کند
و اگر بیند که بکوهی راست برشدی بمهتری بزرگ نزدیک شود و کارش بالا گیرد و ریاست و رفعت یابد و اگر
[illegible] از کوه فرود آمدی از غمها فرج یابد و اگر بیند که از کوه فرود افتادی یا فرو غلطیدی از عمل
[illegible] گردد و اگر بیند که بر قلعه یا بر حصاری یا بر بارهٔ برشدی بمراد خویش رسد و عمارت کند
[illegible]شمنان ظفر یابد و بر مهتران آن موضع نزدیک شود و از ایشان نیکوی بیند و مرادش حاصل
[illegible]د و اگر بیند که عمارتی خراب کردی برضد این باشد تل بخواب دیدن مال و منفعت و رفعت و
[illegible]وت و ریاست و برکت بود بیابان اما بیابان هر که بخواب بیند که در بیابان راه گم کرده است در غم و
اندوه افتد اگر بیند که از میان بیابان بیرون آمد از همه غم و محنت و رنج برهد و براحت و آسایش
افتد و از روزگار تنگی بفراخی افتد و از بی آسانی و اگر وام دارد گزارده شود و مال یابد ریگ اما ریگ
بخواب دیدن مال باشد و منفعت ولیکن با رنج بود و اگر کسی بخواب بیند که ریگ دارد و جای بسپارد مال یابد
و با رنج و سختی ولیکن مالش بپای دار بود و اگر کسی بخواب بیند که در ریگ می رفت در رنج و سختی افتد
[illegible]ک و سنگ ریزه در خواب مال حلال بود و از جهت سلطان یا از جهت رئیس یا از جهت مردی
بی خرد و فرومایه اندیشه بود از جهت زنان به حلال یا حرام دیوار   دیوار بخواب

دیدن مهتری بود بقدر بزرگی دیوار اما دیوار کردن یا عمارت کردن بر دیوار مهتری یافتن بود [illegible]
پوشیدن و آن دیوار که آب را بلند و آبادان بیند یا عمارتی بیند که میکند کار خداوند آن [illegible]
نیکو بود و اگر کسی بخواب بیند که دیوار باز می شکافت که کهنه بود و نو خواست گردید [illegible]
باشد که گفته و اما دیوار خراب کردن و خراب شد و فرو شدن و فرود آمدن و قرابی که خدا [illegible]
خانه و از آن مال بود و اگر کسی بخواب بیند که سرای او یا خانهٔ او خوب بود و آبادان کار دنیا [illegible]
دولت و نعمت یابد و اگر چنان بیند که سرای او آئینه گشته است کار او بالا گیرد و ملکی
یابد و اگر بیند که از پای بیام دیگری شد و یا از دیواری بدیگر دیوار دیگر می رفت [illegible]
بکاری و از عملی به عملی دیگر شود و اگر بخواب بیند که دیوار خانهٔ کسی بشکست یا فرود آمد خداو[illegible]
را مصیبتی رسد یا بمیرد یا از آن خانه برود نه بمراد خویش مسجد جامع مهتر و امام و رئیس و قاضی [illegible]
بود و اگر بیند که در مسجد شدی او را خیر و برکت و امن پدید آید و هم چنین با مردمان شهر دوستی کند و اگر
مسجد آبادان کند کار مهتران نیکو شود و اگر ویران گشته بیند بضد آن باشد و اگر بمسجد جامع نماز کرد[illegible]
کاری کند که جماعتی به پسندند و اگر بخانه تمام کرد خیر و برکت یابد اگر بیند که عمارت کند آن کس را [illegible]
بهشت خانه بود هر که از خانهٔ خدای تعالی شد از همه آفاق ایمن گردد منبر و مناره رئیس و قاضی بود و مهتر
شهر باشد و اگر کسی بیند که بر منبر یا بر مناره شدی اگر مهتر است او را مهتری زیادت شود و اگر ساعی
بود کارش رفعت گیرد و اگر عالم بود کارش با نیکوی رسد و اگر این خواب رئیس بیند یا امیری ریاست
و ولایت او زیادت شود و اگر بیند که مناره بشکست و فرو افتاد یا ویران شد کار مهتران شهر تباه گرد[illegible]

بدان مقدار

بدان مقدار که ویران بیند   باب ۸ الثامن عشر اندر دیدن شهر و شهرستان و قلعه و مسجد
و مناره و منبر آنچه بدین ماند   شهر بخواب دیدن دین راست و کار ظاهر و عیش خوش و نیکوی شهرستان
بخواب دیدن دوستی و رامشی و دین پاک و خیر و برکت باشد و راه دیدن بخواب ملک و سلطان و پادشاهی
و تیزی و قوت و ایمنی و دین و آسانی و ظفر یافتن و نیکوی حال شهر باشد راه تاریک بخواب دیدن
نه نیکو بود و مگر بخواب بیند که از تاریکی بیرون آمدی و اگر بخواب بیند که اندر شهرستانی شدی دین وی
قوی گردد و بر دشمنان ظفر یابد و ایمن شود اندر خدمت سلطان یا اندر مهتری شود و مراد خویش بتمامی بیابد و اگر
[illegible] در مهتری زیادت شود و اگر بخواب بیند که از شهرستان بیرون آمدی اندر کاری که باشد خرم
[illegible] گیرد و اگر بخواب بیند که باره یا حصاری و یا قلعه عمارت کردی بر دشمنان ظفر یابد و بمراد خویش بتمامی
[illegible] و اگر خراب کردی بضد این باشد و اگر بخواب بیند که مسجدی یا عمارتی مسجد کردی توبه باید کرد و توبه یابد از خدا
[illegible] وجل و کاری کند که به اخلاص اندر بهشت خانهٔ او بنا کنند اگر بخواب دید که در مسجد عمارتی میکند یا می بیند
در بهشت عمارتی بنا کنند چنان نوشته شد در ورق پیش از تفسیر منبر و مناره و تعبیره هر کس که مسجد بنا کند اگر چه چندانکه
[illegible] سنگخوار اندر آنجا تواند خفت اندر بهشت خانهٔ کنند از یاقوت سرخ و اگر بخواب بیند که اندر مسجد شدی ایمن
شود   الباب ۹ التاسع عشر اندر دیدن سرای و کوشک و دروازه و بوستان و آسیا و کاروان و دکان و ناودان
و نردبان و پایه   موافق سرای بدانکه موافق سرای دیدن بر هشت وجه است زن و ملک و ایمنی و عیش
و ولایت و کشادن کار و آسانی و راحت و زن شوی بود و اگر کسی بخواب بیند که اندر سرای بزرگ فراخ
شدی اگر سزاوار مهتری بود مهتر گردد و کارش بالا گیرد و روز و جاهش زیادت شود و روزی و نعمت بروی فراخ

کردد و بمقدار ریزه کی سال و اکر عزب بود زن کند و اکر امید فرزند دارد و پسری آید، آیدش و اکر غمگین
باشد بیغم کردد و مال یابد و اکر این خواب زن بیند کارش نیکو شود و از شوهر نیکی بیند کرمابه بوجهت
وجه است شوی و زن و غم و رنجوری و وام و دوست و بهمت بود اکر بیند که اندر کرمابه شد اندر غم و وام
افتد و اکر غسل کند به آب خوش یا اصل کند دلیل کند که از غم فرج یابد و اکر اندر شهر یا ملکی کرمابه
بیند که پیش از آن نبوده باشد اندران مملکت زنی پایه کار پدید آید و اکر بیند که اندر کرمابه غسل کرد
به آب سرد و خوش از همه غمها فرج یابد و اکر بیند که از موی وی لتی پیشتادی و لختی بماندی از غم
کزارده شود و اکر بیند که به کرمابه شد و آب سخت کرم بود غم و محنت باشد و اکر آب سرد یا
خوش زیان ندارد و اکر بخواب بیند که از کرمابه بیرون آمدی از همه غم بیرون آید بوستان
بوستان بر هشت وجه است زن و پسر و کنیزک و عیش خوش و مال و بزرگی و شادی و قوت
بخواب دیدن غرفه و ایمنی و منفعت و رفعت و ولایت باشد بام بخواب دیدن و تبت و
بزرگ و زن و مراد یافتن و خانه نیکو بود و مالش بسیار شود و اکر تنور و نان پخت دران خانه
فراخ کردد و ایمنی باشد تنور بخواب دیدن مهتری و کدخدای خانه بود و اکر در خواب تنور را آبادان
دید تو حال مهتری و کدخدای خانه نیکو باشد و اکر تنور ویران بیند کدخدای خانه بمیرد و اکر تنور افروخته
بیند حال کدخدای خانه نیکو بود و مالش بسیار شود و اکر بخواب بیند که برناودانی نشسته بود و یا از
ناودانی آب برکرفت مال یابد از مرد جوانی بی باک و با کسی چنین دوستی کرد نردبان بخواب دیدن
یاران موافق باشد و حیلت کردن بود در کارها اکر کسی بخواب بیند که چوبین بود کارش بالا کیرد و دوم

ترتیب و بلند

تبت و بلندی دکان اما دکان بخواب دیدن دولت و مرتبت بود و بزرکی و شادی و شوکت و حشمت
... و نیکویی و معیشت خواب راحت تمام پدید آید و در میان مردم نیکونام کردد و اما آسیاب بخواب
... ملکی باشد یا رئیسی جوانمرد نان دهنده که خداوند خواب را از وی راحت و نیکویی رسد و در آن
... که این خواب دیده بود برکت و جمعیت بود و اکر در خواب بیند که آسیا خراب شد تنکی افتد
... محلت ناودان ناودان بخواب دیدن رئیس شهر باشد و منفعت بسیار نردبان چوبین
... دیدن جدا از آن حیلت کردن باشد و سود و مرتبت و یاران موافق و دکان بخواب دیدن
... رئیس باشد چنانکه طعام فراخ مردم دهند اکر کسی بخواب بیند نیکو بود اندر آسیاب سلاح ایشان
موافق سرای بخواب دیدن خشم و مهتر و خداوند سرای باشد کلشن و صحبت و چهار طاق
... نانه و ستراح و کنیف و بالوعه و مطبخ بخواب دیدن خزانه دار بود و دهلیز خادم باشد در سرای
... سرای باشد بر دایه و چاه و سفر و مکر باشد باب ۱۰ العاشر اندر مشک و عنبر و عطر
و کافور و صندل و کلاب و زعفران و روغن خوش بوی و آنچه بدین ماند بوی خوش هر چیز که بوی خوش
دارد یا صورت نیکو دارد بخواب دیدن مال باشد و رامش و شادی و عطر بخواب دیدن نیکو باشد و سخنان
خوش و علم نافع و طبع خوش و مجلس و علم و مردم کریم و سخن نیکو و دین پاک و مردم ادیب و مشک و عنبر دیدن
و کافور زن باشد و مردم عالم دوست و کنیزک پاک دین و مال بسیار و سخنان خوش و آرایش زنان
و کلاب به خواب دیدن زن نیکو باشد و بنای خوش و منفعت و سخن نیکو و طبع خوش و لفظ زن
نیکو باشد و زعفران بخواب دیدن بیماری باشد و لون زرد مکر بر جامه یا بر خرو بر ستور و بر استر

بخواب دیدن باقی همه بیماری باشد ابای دی باشر ایاز ده اندر مردم پیر و جوان و سلام و
و پیرزن و زن جوان مرد پیر بخواب دیدن بخت و دولت باشد و مرد جوان مکر و غیره
باشد و غلام بخواب دیدن بشارت و رامش و شادی باشد کنیزک بخواب دیدن خیر و برکت
یافتن باشد و مراد حاصل شدن و رامش و شادی باشد کودک خورد بخواب دیدن چون دختر
و آن غم و اندوه بود پیرزن اما پیرزن عمر دراز بود و شغل دنیا و دین پاک زن خوب بخواب دیدن
روی بود خرم باشد باب بازده الثانی عشر دوازده اندر غسل کردن و دست و روی
و بهم کردن و حج و لا و بانک نماز و قیامت و نماز کردن و رکوع و سجود و زکات و صدقه
غسل کردن فرج و شادی باشد و اکر غسل تمام نکردی بعضی از وی نیابد و دست و روی شستن ایمنی باشد
و قضا و حاجت و نیکویی حال و بالا کرفتن کار او و رکوع و سجود نزدیکی باشد و ایزد عز و جل و توبه کردن و
پاک و زیادت مال و مراد یافتن و امر خدای تعالی داشتن سزو کردن به خواب خیر و برکت باشد و
بپای داشتن رئیس عادل مال بود حج کردن بخواب بر هفت وجه باشد مثلا همچنانکه بخواب بیند
زن کردن و کنیزک خریدن و از جهت سلطان نیکویی باشد بسیار و رامش و شادی و سعی کردن اندر کار
آن جهانی و بهتری که از کار حج بخواب بیند همچنین باشد و کعبه بخواب دیدن هدایا باشد و سلطانی
و ریاست بزرگ و دوست بعضی از معبران کویند الحج فریضة علیه کل مسلم بالغ که حج کردن فریضه است
بر همه مسلمانان که آزاد باشد نه بنده و اکر بنده صد هزار دینار دارد تا آزاد نشود حج برو فریضه
نشود و بعضی از معبران کویند و استطاع هر کس که حج برو فریضه است و به میرد و حج ناکرده باشد خواهد
جهود میرد

و جهود بمیرد و خواهد ترسا همچنان بود قضای حاجت و دین پاک بود و اکر تمام کرد نمازش تمام شود اما رکوع و سجود
و نزدیک شود حج کردن اما حج کردن زیادت سلطان عادل بود و اکر بیند که در حرم خانه خرم شد از همه غمهای
دنیا و آخرت ایمن کردد طواف کردن ایمنی و شادی بود زن کردن و زحام بازآمدن باشد و توبه کردن
و رحمت و برکت بود و خداوند خواب را لبیک اما لبیک زدن پرهیز و توبه کردن از معصیت و از غم رستن
... پیرو پای برهنه کردن توبه کردن بود و اما بوقت ایستادن و راد باشد اندر کار دنیا و آخرت و مال
... و اکر بیند که موفق همی آمدی هر حاجتی که از خدای تعالی بخواهد اکر دنیای و اکر آخرتی توبه نصوح کند مشعر الحرام
... اکر بیند که به مشعر الحرام بودی از شغل دنیا فارغ کردی چون بیند که در حرم شد فرمان ایزد تعالی بجای آورده بود و مال
... مال یابد نماز کعبه اکر کسی نماز کعبه بخواب بیند اکر مهتر بود ولایت یابد زیادت از آنکه داشت و مال و نعمت
... امر رشش از بار سبحانه تعالی و اکر فاسق باشد توبه کند و اکر بود معصن کردد و اکر بیند که از کعبه بیرون
... از همه غمها بیرون آید زمزم اکر کسی زمزم بخواب بیند که زمزم آب خوردی و از تشنکی قیامت ایمن کردد
... از حوض کوثر آب یابد و عالم کردد زکات اکر بیند که زکوة یا صدقه دادی و او را بشارت و خیر و برکت
بود و ظاهر رشش شدن کار مشکل و قضا و حاجت و فرج از غمها بود و بانک نماز اما بانک نماز بوقت
خود حج کردن و ایمنی بود و ... است و نیکی کردن و امر خدای تعالی بجای آوردن باشد و اکر خداوند خواب نه به
صلاح باشد و بد دل و تهمت و دزدی و ستمکاری ناخوش شود و بود و اکر بیند که در میان قافله بانک نماز
کردی بیم آن بود که در قافله دزد افتد و اکر کسی بیند که در سرای خویش بانک نماز کردی آن سرای را
بسوزند الباب ۱۳ الثالث عشر اندر دیدن ... علی خلفا و قضات و فقها و خطبها و ... مردم
... و ... و قفقان و ... و فقیه و قاضی اکر کسی قاضی مجهول بخواب بیند حکم خدای تعالی باشد

اگر خیان بیند که قاضی خوش بوی بود روی بود دلیل کند که خدای تعالی از آنکس خشنود باشد و این کس کاری
کند تا پسندیده و توبه باید کردن الحساب اما اگر چنان دید فقیه یا قاضی یا مذکر یا پیغمبر عالم یا امام
یا پزشک یا معدل یا محتسب یا محدث باشد که بیننده بصلاح و اهلیت همچنان یابد درست و راست
و اگر نه اهل آنست عز و مرتبت و خیر و برکت و مال یابد و یا کاری کند که از آن کار نامدار گردد و در
میان خلق مشهور شود و آن کس را که بیند بسیرت و مذهب آنکس در آن خانه ظاهر شود و در آن ملت
که بیند مستحق باشد اما دیدن طبیب مردم عالم بود و پاک دین و طبیب ترسا یا جهود بود مردی
رفیق بود یا دانش پیمانه اما پیمانه بخواب دیدن مرد خاسق باشد و اما اگر بیند که دارو خورد دل وی را
غمی رسد و اگر بیند که از دارو بیرون آمد همه غم بیرون آید ترازو و قفیزه و پیمانه اما اگر بیند که ترازو
یا قپان یا قفیزه یا کیل داشت این همه قاضی بود و زیادت و نقصان بدو باز گردد و اگر بیند که ترازو
نیک گردد حال قاضی آن مواضع نیک شود و از غمها فرج یابد و اگر بیند که ترازو و بدست خود کشید اندر شغل قاضی افتد
و اگر بیند که ترازو یا قپان بشکست قاضی شهر بمیرد الباب الرابع عشر ١٤ اندر دیدن قلم و دوات
و محبره و لوح و نامه و منشور و قباله و کتاب و خط اما قلم بخواب دیدن حکمت بود و ادب و ولایت و ریاست
و راست شدن کارها و پیدا شدن دولت باشد دوات اما دوات دوات یافتن آن کنیزک و مال بود
و خزانه یا شد قلمدان اما قلمدان زنی بود عالمه و با جمالی و توانگر و پارسا محبره اما محبره هم زن بود با جمال
و پاک با منفعت کراسه و کتاب و مصحف دیدن قوت بود و دین و طاعت و علم و مال و حج و گنج و میراث
یافتن اگر مصحف بیند توانگر و حکیم گردد و او را بشارت رسد و از بزرگی میراث تمام یابد الباب ١٥ الخامس
عشر اندر دیدن مردم بسیار و پوست و گوشت و اندام و موی و خون و استخوان و زبان و نقصان

اما مردم بسیار بخواب دیدن بالباس و پاکیزه و با لباس تنگ سیرت نیک و شادی و منفعت و دین پاک و فرح و توبه
و گشادن کار بود و امیدی که دارد بیابد سر اما سر مردم میران بر دوازده گونه تعبیر کنند ریاست و ولایت
و دین مادر و امام و امیر و عالم و پیر و غلام و کنیزک و دوازده هزار درم باشد که بیابد و اگر کسی در خواب
سر مردم بیند بریده بی خون و بی رنج و ده هزار درم بیابد و اگر کسی سر خویش یا از آن کسی از تن جدا بیند
میان او و میان آنکس که سرش جدا بیند جدای افتد و اگر کسی بخواب بیند که سر کسی ببرید که دشمنی او بود
بر آن دشمن ستم کند و اگر دوست او بود و او را از غم بزرگ برهاند گردن زدن در خواب همی تعبیر بود
موی اما اگر بیند که موی بستردی اگر وقت حج بود حج کند و ایمن گردد و از غمها که دارد فرج یابد قوله تعالی ریش
اگر کسی بیند که ریش خویش بسترد و یا سترده دید اگر حاجتی دارد بیابد و اگر وامی دارد ایمن شود و از غم
فرج یابد و اگر قرضی دارد قرضش گزارده شود و اگر محبوس باشد خلاصی یابد و اما اگر سلطان بیند عز تنش
بشود و اگر صاحب مال بیند مالش تلف شود و اگر ریش سفید بیند آنکس پیر گردد و دعایش مستجاب
شود گوشش اما گوش بخواب هشت گونه بود زن و دختر و دوست و رفیق و خبر خوش و غلام و
پسر و خواسته زیادت و نقصان بدین چیزها باز گردد چشم اما چشم بخواب دیدن بهشت و چه
است نور و بیدل و ایمان و پسر و مال و علم زیادت و قدرت و هرچه اندر تن زیادت گردد نقصان
وای اگر کسی خود را نابینا بیند بخود یا محو دین او تباه شود و بیم بود که فرزندش بمیرد و اگر بیند که چشمش
تیرگی همی گیرد در نماز کاهلی همی کند و جهد باید کردن در نماز پیشانی اما پیشانی بخواب دیدن زن
بود و ریاست و منفعت و عز و معیشت و جمال و زیادت و نقصان بدین چیزها باز گردد دست اما دست
بر دوازده وجه است برادر و خواهر و پسر و انباز و غیره باشد بازو اما بازو برادر و قدرت و قوت

و تولا و خواسته و حجت باشد و اگر بیند که دست راست خود بشکند برادرش بمیرد اما اگر مجروح شود یا خون
از وی رود صاحب خواب بیمار شود و مالش تلف گردد و لیکن نمیرد و اگر بیند که دست راست را رگ
زد و خونش رفت مال برادرش برود و بدان مقدار که خون رفته باشد و اگر دست چپ یا ... حکم
بود و نیز دلیل بر خواهر بود یا یاری و دوستی پای اما پای بخواب دیدن بهشت و چه است ...
و عمر و سفر و قوت و طلب مال و ستور و زنی و قوم و زیادت نقصان بدین چیزها باز گردد و اگر ...
شکسته بیند از آن وادی که دارد باز ماند و اگر در سفر بود دیر بماند و اگر در وطن خویش باشد ...
که زن را طلاق دهد یا وی را خطری رسد شتالنگ اما شتالنگ زنی پاکیزه بود و پاک ...
دل اما دل مال ریاست و شجاعت و فرزند پاک دین و جوانمرد و حرص و شهوت و نهان داشتن
رازها باشد و اگر بیند که دل کسی بخورد یا بیافت مال و دولت و قوت باشد ران اما ران ...
اهل و بیت و حشم خدام و چاکران و وکیل بود ساق اما ساق و زانو قدم و قوت و شجاعت
و سخاوت باشد انگشتان اما انگشتان دست و پای فرزندان و قوت برادران باشند
و بعضی از معبران تعبیر کرده اند که پنج نماز فریضه بود و اما انگشت خرد نماز پیشین بود و آن دیگر نماز
دیگر بود و میانگی نماز شام و چهارم نماز خفتن و پنجم نماز بامداد و اگر کسی یک انگشت بخواب کم بیند
از آن نماز که بدو منسوبست دست باز دارد و انگشتان پای خویشان باشد و زیادت نقصان
بدایشان باز گردد پشت اما پشت بخواب دیدن قوت پدر و یار نیک و سلطان و وزیر و حجت
و پسر و غم و حسد بود و اگر کسی پشت خود شکسته بیند پدرش بمیرد یا مصیبتی رسدش از جهت آن که ران
گه یاد کرده شد بازو اما بازو بخواب دیدن برادر و یار و سلطان و قوت و وزیر و حجت بود قوله تعالی

کف دست سخاوت و ریاست و خواسته و پسر و شجاعت و از حرام دور شدن و دیوان مردی و فراخ
دستی بود شکم اما شکم جایگاه علم و خزانه و قوام تن و عیش و مادر بود و اگر شکم خرد دریده
بیند مادرش بمیرد و یا مصیبتی رسدش از ایشان که یاد کرده آمد جگر اما جگر مال جمع کرده بود و دوست
و فرزند و اگر جگر خویش پراکنده بیند یا بریده یا تباه گشته فرزندش بمیرد ناخن اما ناخن قدرت
و قوت و شجاعت و فرزند و برادر زاده و مولا زاده بود و اما ناخن چیدن و موی بغل پاک کردن
اندر خواب جمله گزاردن وام باشد و از غم و اندوه رستن و سنت بجای آوردن باشد پستان
اما پستان دختر و خادم و دوست و برادر بود زیادت نقصان این بدین چیزها باز رسد سینه
اما سینه حلم و شجاعت و ایمان و منفعت تنظم باشد چنین اما چنین عز و جاه و مال بسیار بود و فرزند باشد
دهان اما دهان بخواب و پستان یکی منزلت دارد و خزانه سلم و جایگاه کار و گشادن بود و یار و
حاجب و وزیر و بواب باشد دندان اما دندان پدر و خویشان و برادر و هرچه از جانب بالا باشد
و هرچه از جانب زیر بیند مادر و خویشاوندان مادر و مال بود و اگر بیند که دندان بزرگ از بالا بیفتاد
او را پدر بمیرد و اگر بیند که از دندانهای بالا دیگرها بیفتاد از خویشانی که تعلق به پدر دارد یکی بمیرد
و اگر از جانب زیر بود مادرش بمیرد اگر بخواب بیند که دندانش بر کف دست افتاد و بزمین نرسید
و نگاه داشت کسی از نزدیکان وی بیمار شود و زود بحال صحت باز آید و اگر دوست خود یه کند و نگاه
دارد در دست از جهت ری هزار درم بیابد خیو اما خیو و بلغم انداختن فرج بود و مال نفقه کردن و نیز گویند
که دروغ گفتن باشد و اندر کار خویش مال حلال بنا خوب حکایتی فرج کردن بود و اگر کسی دهان خویش خشک

بیند عیشش بروی تنگ شود **سطل** اما سطل اگر بیند که داد یا آمد کارش بگشاید واز همه غمها فرج
یابد **پوست و گوشت** اما پوست و گوشت و استخوان و سرگین و روده و انچه بدین ماند اندر شکم همه حال
حلال بود و توانگری و اگر کسی ازین چیزها یکی بخواب بیند از اندازه آن مال حلال بود و بیابد **موی**
و ریش اما اگر کسی موی خود و ریش خود را با شکوه بر اندام خویش بیند عزتش بیفزاید و کارش بالا
گیرد و اگر کسی موی خود را چون موی علویان بیند و اگر علوی کارش نیک شود و یا بمند و یا بتاجی یا زن
نیک باشد و عز و دولت بود و اگر بر جز از تنها باشد غم بود **معده** اما معده مال و فرزند و کار و پیشه بود
ذکر اما ذکر فرزند و نسل بود و ذکر عزت و قوت بود و **خصیه** هم چنین و اگر کسی ذکر خود سطبر بیند و
کارش قوی گردد و توانگر گردد و بمراد خویش برسد اگر نقصان بیند و ضعیف و کارش ضعیف شود
گیسو اما گیسوی علویان و زنان را عز و شرف بود و زن در کار شوی نیک شود و دولت یابد و اگر
زنی گیسوی خود بریده بیند شوی بشش بمیرد و یا طلاقش دهد **شخص** اما شخص اندر همه حال بخواب
دیدن فرشته باشد و اگر بیند که روی شخص کردندی او را ایشان و یک تهد از فرزند و اهل و مال جدا
کنند و نسل او بریده گردد **الباب السادس عشر اندر دیدن کلیدان و کرسی و تخت**
و عماری و سراپرده و محمل و کجبه و مهد و خیمه و صندوق و فرش و بالش و شادروان و
بستن و بیرون آمدن از جای تنگ و غیر آن و ما کلیدان و کلید اما کلید چون راست
بود و کار راستاید در خواب نیک باشد و چون شکسته بیند بر سال بیم سوختن آن مرد ضایق
و دروغ زن باشد **در** اما در بخواب دیدن کدخدای و وزیر باشد و اگر در بلند بر در سرای خویش

بیند و یا از آن کسی کارش بالا گیرد و دولت و ریاست یابد و اگر در سوخته بیند و یا شکسته بر خلاف این
باشد و اگر کسی بیند که کارش بگشاد کارش گشایش یابد و انچه طلب کند بیابد و اگر کسی بیند که در بهشت
ای بگشادند یعنی گردد و عقد و تزویج و مراد یافتن بود و اگر بیند که کلید گم کرد در کارها تدبیر گم کند اگر کسی بیند
که کلیدی یافت تدبیر خود باز یابد و قوت و دولت و جهت و گشایش کار و امید واری باشد **شادروان**
اما شادروان بخواب دیدن نام گستریدن بود و میانی مردمان به اندازه بزرگی شادروان و عز دراز
و ولایت و عز و جاه بود که بیابد هر چند که بزرگ و نو تر بود بهتر شود اما دریده یا پاره پاره بود اندر و جاش
نقصان افتد بقدر آن **صندوق** اما صندوق بخواب دیدن مرتبت و عز بود و از جهت زنان و فرش و گستردنی
ولایت و زن و کنیزک و غلام بود **بالش** اما بالش بخواب دیدن حشم و خدم خانه باشد و اگر کسی در خانه خویش
بالش بسیار بیند خدم بسیار گردد **نمارق** و اما نمارق بهتر بود به پرورد دین و پارسایی و عدل و مراد یافتن
باشد **جامه** اما جامه سوج بخواب دیدن زن بزرگ و با علم و ادب بود و جامه زربفت صلاح دین و ظفر یافتن
بر دشمن **دیباج** اما دیباج سلطان و کسانی که عادت دیبا پوشیدن دارند نیک باشد و عز و مرتبت و ولایت
بود و از هر رنگی که باشد مگر زرد که دلیل بیماری باشد و کسانی که عادت دیبا پوشیدن ندارند نیک نباشد
و اما جامه نرم بخواب دیدن و ساختن کار تیسیر کردن باشد و عنایت نمودن در کار مردمان **قفل** اما قفل
حجت و قوت و منفعت و زنی و اعتماد کردن بر کسی بود و اگر کسی بیند که قفل بگشاید کارش بگشاید **تخت**
اما تخت عز و شرف و ولایت و دولت بود خاصه چون آراسته بود به جامه و بمقدار آنکه بود بمراد یابد برسد
و اگر کسی خویشتن را بر تخت بیند همه نیکویی ها بیابد **بجای تنگ اندر شدن** اما اگر کسی بیند که از جای تنگ بیرون

آمدی از همه غمها فرج یابد و راحت بیند **گردون** اگر کسی بیند که بر گردون بنشسته بود آنکس ولایت و مملکت
و عز و مرتبت یابد و بمراد خویش رسد و چنین گویند که یعقوب را بر گردون به شهر آوردند و یوسف را
بر گردون نزد ملک مصر بردند و ازان روز کار باز ملکه را اعزاز و اکرام نماید گردون
اندر گیرند و او را برانجا نشانند **عماری** اما عماری و کجبه و محمل و مهد و قبه و خیمه و شراع
و خرگاه این همه اندر خواب ولایت و عز و مرتبت و ریاست و صحبت و با بزرگان بود و اگر
خداوند خواب سزاوار آن باشد مقدار آن بزرگی بود و اگر خداوند خواب سزاوار نبود بمحاق
نیک بود **ستون** اما ستون مرد محتشم و قوی حال و راست گوی و کدخدای مطع باشد و اندر همه شغلها
بروی اعتماد کنند **عمود** اما اما عمود بخواب قوت و ریاست بود و دولت و منفعت و برخوردار
باشد **باب الثالث عشر اندر دیدن دیگ و دیگدان و تنور و خاکستر و دیگ**
پختن اما دیگ دیدن بخواب زنی کدخدا و پیر و خادمه باشد **دیگدان** اما دیگدان بخواب دیدن
و کیل و زن باشد **تنور** اما تنور مهتر سرای بود مرپیر و مرد عابد و **خاکستر** و انگشت مال بود حرام
و علل ناپذیرفته و خصومت و مکر و ستیزه و چیزی که اندر و هیچ چیزی نبود و **دود** اما دود عذاب بود و بیکی
پایه کدخدای خانه و مردم قوی و دلیر باشند و از هیچ چیز باک ندارند **عصاده و سک** شادمان خانه باشند
و با نفع و از جهت اصحاب سلطان و از مردم **الباب الثامن عشر باشده اندر دیدن**
مردم برهنه و دیمس او را گرفته و سباع و حشرات و دیدن او را همی خورد **برهنه** اگر کسی بیند که برهنه
بودی اگر پارسا باشد از غمها فرج یابد و خیر و برکت و زاهد گردد و دست از دنیا بدارد و اگر پارسا نباشد

راز وی آشکار اگردد و ازان خجل شود و اگر بیند که زنگیی او را گرفتی و یا سبعی او را به خوردی اگر این کسی مستور
باشد وی اندر غم افتد و یا زنش بمیرد و یا مال و نفقه کند اندر کار بی فایده و از گناهان او را توبه
باید کردن **الباب التاسع عشر اندر دیدن حجامت کردن و رگ زدن و ستردن و اندام**
آماس و انچه بدین ماند اما رگ زدن در خواب اگر خداوند خواب مستور باشد کارش نیک شود و از غمها
فرج یابد و اگر نه مستور باشد کارش بد باشد و از غم فرج نیابد و سفرش افتد و زیانش رسد و قدری کردن
خویش و اگر بیند که همه حقوق از اندام وی برفتی چنانکه هیچ نماندی اجلش نزدیک آمده باشد و توبه باید کرد **حجامت**
اما حجامت کردن در خواب امانت گزاردن بود و کتاب خواندن و نوشتن با دبیران و صحبت کردن و سنت
بجای آوردن بود و اگر دیدی که حجامت همی کردن نشان بر پشت بدید آمدی و بر دل قباله نویسند و گواه عدل
وی گیرند **موی ستردن** اما موی ستردن و چیدن از بغل و زهار و از بینی و جای که عادت باشد نیک باشد
و از غم فرج بود و ایمنی باشد و سنت بجای آوردن سفر باشد **درد و ریش** اما درد و ریش بر تن
مردم مال و برکت و نیکوی و زیادت شدن مال باشد **آماس** اما آماسی بدید آمدن خاصه بر ذکر و جاه و
عز و مرتبت و مراد یافتن باشد و علو و ریاست و عز و حلم آموختن **الطبم** اما نقصان دیدن در تن به خلاف این
باشد و اگر بیند که لاغر بودی حالش تلق و مشکل شود بیمار گردد مگر خود لاغر باشد **فربه** اما اگر فربه بیند
اندر خویشتن افتاده اگر این کسی مستور باشد عز و مرتبت فرزند و نسل و پیوستن و کار بالا گرفتن
باشد و اگر نه مستور باشد صاحب عیال گردد **الباب العشرون اندر دیدن بیسی**
و افگاری و دراز و درازی و کوتاهی ابله و پزشکی و بیم و کینه و حدث و مزاح و سرگین و آسیا

کشیدن وغیره ماهی اما ماهی دیدن مال و عز و منفعت و ثواب و ظاهر شدن کار مشکل ریسمان
اما ریسمان و زر و به همه حال بود و یا سختی ناخوش آبله اما آبله و کرک و ریشها مال و منفعت زیادت و محمدت
باشد کمیز اما کمیز کردن در خواب فرح باشد و از دو کشادن کارها و نیز کویند چون اندر موضع
خویش بیند پسر بود و اگر بیند که جامه وی پر کمیز شود مال خود بر زن و عیال و فرزندان نفقه کند یا خصومت
کند بناحق با خویشان و اما کمیز کردن بهمه حال نیکو بود و اگر درویش بود توانگر گردد و اگر بنده بود
آزاد گردد و اگر غمگین بود فرح یابد و اگر بیمار باشد شفا یابد و اگر اسیر بود خلاص بیند و اگر غریب بود
بجای خود باز رسد با داد اما ماهو را مال و نفقه کردن بود بر عیال غایط اگر بیند که غایط بر مستراح یا جویباری
و یا جای که موضع آن باشد بی حدث کند از غمها فرج یابد و وامش کزارده شود و کارش بکشا
و راحت افتد سرکین اما اگر بیند که سرکین مردم در جای یا در جامه آلوده یا بردارد و اگر تر بود و اگر
خشک بود بهمه حال بود بی شک و همه سرکین حیوانات بخواب مال باشد تیمم دادن اما تیمم دادن بخواب
چون موضع آن باشد کار کشادن بود و ز غم رستن و اگر نه موضع آن بود شناعت و زشتی و سخنان
ناخوش بود از هر زبان مستراح اما مستراح بخواب جاه و مال و مواضع کنج بود بهمه رویها مال بود آسیا
کشیدن اما آسیا کشیدن بخواب تهمت و زاری و بیکاره باشد و با کسی دیگر پزشک اما پزشک کردن
و رفتن منافقی کردن باشد و نفاق و بیماری و صعب آبستنی اما آبستنی شدن در خواب ولایت
و مال و عز و مرتبت باشد و اگر همچنین زنی بخواب بیند او دولت بود کارش بالا کیرد و اگر زنی بیند که او را
پسری آمدی جوانی بود پیشش آید و اگر پیر بود شادی و رامش و بشارتش رسد و اگر زنی بیند که دختری زاد

از نسلش

از نسلش مهتری پدید آید و فرزندان وی مهتر کردند و با مهتران بزرگ صحبت کنند و اگر مردی بیند که فرج دست
وی زنان یا خویشتن را یا ذکر دید یا خصی دید نسلش منقطع گردد و پیش او را فرزند نبود و اگر مردی یا زنی
بیند که از ذکر وی یا فرج وی ماری یا کژدمی یا چیزی مانند این بیرون آمدی او را فرزندی آید و بدان
صفت که دیده است و آن چیز اگر نیک بود نیک و اگر بد بود بد باشد الباب الحادی عشر اندر دیدن
بستان و میوه و سبزه و ریاحین و مرغزار و آب روان اما درختی بخواب بیند تاویل آن مرد باشد و بقدر
کوهر و بلندی و بزرگی درخت اما سود و خداوند درخت را بود و بیننده خواب را و درخت بریدن در
خواب یا کندن یا شکستن مصیبت و غم بود و آنکس را که بدان درخت منسوب باشد و درخت نشاندن
بخواب فرزند باشد و زیادت ثمره شادی و نیکویی بود سبزی اما سبزی و مرغزار و آب روان و درختان
در کار خویش و مال منفعت و ولایت و دولت باشد و اما درخت خشک بخواب منافق باشد خاصه درخت
بشکسته مرد غماز بی ادب بی اصل باشد و چوب خشک و هر چه از وی چیزی نتوان کرد منفعت دنیایی
بود و ای جهانی نباشد میوه اما میوه تر و خشک بوقت خویش مال و نفع باشد و شادی و روزی حلال و مگر
آنچه از وی نارسیده و خام بود جمله مال حرام باشد و یا رنج و عنای و بیماری خرما اما بهترین میوه ها
خرما باشد هر که بخواب بیند که خرما خورد یا بیابد بی شک مال حلال بود و منفعت که بدو رسد اما درختش بخواب
دیدن شادی و منفعت بود و از غم فرج یافتن باشد و درخت وی بخواب دیدن مرد مبارک بود انار
اما انار بخواب دیدن مردی سبک روی خوش خوی بود و نیز کویند نیکو باشد یا خواهران بسیار و
و انار خوش در خواب یافتن مالی بود با رنج و اگر بیند که انار ترش بخورد به دانه چوبی بخورد و یا
سخن چند از ناخوش شنود اما انار شیرین بهمه حال روزی حلال باشد و باسانی بدست آید

و کویند که دینار بود و در خواب انار شیرین بخورد بهر دانه دیناری یابد و هر که بیند که انار شیرین
یافت یا خورد اگر سلطان بود ولایت یابد و اگر رئیس بود منفعت و مال بسیار و اگر بازرکان بود سود
بسیار و اگر بازاری بود منفعت و راحتها یابد و درویش را بی غمی بود و دهقان را غله بسیار
و قاضی و مذکر و فقیه را علم نافع و جمع مال و اما انار ترش چون شکافته بود خصومت و مال حرام
باشد و بزمستان و بهار کاه و آبله و کری بود و تیره ماه چوب و غم بود انکور اما انکور
و رز و بوستان که مجهول بود چنین کویند که بهشت باشد و چون معروف بود مردان بزرک پر نفع باشد
و انکور سفید مال حلال بود بی شک و روزی فراخ خاصه که در وقت خود بود و چون نه بوقت خود
باشد کویند سرما و برف و باران بود انکور سیاه بهمه حال بود ولیکن با رنج و چو وقت خود بود و اگر
نه بوقت خود باشد رنجوری و غم باشد اما خوشه انکور مال مجموع باشد و هر که بیند یا خورد بی رنج
مال حلال باشد مویز اما مویز سیاه و سفید بهمه وقت مال مجموع باشد و هر که بیند یا خورد یا
ناچار مال حلال باشد و هر چه از آن بزرک تر بیند مال و منفعت و نیکوتر بود و بدو رسد کویند که خوشه انکور
سلم فرایض باشد غوره اما غوره کویند که بخواب همچون مویز باشد کشمش بخواب همچون مویز خوب
باشد و انکور و غوره بهم ترشی مال و عز و منفعت باشد عصیر اما عصیر کردن بخواب یا خوردن مال حلال
بود خیر و برکت و یاران بسیار شادی و نشاط بود سرکه اما سرکه بخواب دیدن مال حلال بود خیر و برکت
و کروهی از معبران بهمه ترشیها مذموم دارند که بخواب بیند بمقدار ترشی مکروهی رسد بیننده را خربزه
اما خربزه بخواب اندر زن باشد یا سود و توانگر و جوان مرد و مردمان را از وی نفع باشد یا مرد علیم
بود اما خربزه و زنی و غلام و کنیزک هر یکی را هزار درم باشد و اگر در خواب خربزه بخورد بدان اندازه مال یابد

و اگر نه بوقت

و اگر نه بوقت خود باشد بیماری بود و سرما و برف و باران و اما هرچند که شیرین بود بهتر باشد زرد آلو
اما زرد آلو بخواب همچون درخت خربزه بود درخت وی مرد جوان بود و اگر نه بوقت خود باشد
بیماری و علت و خصومت باشد و درخت وی مردی غریب بود چنانکه کار مردمان نیکو کند انجیر
اما انجیر مردی توانگر بود ولیکن متلون و بی ثبات باشد و انجیر خوردن بهمه مرد و فرزند و غلام و کنیزک
نیکو است و روزی حلال و ولایت و زنان و دولت نعمت بود و پشیمانی باشد از کارهای شتاب
سیب اما درخت سیب بخواب دیدن مرد شریف بود و میوه وی بهمه حال مال بود و هدیه و مراد یافتن
دیدن رسیده و شیرین یا شد و اگر ترش بود سرما و باران باشد و اگر زرد بود بیماری بود ولیکن سلیم
باشد و زیانی ندارد به اما درخت به آبی بخواب دیدن مردی شریف فصیح بی باشد و بر مردمان چرب زبان
و کارهای خلق بر دست وی راست شود بی رنج و تعب و هر که بیند که آب به بخورد اگر بیمار باشد شفا یابد
و اگر غمگین بود شادمان شود و اگر بیند که کسی او را آبی داد و یا از درخت باز داد پسری آیدش نیکو
روی و اگر بسیار بیند سفر کند و اگر نه بوقت خود بود بیماری اندک بود آلو اما آلو بخواب دیدن
مال حلال بود و دین پاک و نیکی کردن و خیر و برکت خرما اما درخت خرما بخواب دیدن مرد بزرک
همت سخی بود و اما خرما و دل خرما و چوب و برک او بهمه حال مال حلال باشد و اگر بیند که خرما خورد یا خرما
از درخت باز کرد یا هر کونه که باشد مال حلال باشد بنفق اما بنفق چنین کویند که آدم صفی اندر بهشت
همه تبک خوردن و طعام او بنک بودی و اگر کسی بخواب بیند که بنک خورد مال حلال یابد و اگر دید که در سرای
یا در بوستان او درخت بنک بر آمد او را بسیاری آید نیک نفس و چنانک از و شاد کردند خیار اما خیار
و خیار بالنک و بادنجان و آنچه بدین ماند چون بوقت خویش بود رامش و منفعت باشد و اگر بی وقت

باشد پشیمانی بود اما کالی اما خمار کوهی کویند باد و باران باشد امرود اما درخت امرود بخواب دیدن مردی بزرگ همت با نعمت
بود و امرود مال حلال بود و توانگری و مراد یافتن باشد اندر دنیا و زن و با جمال بسیار و اما ترش بود مال حرام بود و
بیماری لقاح اما لقاح بخواب فرزند مبارک پی بود و سخنان نیکو و بستان بسیار کدو اما درخت
کدو مرد طبیب سبک روح لطیف مبارک بود اگر بیند که اندر سرای او یا در بوستان او درخت کدو بود ز
او را پسری نخستین آید و اگر بیمار دیده بود شفا یابد و اگر مهتر بود مهتریش زیادت گردد و اگر بنده
بود آزاد شود و مراد حج کند و حامله گردد شفتالو اما شفتالو شفتر نیک بسیر و سلام و کنیزک و مال بود
و درخت او مردی بود غریب و اگر کسی در باغ خویش یا در سرای خویش درخت شفتالو بیند
پسری آیدش و توانگر گردد و اگر بیند که شفتالوی ترش خورد جهت فرزند غم خورد ترنج اما
درخت ترنج مرد رفیع و بصیر بود و ترنج بخواب پسر بود و اگر بیند که کسی او را ترنج داد پسر
آیدش و نیز گویند که ترنج زن پاکیزهٔ پاک دین باشد یا دوست وفادار موز اما موز روزی
حلال بود هر که بیند که موز خورد یا موز یافت مال حلال یابد توت اما توت بخواب یا بخورد چون تر و خشک
چون بوقت خویش بود مال حلال یابد و روزی فراخ و گشایش کارها باشد و اگر نه بوقت خویش بود
سرما باشد انار سرو اما نار سرو صنایر و جلوزه مردمان شریف توانگر باشد و با قدر و جاه و منزلت
و میوهٔ ایشان و مال و منفعت بود و آنکه بیند که در باغ او یا در سرای او از این درختها باشد دولت و تبرک
یابد ریباج اما ریباج هر چه شیرین بود منفعت بود از جانب مهتران یا درویشان فندق اما فندق
مال حرام باشد و درخت او مردی رفیق باشد و او مفسدان و دزدان را اما و انجد سنجد و جیلان
اما سنجد و جیلان اندک مایه منفعت باشد از جهت زنان با رنج سنجد اما سنجد اندک درخت او مرد

ضعیف در

ضعیف دل باشد و ضعیف او وی را مال بسیار بود از جهت زنان غریب و بد انکور که بیند یابد جوز اما درخت
جوز بخواب دیدن مردی بود و لیکن کار فرمای و بخیل کوهی و دروغ زن و شنیع باشد و روغن جوز مال حلال
و کم یا بسانی بدست آید جوز هندو اما جوز هندو و جوز بویا بخواب صلح و سلاح و منفعت بود بادام اما بادام و
درخت او مال مرقون باشد و علم شفا بود و خداوند خواب را پسته اما پسته و درخت او مرد شریف و سخی
بود بیرون مال حلال بود و از چنین مردی مال یابد و هر که بخواب بیند که پسته خورد و یا از درخت باز کند و هم مال
یابد درخت عود اما درخت عود و آبنوس مردی بخیل با سیق باشد و اما عود مردی سخی و نیکو روی و لطیف و علم
شد هر که بیند در باغ یا در سرای او از این درختان بود دولت بزرگ بود پیدا آید و اگر بخواب چوب عود یافت مال حلال
از جهت او بزرگ شریف ریاحین اما ریاحین که کشته باشد و بجا بود زنی و غلام و کنیزک و دوست و فرزند و
مال حلال باشد و مجلس علم و چون از جا برکنده بود غم و اندوه بود با این گروه که گفتیم مورد اما درخت مورد
گشت مبارک باشد از برای آنکه زمستان و تابستان تر و تازه باشد هر که بیند که در سرای وی درخت
مورد باشد عمرش دراز گردد و زنی نیکو روی از خاندان بزرگ روزی او شود یا دوستی گیرد که دوستی را
بشاید و وفادار بود و گویند که گل و اسپرغم که ایشان را بقا نبود و در دم بدهند و دون همت باشند چنانکه دوستی
ایشان پایدار نباشد و یا زنی بود هم بدین صفت و گویند که کنیز یا غلام یا پسر باشد و هر که بود بدین صفت باشد
گندم اما گندم و باقلی و عدس مال با رنج و غم باشد و تن درستی و اگر بیند که گندم بسیار یافت مال حلال بسیار یابد
اما با ملامت و غم و اگر بخواب بیند که گندم خورد از کاری معزول گردد و لیکن دیگر باره کار بر او راست شود عدس
اما عدس و باقلی اندک مایه منافق باشد آرد اما آرد مال حلال و روزی حلال باشد و بسیار با رنج کشاورزی
اما کشاورزی کردن توکل بود بر خدای تعالی و طالب روزی حلال بودن و اگر بیند که همی کشت کردی و

و بعضی گاو داشتن چیزی که طلب کند بیابد و بمراد خویش برسد و اگر بیند که کشته زار همی کشت و درمیان صف نمازیان
رود خوشه اما خوشه گندم بخواب دیدن فرزند و خیر و برکت باشد و اگر رسیده بود فرزند بالغ باشد کوتاه عمر و دراز
از گرانی نرخ بیم بود و درودن گندم و جو اگر نارسیده بود بیماری و زخم و کشتن و کارزار و هلاک شدن قومی
در آن مقام کردید کاه اما کاه بهمه منفعت و مال حلال و با رنج بود و باشد که بدست آید و هر چند که بیشتر بیند بیشتر

الباب بیست الثانی العشرون اندر دیدن سیر و پیاز و فلفل و نمک و آنچه بدین ماند

هر چه ازین چیزها
دیگر افروز و هیچ دیگر سخنان ناخوش و مکروه بود نمک اما نمک سفید در خواب مال مردم یابد و اگر نمک در خواب یافت
بدان مقدار درم یابد و اگر نمک خورد بی نان دل مشغولی و بیماری و غم بود کاه و کاه دان اما کاه کاه دان مال
با رنج و سختی بخداوند خواب رسد و اگر بیند که همی کاه در انبار گردی مال عظیم بود و گرد آید بآسانی و اگر کاه با
آمیخته بود کبه دو هفته یابد از مال حلال بآسانی و از غمها فرج یابد و هیچ چیز بهتر از روزی حلال نیست که بی
بمردم رسد

الباب بیست و سیم الثالث العشرون اندر دیدن نان و نانخورش و ثرید و همه شبیه بدینها ماند

اما نان روزی حلال باشد که بی رنج بشخص رسد و هر که بیند که نان خورد یا نان یابد ریاست و ولایت و نعمت و
راحت و اگر سلطان باشد ولایتش زیادت شود و اگر رئیس بود وصیت و مال یابد و اگر قاضی بیند زیادتی و جاه و
منزلت باشد و اگر بازرگان بیند سود بسیار کند و اگر بنده بیند آزاد گردد و اگر بیمار بیند شفا یابد و عمرش دراز گردد
دانیال پیغمبر علیه السلام گفت هیچ نیکوتر و بهتر از نان نیست و خداوند خواب را که نان بیند اندک و بسیار مال حلال باشد
که بیابد بزودی و به آسانی و مراد یافتن آن جهانی و این جهانی بود و اگر بیند که نان قسمت همی کردی یا کند دلیل
بود بر ارزانی نرخ و توانگری و درازی عمر صاحب خواب را شکر اما شکر و انگبین و فانید و ابریشه و حلوا
و ناطف و دیگر شیرینیها بخواب مال بسیار و منفعت و ولایت و عز و مرتبت و مراد یافتن باشد

الباب

الباب بیست و چهارم الرابع العشرون اندر دیدن شرابها و داروها و فقاع و کامه و بیماری و اسهال و زهر خوردن و ق

ی آنچه بدین ماند هر چیز که از کامها بخواب دیده شود مال مکروه و سخنان ناخوش بود شرابها اما شرابها
اب بینند چون شراب سیب و شراب آبی و شراب بنفشه و هر آنچه خوردنی و خوش شیرینیست آن همه شفا و
ت و مال و رستگاری بود از غم و هر چه تلخ یا ترش بخوردن مکروه بود و غم و اندوه باشد گوارشها اما گوارشها
ب همه نیکو بود و مال و خیر و برکت باشد آب صافی اما آب صافی و سرد که باز خورد عیشش خوش و عمر دراز بود
لت و اقبال باشد و اگر کسی بیند که بیرون آب جامی در دست داشت و همه بخورد عمرش تمام گذشته
بقول دانیال و اگر نیمی خورد دیگر نیمه از عمرش گذشته باشد و اگر بیشتر خورد کمتر ماند بر همین مثال شیرها
اما چون ترش باشد غم بود و اگر ترش نباشد همه مال حلال و شفا بود می خوردن اما می خوردن مال حرام باشد
پنهان و نعمت آن جهانی کم کردن باشد مثلث مثلث هم چنین بود و لیکن اندر وی هر مقداری از طاعت
همه مال و نعمت باشد اما مست بخواب توانگری باشد و مال حرام بسیار یافتن بی هوش شدن هم
اما بی هوش کردن بخواب مال حرام بود که بیابد و به سلطان نزدیک گردد زهر اما زهر بخواب دیدن مال حرام بود
و کارهای پنهان و فروبستن بود و اگر بیند خویشتن را مست بیند توانگر شود و مال حرام حریص گردد و غافل بود
و از کار آخرت و گروهی از معبران چنین گویند که بمال و جاه و مرتبت دنیا فریفته شود دارو خوردن اما دارو
خوردن توبهٔ نصوح بود چنانکه هرگز بگناه آن نگردد شیر اما شیر مردم روزی حلال و مال و فرزند بود و رنگ آن
او بدان را غم و اندوه سیال باشد فقاع اما فقاع سرد مال دار بود اما بخیل باشد و مال یابد و او را خدمت
کند اسهال اما اسهال کردن اندر موضع خویش فرج بود از غمها و چون نه اندر موضع خود باشد مال تلف کند

و نقصان باشد **قی کردن** اما قی کردن بخواب توبه کردن باشد و از گناه و از غم و اندوه و فرج یافتن
پارسا گشتن باشد **جلاب** اما جلاب جلاب ترانجبین و سکنجبین و گل و شکر و بنفشه پرورده و آنچه بدین
ماند دین پاک و علم و منفعت بود و عمر دراز و مال حلال و عیش خوش و ثنای نیکو و قرآن خواندن و عبادت
کردن **شیر دوشیدن** اما شیر دوشیدن مال فراهم کردن باشد **شیر** آهو و جانورات چون تازه
مال حلال باشد و چهره ترش بود غم و پشیمان و مال حرام باشد **دوغ** اما حکم دوغ اندر حکم تعبیر شیر باشد
و اما گویند شیر آهو میراث بود و از جانب سلطان و عز و ولایت و نیکنامی بود **شیر سگ** ظفر یافتن
بود بر دشمن و ولایت و مال بود **شیر شتر** مال فراهم کرده باشد از جهت سلطان و ولایت و نیکنامی
شیر روباه اما شیر روباه بیم و ترس باشد و بیماری و مال حرام و نیز گویند که شیر روباه وام و
شیر شغال اما شیر شغال و گربه مال از جهت دزدان و تهمت زدگی و غم و اندوه و نیز بیشتر گربه
بیماری و خصومت باشد **شیر** پلنگ خوردن ظاهر شدن دشمن باشد **شیر خر** اما شیر خر دیدن
مال و منفعت بود و دولت یا اندکی بیماری **شیر خر گور** مال حلال باشد از جهت زنان و تهمت
شیر مرغ ظفر یافتن بود **ترف** اما ترف بخواب دیدن اندک مایه منفعت باشد مگر که اندر وی شکر بود که
مال حلال باشد و بسیار **مسکه و چیک** اما مسکه و چیک و روغن گاو و شیر تازه و روغن بز و گوسفند
گواهی دادن بود براستی مال حلال و توانگری باشد **الباب الخامس العشرون اندر دیدن**
جواهر و یاقوت و درم و دینار و روی و برنج و سرب و ارزیر و زینت زنان هر چیز که از این معنی در خواب
دیده شود یا بیابد همه مال مذکور و علم مشهور یا فرزند معروف یا میراث حلال و شادی و دولت باشد **یاقوت** اما یاقوت

مال و علم و ادب

علم و ادب باشد و کنیزک **مرجان** اما مرجان اگر فاسقه بیند پسر بود و غلام نیک روی **مروارید** اما مروارید
غلام باشد و سفره کنیزک و زن باشد و هر چه با رشته باشد قرآن و علم و ادب بود و اگر
مروارید خورد قرآن فراموش کند و نصیحت از مردمان باز گیرد و جواهر ضایع کردن علم بود و فراموش
و قرآن گویند که مال و میراث باشد **نقره و خلخال** اما نقره و خلخال مال مجموع باشد و خلخال
و پای آورنجن بخواب زنان را مال بود و جمال و نیکوی مردان را بند و قادری و فضیحت و زندان
و رنج زنان را و مردان بد ریاست و عز و مرتبت بود و پاره همچنین **درم** اما درم درست
مراد و مال حلال و غلام و کنیزک و رفیق و پسر و ایمنی و ارزان شدن نرخها باشد و اگر اول
بستانی بود در هزار درم بیابد و اگر اندر تیرماه زمستان بیند هم چندان که بیند بلا شک بیابد
بخواب دیدن سخنان ناخوش باشد و لیکن به آخر باشد حاصل **دینار** اما دینار هر که بخواب بیند
شمردن از بهر خدای تعالی باشد و اگر بسیار باشد دین پاک باشد و مال بسیار هم چندان که بیند
و اگر بیند که دینار بکسی داد یا گم کرد یا از وی به دزد بردند از غمها فرج یابد و از بیماری شفا یابد و اگر بیند
که از کسی دینار بستد ریاست مال و فرزند باشد اما یک دینار بخواب زن و فرزند و شادی باشد و گویند که
پنج دینار پنج نماز فریضه بود و سخنان نیکو و یاری دادن کسی و اما زر و نقره و پاره هر کسی سازد غم بود و
زر و نقره و دینار بغایت خصومت باشد **مس و برنج** اما مس و روی و برنج و ارزیر و سرب و آنچه بدین
ماند و کار نا کرده و چیز شده را غم و دل مشغولی باشد و مگر که کار کرده بیند چون سراهی و طشت و تنیده و تماثیل
و هاون و غم و آفتابه و آنچه بدین ماند همه زن بود و اما هاون دسته و چراغ پایه زنان را شوی بود و منفعت و

و مال بسیار و شادی **نگین** اما نگین در خواب دو پسر باشد یک شکم و اگر عقیق بیجاده بود دختر باشد و اگر نگین انگشتری
یا چیزی که از شمار فیروزه بود فرزند و نجیب باشد و انگشتری که از مس و روی و برنج و اندکی دل مشغول باشد و اگر
باشد پاکی دین و منفعت باشد و اگر زرین بود کراهیت در دین آید و اگر سرب یا از ارزیر بود غم و اندوه در دین
و اگر آهنین باشد دولت و قوی شدن کار و یافتن مراد و از غم بیرون آمدن باشد **الباب**
السادس والعشرون اندر دیدن جامها و انگشتری و نعلین و عصا و فرشها و جامهای نگین و سفید
اما **جامه سیاه** هر که جامه سیاه پوشیده بیند اگر سلطان بود او را نیک باشد و عز و دولت و جاه بود و اگر
سلطان بود غم و مصیبت باشد و **جامه کرباس** هر که بیند غم و ماتم باشد **جامه زرد** زنان را نیک باشد
دا غم و بیماری و مگر جامه خز در وقت خود عز و مرتبت و ولایت باشد **جامه کبود** اما جامه کبود
مسافران را و حاجیان را نیک باشد و صوفیان را هم و اما دیگر کسان را ماتم بود **جامه فیروزه** جامه فیروزه
هر که بخواب بیند پوشیده کار آن کس بالا گیرد و دولت و مرتبت و لیکن غم اندر ده گردد و بمراد برسد **جامه پلید**
اما جامه پلید و ریم گون غم و اندوه و درویشی بود **جامه شسته** بخواب از غم رستن بود و توبه کند و از شغل
گزارده شود و عز و جهان یابد **جامه سرخ** اما جامه سرخ و لعل رنگین زنان را و اصحاب سلطان را و کسانی
که عادت دارند نیک باشد و کسانی را که عادت پوشیدن ندارند و اهل آن نباشند غم و بیم کشتن
باشد و یا از جهت دوستی غم خوردن خاصه اگر جامه سبز پوشیده بیند **دستارچه و شلوار بند**
اما دستارچه و شلوار بند و موزه و کفش و رانین همه بخواب زن بود و هر چه نو بیند بهتر و کهنه عیب باشد و مگر
موزه کهنه که بهتر از موزه نو باشد زیرا که موزه نو زنی ناسزا و غم باشد و هر که خویشتن را پای برهنه بیند توانگر شود

عصا

بود بزرگ صاحب جاه و پر قدر و قوت و اگر دید که عصا را در دست داشت از چنان کسی قوت و جاه یابد و
عصا در دست او دراز شد به مراد رسد و اگر دید که عصا مار شد دشمن بود و اگر عصای خود را به عصای دیگری
بگیرد و اگر دید که عصا با او سخن گفت پسری باشد او را که منفعت بیند از وی امام جعفر صادق
با پسر و چه باشد مردی بزرگ و قوت و پادشاه **کمر** اما کمر در خواب عز و دولت و جاه و مرتبت و حشمت
بخواب بیند که کمر بر میان بسته دارد کار وی بزرگ شود عز و دولت و جاه و حشمت و میراث حلال یا
بستن چادر را نیمی را از هم گذشتن باشد اما حلقه کمر عز و مرتبت و ولایت و کنیزک و زن و مال بود
باران روزی حلال و ولایت و نعمت خیر و فراخی و ارزانی نرخها باشد **مطرف** اما مطرف ریاست
و زن و پسر باشد اما بخواب زن را شوی بود و توانگری و ایمنی از بلاها **معجر** اما معجر زن توانگر
فرزند با عز و مال از جهت دشمن یا جانب زن **چادر و بستر** اما چادر و بستر جاه و مرتبت و عز و
و زن و پسر و توبه کردن باشد **پیراهن** اما پیراهن مردی بود زیادت مال و معیشت خوش و وزارت
بود و اگر کسی پیراهن درست پوشیده بیند دینش درست بود و دولت و نعمت یابد و اگر
خویش دریده بیند او را مصیبت و غم و درد رسد **طیلسان** اما طیلسان دین و جاه و مراد
و جاه و مال و دولت و بزرگی و علم نافع و پسر باشد **اما خز و حریر** و ابریشم و خزی و بنفشه
همه مال و عز و مرتبت بود اما با کراهیت **مقنعه** اما مقنعه مردی بود و اگر مقنعه خورد یا بیابد زنی بزنی کند
و اگر زنی مقنعه بر سر بیند شوی بود و اگر شوی دارد کار شویش نیک شود و اگر دریده بیند
یا کار شویش تباه شود **پرده** اما اگر پرده آویخته بیند ولایت و عز و دولت و شادی بود
و اگر دیا کهنه یا هر چه بود غامت حمل بود و کارش بالا گیرد و درست شدن اخبار و تمام شدن

...بود و کویند که دروغ کفتن باشد الباب السابع العشرون اندر دیدن خلو بند و دام و رسن
...زن و رشته و جادو دوختن و دوک رشتن و آنچه بدین ماند رسن اما رسن بخواب دیدن قوت دین
...است و مهتری بزرک پیوستن باشد و راستی کردن در کارها باشد و بر راه راست رفتن بود رسن ابریشم
...بس به مکروه و سوز و جادوی باشد بند اما بند را از خواب چندگونه تعبیر کنند مستور را محکمی دین باشد و بزه
...را زن باشد و مسافر در سفر دور بماند و محبوس در حبس هم دیر بماند و سلطان را عمل ثابت
... بخواب دیدن کسی را نعوذ بالله که نه مستور بود کفر و ضلالت و بلا و محنت باشد و اگر کسی دو...
...بسته بیند بر کردن دلیل کند که این کس توبه کند و اگر بندی بود از رسن محکمی دین بود کنده اما...
...بسته بیند فساد دین و شریعت باشد و اگر بیند از چوب بیند یا خویشتن را بر درخت بسته بیند
...و اگر بیند که رود کشاده شد از غمها فرج یابد و از حال ناخوشی بخوشی افتد و نیکوی دام اما دام مکر و...
...شد اگر بیند که در دامی افتد در مکری افتد زندان اما اگر بیند که در زندان بود دل بر پای اندر حملی که...
...بر جاند و اگر بیند که او را از زندان باز داشتند علی به اکراه در کردنش کنند و اگر بیند که بزندان او را اطلاق...
...کنند نیکو باشد اگر بیند که بزندان مجهول بیچ راه کرده در بود آن کور بود نعوذ بالله و اگر دید که او را چوب
...و یا تازیانه زدندی نیک بود و به تازیانه دینارش یابد و به چوب درمی یابد و اگر بیند که بیمار شدی در مستی
...و اگر دید که فاسقی بمی کردی بیمار کردد هیزم اما هیزم بخواب مرد بد دین باشد و دروغ زن و اگر دید که هیزم
...شکست جاسوسی و سخن چینی کند و اگر دیدی که هیزم سوختی مردم بد دین و بد عهد دست یابد و مقهور...
...کند و اما هیزم بسیار دیدن و در خانه آوردن مال بود و آن مردمانی را که یاد کرده شد سوزن اما سوزن...
...دیدن منفعت باشد نه بسیار و عمل یابد نه بزرک و اگر اندران سوزن ریسمان بود و جایی دوختی مس...

حاجتی که

بر حاجتی که از ایزد تعالی بخواهد بیابد ریسمان اما ریسمان سفر دراز بود مملوج اما مملوج مال بود و از همه
مملوج بهتر باشد و آسان تر و نافع تر باشد و کوزه هم چنان مال باشد و پیکن با رنج دوکدان اما دوکدان مال بود
و سرای زنان و شغل ایشان و اگر کسی بیند که دوک رشتی سفر کند و اگر زنی بیند غایبش از سفر بیاید و اگر
بیند کرباس ستدن در خواب سفر کردن بود و اگر زنی بیند بخواب که کرباس بافت غایبش از
سفر باز آید الباب الثامن العشرون اندر دیدن تزویج و نکاح و کنار گرفتن و بوسه دادن و جماع کردن
تزویج اگر کسی بیند که تزویج کردی از سلطان نصیب رسدش و نعمت کندش و مکر که زن همی بیند و بد و منسوب شده
نکاح اما نکاح بستن بخواب توانکری بود و او خدای عز و جل بجای آوردن و شادی و نیکی کردن و
... بافتن بود عروسی اما عروسی و ختنه و سور و مهمانی همه بخواب نیکی بود و شادی و دولت باشد و مکر جای که
... و پای کوبند و نای می توازند همه نوحه و ماتم باشد بوسه و جماع اما بوسه و جماع مراد باشد که بیابد
... دادن رضا دادن بود و اگر بیند که با دختری دوشیزه جماع کردی بر دشمنان ظفر یابد و اگر با خواهر یا با مادر
یا با محرمی جماع کردی به لطف و ثنای نیکو میان ایشان بود و ثواب و مزد باشد و کارها به آرزوی خویش نه در موضع
خویش هر که بیند که با مادر جماع کند از وی جدا افتد و اگر مادر مرده باشد حج کند به مزد او چیزی بدهد و اگر که با
سلاح یا بهایمی جماع کردی خاصه با ماده خر کارش بالا گیرد و حاجت وی روا کردد و بزرگی و دولت یابد و اگر
کسی را دوست همی دارد مراد خویش بیابد و اگر بیند که با اسب ماده یان جماع کردی ولایت و عز و رتبت و ریاست
و بزرگی یابد و اگر بیند که با زن کبر یا یهود یا ترسا جماع کردی مراد خویش یابد اندران چیز که همی جوید این جهانی
اما آن جهانی را نصیب نباشد و کارها کند به آرزوی خویش و اگر این خواب زنی بیند هم چنین باشد
و اگر بیند که با زن خویش جماع کند نه اندران موضع که خدای عز و جل فرموده است کاری طلب کند به آرزوی خویش

و اگر بیند که زن خویش یا زنی خوب روی را بکنار گرفت عمرش دراز کردد و مراد خویش بیابد و اگر بیند که
با مرد یا پسر جماع کردی قوت و منفعت باشد ازین که بیند اگر با وی کسی دیگر کند همین تعبیر باشد و اگر
کسی بیند که با حوری جماع کردی تمام آلت بجای کردی اگر این کس سزاوار مملکتست به مملکت رسد و پادشاه
بزرک کردد و اگر سزا نبود مهتری و ریاست و دولت و مال بسیار یابد به مراد خویش رسد و اگر همه بجای نکرد
بدان اندازه که کرد دولت و نعمت یابد الباب التاسع العشرون اندر دیدن آجنه و سلاح و
آلت داهنکران و مهتران و بزرکان و دهل و سوکند خوردن بدروغ و براستی سلاح اما
دیدن سلاحها بهمه حال قوت است و پشت و سلطنت و ریاست و منفعت بمقدار مرد بزرک و ...
اما تبره دیدن مال بود و سفر و فرزند و قدر و ریاست و زن را و مراد یافتن بود سپر اما سپر بخواب دیوار
برادر و یار نیک و قوت و ایمنی و ولایت و منفعت و پشت قوی بود کمان اما کمان بخواب سفر باشد
و قوت اندر همه کارها تیر اما تیر اندر خواب پیغام و رسول و نامه فرستادن بود و راست شدن تیرها و اگر...
که تیری راست بنشانه شد پیغام و نامه که فرستد بمقام خویش برسد و آن رسول امانت گزار بود
و اگر تیر بر نشانه نرسد و آن پیغام و نامه جای کیر نبود و کار تمام نشود و اگر تیر بشکند رسول را اندر راه ...
افتد کارد و خنجر اما کارد و خنجر حجت بود و قوت و ولایت و برادر باشد و ظفر بر دشمن و قدرت و سعت
بلندان بزرگی ... اما ... و سنان بخواب ولایت و حجت و عمر دراز و ظفر بر اعدا و منفعت
باشد کمان کروهه اما کمان کروهه و اراده همه فتنه و آشوب بود علامت اما علامت و جوق بخواب دیدن
ولایت و دولت و کار بزرک باشد و مشهور و ظاهر شدن چیزها و ظفر بر دشمنان و قهر کردن و کار بالا گرفتن
باشد کوس اما کوس و بوق خبر هول بود که بیفتند از جانب سلطان چنان که مردمان ازان شکوه اند و اگر بر در

سرای

سرای کسی کاسه زنند و دهل این کس را اجلی بود که برهند و اگر بیند که لشکری بشهر در آمد اندران شهر باران
آید و سیل و باد بخواب خصومت و بلا بود حرب اما حرب کردن در خواب وبا و طاعون باشد و اگر وبا و
طاعون بیند حرب باشد و فتنه غارت اما غارت دیدن شغب باشد و زیان و ظلم و محنت و بیشه کفته اند
که نرخ ارزان بود و این کس غنیمت یابد کوی و چوکان اما چوکان و کوی زدن سلطان را مراد یافتن بود
و بر دشمن ظفر کشتن و علما را سخن ناخوش و خصومت و مناظره باشد از جهت زنان و دین و مذهب سندان
اما سندان دیدن سلطان بزرک یا مهتر بزرک باشد تبرزین اما تبرزین برادری بود هم پشت یا پسری بود و دو...
اما عمود اسلام و امام یعنی ایمان و قوت باشد علم اگر بیند که علم اندر داشتی آن کس مبارز کردد تازیانه اما اگر
تازیانه یابد یا یا کهنگ ولایت باشد لکام اما لکام اسب و جنگ و ادب آموختن بود و اما برچه از معنی آهن چند
... ولایت و منفعت بمقدار آن آهن زره اما زره دیدن مردی کریم بود و فاضل و استوار
... اما جوشن ایمنی بود و غنیمت مال خفتان زد دشمنان بود تیغ اما تیغ سلطان را ولایت بود به همه
حال چنانکه شاعر کوید و علما را امانت و حجت و رعیت را منفعت و مال و کسی را که زن بار دار
بود پسری آید مبارک پی و اگر بیند که تیغ یعنی تیغی از میان برکشیدی را پسری مبارک آید و اگر چنان بیند
که تیغی درست بیرون آمد و نیام بشکست فرزند سلامت بود و مادر بمیرد و اگر بیند که تیغ بشکست
و نیام درست بماند مادر برآید و فرزند بمیرد و آهن همه روی ها قوت و منفعت بود و اگر بیند که کسی را
بکشت کشته را از کشنده منفعت باشد و قوت برکستوان اما برکستوان هرچه از معنی سلیح بود
که بینی همه قوت باشد و پشت بود و از سلطان ایمنی و دولت باشد آیینه اما آیینه ظاهر شدن کارها
باشد و زن و پسر و روشنایی و فرح از غم و سلطان مراد یافتن باشد و دهقان عامه او بازاری را روشنی کار بود

وکروهی کویند که اجلش نزدیک رسیده بود زیرا که چون خویشتن همی بیند بجای خویش وصورت خویش
سلطان اما سلطان بخواب که درشهر آید بحد دران مقام زنا وفساد آشکارا شود سوکند خوردن
اما اکرکسی در خواب سوکند خورد براستی توبه باید کرد ومیان مردمان راستکوی بود واکر چنان بیند که
سوکند بدروغ خورد آنکس عهد خدای تعالی بشکند وزبان کار کردد وکم راه شود الباب السی
اندر دیدن حریر وابریشم ودیبه وتصاویر این همه بخواب دیدن زینت ومنفعت باشد
وبیشتر یاد کرده آمده است در اول کتاب ابریشم اما هرچه از ابریشم بود در دین کراهیت
باشد تصاویر اما تصاویر را برجامهٔ سلطان نیک بود از آنکه رادت دارند اما عامه را غم
باشد کتابه هرکسی نبشته بیند نیک باشد وشادی وعیش خویش پشم اما پشم وموی همه حال مال
وتن درستی الباب الحادی الثلثون اندر دیدن نابینا وغیره ...

این چیزها بخواب دیدن میانجی باشد زیراکه به بیداری چون در راه پیش کسی باز آیند وبنا...
ندارند واکر کسی را بخواب بیند که وی را ازین علتها چیزی هست وازان می نالد وآن کس ...
ایزد راضی نمی شود وشاکر وصابر نباشد واکر بیند که صبور شد شاد کردد وبعیش ونعمت وجاهش
نابینا نابینا اکر کسی خویشتن را نابینا بیند ودینش تباه شود یا از جهت فرزند عزیز غم خورد لنکی اما لنکی وکوری
وکنکی واینچنین مانند چون خداوند آن خواب شاکر بود وراضی در بیداری نیک باشد واکر راضی نباشد وغم واندوه
ومعصیت ودرویشی ودلتنکی وزرد روی بود وعصا اما عصا در خواب قفر باشد واکر بیند که عصای
در دست داشت قوت باشد ومنفعت ومراد که بتمامی بیابد واکر کسی بیند که از علتی که امید نداشت
به شود وکارها برخداوند علت کشاده کردد وچیزی که امید دارد بدان رسد وایزد تعالی برحمت کند پای شکسته

آنکه پای خویش شکسته

اکر پای خویش شکسته بیند روزی بروی تنک کردد واز شغلی که طالب باشد فرو ماند الباب السی الثانی
والثلثان اندر دیدن محله وزندان وکورستان وکور وجنازه واینچنین مانند بساط اما بساط وشادروان
چون بخواب بیند تو وبزرک بود نیک باشد وولایت وعز وجاه ومرتبت مال ونام مرد باشد کوکسترده شود
اکر کهنه ودریده وخلق بود غم واندوه باشد محله اما محله مرد جوان مرد نیکوی وروی باشد وخوش طبع وبخرد وتوانکر
وپاک دین شریف وبه کام آمده قفس اما قفس زندان بود وغم واندوه وحال تنک ودشواری واکر کسی با تو
اندر قفس بیند بیننده اورا که دیده بود در زندان کنند اکر در قفس مرغ بیند این کس بدان مرغ
... باشد وزندان رسد وغم واندوه زندان اما زندان مردی اکر خود را محبوس بیند مراد یافتن بود
ومال وولایت ودین کورستان اما کورستان عبرت کرفتن بود وپشیمانی از کناه واکر کسی بیند که از
کور برآمد از غم بزرک راحت یابد واکر بیمار باشد بحال صحت باز آید مرده اما مرده بخواب زنده
شدن باشد ومراد یافتن بود وچیزی که طمع از وبریده باشد واکر بیند که از وی مرده است زندکانیش
دراز کردد واکر بیند که مرده زنده شدی اکر مهتر بود عز وجاه ومال یابد وشرف وی زیادت
شود واکر مهتر نبود مهتر کردد وکار وی بکشاید واکر بیند که مرده همی کریستی ازین جهان با ایمان
بیرون شده باشد وکارش نیکو باشد نزد ایزد تعالی واکر بیند که مرده همی خندد دلیل کند که
آن مرده از عذاب فارغ شده است وبهشت یافته واکر بیند که مرده بیمارستی چیزی بدرویش یابد
به نزد وی داد تا ایزد بروی رحمت کند اکر بیند که مردهٔ زندهٔ را کوش کرفتی زنده را غم دراز کردد
وکارش بالا کیرد واکر زندهٔ مردهٔ را بکنار کیرد میان وی وخویشان وی خصومت افتد وباشد که بیمار کردد
واکر بیند که کور همی کندی اندران موضع کوشکی یا سرای بنا کند یا بخرد واکر دید که زندهٔ را کور کردند آن زنده بغم وبلا وقحط

کرفتار شود وحال بروی بکردد واکر بیند که بجای تنک اندر آمدستی همچنین باشد واکر بیند که از کور بر آمد یا از جای
تنکی بیرون آمد از غم وحمت فرج یابد واکر بیند که مرده را کسی چیزی دادی آن چیز میان خلق فراخ وازان کردد
واکر بیند که مرده چیزی همی خورد یا چیزی بستد آن چیز نایافت وعزیز کردد واکر از مرده سخن هرچه کوید از آن نکردد زیرا که مرده کان
بجای راستانند وجز راست نکویند واکر مردهٔ را بجای نیکو وتازه روی بیند کار آن مرده نیکو بود بنزد خدا واکر نیکو
ونرش روی بیند یا جای بد از نکوی چیزی بدرویش باید داد تا خدای تعالی بروی رحمت کند واکر کسی خویشتن را یا
کسی دیگر را جنازه اکر جنازه بیند مردمان بسیار وی را همی برند مهتری وبزرکی یابد باندازهٔ آن مردم که به ...
همی رفتند واکر از جنازه بیفتد از عمل معزول کردد نعش اما نعش در جنازه پوشیده سر بود واکر دید ...
برداشت خدمت سلطانی کند کفن اما کفن مرده را معصیت بود وصیت اما وصیت کردن نیکی بود ...
باشد وسخن پیغمبر زیارت اما زیارت کورستان عهد بود ومرکه نیکان را بخواب بیند بشارت باشد ...
را بخواب دیدن سلطان محنت باشد واکر برد او سرای خویش جنازه بیند وی را امید علمی بود که ...
واکر کسی را برتن شوی بیند که همی شستند از همه غمها فرج یابد واکر با مردکان جماع کند مالش بشود واکر دید که
با مردکان همی رود اجلش نزدیک آمده بود الباب السی الثالث الثلثون اندر دیدن تازیانه زدن
وکشتن وبر دار کردن ودست بریدن وانکشتان دست وپای کندن وچوب زدن وبه کشتن
واکر بیند که کسی را بکشت برخصم خویش ظفر یابد وبران کس بکشت بیداد آمد واکر آن کس مرده باشد بر اهل
بیت آنکس ستم کند واکر دوستی دوستی را بکشند یا آشنای را یا آنکس که مردی کند واورا از غم برهاند واکر
دشمن وی بود بر دشمن ستم کند وظفر یابد واکر بیند که اورا کردن بزندی واکر مستور باشد وزنده دوستی
را از غم بزرک برهاند واشتی کزارده شود ویا غم کرده اکر نه مستور زننده بود دشمن وی بود که ستم کند وظفر یابد واکر

خواجه بیند که

خواجه بیند که غلام را کردن زد ویا کلوش ببرید اورا آزاد کند ودر حق او نیکوی کند واکر بیند که سر کسی از
تن جدا کردی میان وی ومهتری را جدائی افتد تازیانه اکر بیند که اورا تازیانه زدندی وخون از وی رفتی
ودر دیکری ومردم نظاره بودی ویا نکوشعب بودی به هر تازیانه دیناری یابد ویا درمی یا خلاف وچوب همچنین
واکر بینندهٔ خواب مهتر بود همچنین بود واکر ... باشد بر تازیانه درمی بیابد وکروهی کفته که تازیانه زدن سبب
وحضومت بود وآشکار اشدن پنهانی درّه اما درّه بخواب کار زشت باشد واکر بیند که اورا بدرّه
بزدندی کار وی زشت برخلق آشکارا کردد واکر از زخم دره خون برفتی بروی دروغی کویند واکر از آن خون
بینندهٔ وی بیاماسیدی مالی از سفر بیابد دست وپای بریدن اما دست وپای بریدن در خواب قوت دین
ومراد ... دوبهانی وعیش خوش باشد واما جدای بود واورا از دست عزیز وتوبه در راحت وفرج بود ...
دس... پای نیم دیت یابد بر دار کردن اما بر دار کردن اندر خواب کویند که مهتری باشد وقدر بلندی دار
شهور کردد انکشت بریدن در خواب جدای افتادن بود از فرزندان خود که ایزد آن را ...
درد اندام اما درد اندام ونقصان در تن دیدن غم ومصیبت بود از جانب آنکس که بدان عضو بود دیکر
بیند که در تن بیمار امید استخوان اما استخوان بخواب دیدن مال وقوت وبصحت بود همه استخوان ها
اندر تن قوام مردم باشد وهیچ از آن شکسته بیند بخواب هلاک بود وفرو ماندن از کارها الباب السی الرابع
الرابع الثلثون اندر دیدن نای زدن وطنبور وبربط وچنک وچغانه وشطرنج ونرد باختن وشانه زدن
هرکه آواز این رودها بشنود چون به آواز مشغول بود نه نیکو باشد وکویند که ماتم وسخنان ناخوش
وکارهای باطل باشد نای زدن اما نای زدن ورقص کردن همه حال غم وماتم ومصیبت واندوه باشد
دف اما دف زدن بخواب ویا آواز دف شنودن نشاط وشادی بود واز جهت زنان خبر مشهور اما آواز

مردم پیر شنیدن بخواب بخت و دولت و روزی بود و آواز مردم جوان پدید آمدن دشمن باشد
چنگ و چغانه اما چنگ و چغانه و آواز مردم شنیدن و آواز سرود ماتم بود در آن خانه شور و شغب
ناجمعیت و غوغا باشد و اگر کسی بیند که رودی نواز بدیدندی شادی و رحمت و حکمت و پند دادن مردمان
را باشد رقص کردن و اگر بیند جای رقص همی کند و پای همی کوبند ماتم بود اگر کسی بخواب آواز سرود
و تار بشنود یا سرنای خبر خوش بود شطرنج اما شطرنج باختن کارهای باطل باشد و هر که به نرد غالب بود
بر دشمن ظفر یابد و گروهی گفته اند که ماندن و از بردن بهتر بود نرد اما نرد باختن آسی شدن
با جدال و جدل و بیم باشد جسر و پول اما جسر و پول بخواب مردی بود که همه مردمان را از وی فایده
باشد هر که بیند که از پولی بگذشت از غم بیرون آید و جسر هم چنین باشد ولیکن ضعیف و پول
که از خشت پخته بود و محکم باشد مردی بزرگ بود که خداوند خواب را از منفعت رسد باید
مسمار اما مسمار بخواب دیدن منفعت و خوبی و راحت باشد و میان مردمان الفت اعلم
الباب الخامس الثلثون اندر دیدن خرید و فروخت دانها و چوبها اگر کسی بخواب بیند
که چوب و دانه براه ریخته بود نرخ آن چیزها ارزان گردد و کاسد شود و اگر چنانکه یا در جوال یا در
انبان یا در صندوق کردی نرخ آن چیز گران کردها و اگر بیند که همی فروشد ارزان گردد و اگر دید که همی
طلب کردی و بخریدی گران گردد و اگر بیند که آتش اندر بازار افتادی از سلطان بیمی رسد و تشویش
و بیشتر گویند که مردم بازار صاحب خیانت باشند و بر خریده دروغ گویند و اگر بیند که طعام به مردمان
همی دادی آن طعام ارزان گردد و اگر بیند که مرده همی چیزی خواست و بعضی چشم دارد بر مرد او چیزی بدرویش
باید دادن و او را بدعا یاد باید کردن تا خدا برو رحمت کند الباب السادس الثلثون اندر پریدن و برجستن

برجستن

برجستن و هوا بنا کردن و پریدن اگر کسی بیند که جای برجای پریدی سفر کند و اگر بیند که بدست راست همی پرید
سفر کند با خیر و برکت و سلامت و اگر چنان دید که بدست چپ پرید سفر کند و لی نفع کمتر بود و اگر بیند
که گی پرید و بر درختان همی نشست اندران سفر با بزرگان صحبت کند و اگر بیند که راست بر آسمان پرید
و از هیچ چیز نترسید سفر کند با مبارک و نفع و با جاه باز گردد از ان سفر و اگر بیند که بر آسمان بر شد و باز نیامد
توبه باید کرد که اجل نزدیک آمده بود و اگر دید که باز آمدی از ان سفر بصحت و سلامت باز آید و اگر دید که
از آسمان بیفتاد زن را طلاق دهد و زنی دیگر کند که بر آسمان شد و در آسمان گشاده دید و فرشتگان
و نیکو بها دید آن کس حج کند و روزی بر وی فراخ گردد و اگر دید که با آسمان شد و با فرشتگان آمیخت و تسبیح
کرد او را جملهٔ پارسایان شود و زاهدان پایگاه یابد و روزی بر وی فراخ گردد و اگر چنان دید که چون مرغ
در هوا می پرید ریاست و ولایت و مال و کامرانی یابد و اگر دید که از سرای دیگر پرید مجهول با بخانه ر
مجهول توبه باید کردن که مرگ نزدیک باشد و اگر دید که بام پرید یا از دیوار بدیوار همی جستی سفر کند
یا از عملی بعملی همی شود یا از شهری بشهری و اگر دید که بر آسمان شد و بنشست پادشاهی و ولایت
و مملکت یابد و کارش بالا گیرد و بمراد برسد بنا کردن اما بنا کردن اندر هوا اگر بیند که اندر هوا خانهٔ
یا کوشکی بنا کردی کار وی اندر دو جهان نیک گردد و اگر بیند که گرد از گل و خشت مال و ولایت و دولت
یابد و اگر خانهٔ از یخ یابد یا از چوب یا از سنگ در کار دنیا قریب شود و غم خورد الباب السابع
الثلثون اندر دیدن سخن بهایم و سباع و حشرات اگر کسی بخواب بیند که با بهایم یا سباع یا مرغ یا چیزی
دیگر با وی سخن گفتی وی را کار عجب پدید آید و از چیزی که طمع بریده باشد آن چیز او را شود چنانکه عجب
ماند و علم و ادب حاصل کند و اندر میان مردم عزیز گردد و اگر دید که یار بر پر مرغ نهاده بودی بر آنکس که بر آن

مرغ منسوب است ستم کند و اگر بیند که زاغی با وی سخن گفت از مرد غریب سخن خوش شنود و اگر از دور
بانگ زاغ شنود تعزیت باشد الباب الثامن الثلثون اندر بیم و ترس و گریختن از دشمن
و گریختن و ترسیدن از سباع و بهایم و منازعت با ایشان کردن اما گریستن در خواب بیحال
شادی بود و اگر با بانگ بلند و جامه دریدن که غم بود و مصیبت فزع اما فزع و ترسیدن در خواب ایمنی بود
و چون خصم را بیند و اما چون خصم را نه بیند زیان رسد از بهایم و حشرات و آنکسانی که بدو منسوب باشد و اگر بیند
که بر بهایم یا سباع ظفر یافت و یا بر حشرات ظفر یابد بر آنکس که بدو منسوب اند و اگر بیند که از دشمن
دیگر بگریختی اگر آن دشمنی یا آن چیز را به بیدار بیند و ایمن باشد منازعت اما منازعت کردن با
و با سباع و یا چیزی دیگر اگر بر وی غلبه کند دلیل آن باشد که بر وی ظفر یابد و اگر بر ما غلبه کند
ظفر باشد و اگر بیند که با کسی کشتی گرفت و او را بینداخت هم چنین بود اگر آنکس او را بینداخت
آن کس را بود و گروهی گویند که آنکس که بیفتاد او غلبه کند و اگر بیند که با بشر کشتی گرفتن یا سبعی و یا بهایمی
و آن چیز او را بیفکندی دلیل آن بود که آن چیز و آن دشمن بر وی ظفر یابند اگر آنکس ایشان را
بیفکند ظفر وی را بود کشتن اما کشتن در خواب قاتل ظالم بود و مقتول مظلوم و اگر بیند که او را
بکشتندی آن کشنده او را منفعتی رسد و اگر بیند که کسی کسی را بکشتی بیداد کند و عاصی و یاغی و مفسد
گردد زیرا که خدای بر همه ظالمی که ظلم کند یکی را بکار دنا بر وی هم چنان ظلم کند الباب التاسع
الثلثون اندر دیدن قصاب و پوست کشیدن از گوسفند و کشتن و دست و پای بستن
اما قصاب بخواب دیدن ملک الموت باشد و اگر بیند که قصابی کردی به خونی مبتلا گردد به عمدا یا بخطا
حذر باید کردن تا کسی را نکشد و اگر قصاب معروف بیند که با وی سخن گفتی صحبت کردی یا با وی برفتی بیدار گشتی با وی

صحبت کند

را گفتند جواب داد که از و منفعتی بد و رسد و آن رسن سیاه خواسته باشد و اگر بیند که کودکی اندر کنار داشتی
او را غمی رسد و اگر بیند که او پستان او شیر آمدی و خوردی اندوهی رسدش و لیکن زود بگذرد و اگر بیند که بسرایی نو
یا بخانه یا کوشکی نو شدی توانگر شود بخواسته این جهان و اگر بیند که از وحوش برفتی بهمان قدر زیانی رسد
و اگر کسی بیند که نعلین در پای کرد زنی کند و اگر نعلین یا کفش از پای بیرون افکندی زن را طلاق دهد و اگر دیدی
که انگشتری چیزی بخشی دولت و نعمت یابد و آنچه آرزو دارد برسد از پس رنج و اگر بیند که او ختنه کردندی او را
خیر و برکت باشد و کارش گشایش یابد و اگر بیند که واژگونه بر خری نشسته بودی یا جامهٔ واژگونه پوشیده
او را کار منکر پیش آید تبه بارزوی وی و اگر بیند که از درختی یا از بلندیی بیفتادی از عملی معزول شود یا از مرتبتی بیفتد
و اگر بیند که از جای بجای بیفتادی از عملی بعملی افتند و اگر چیزی از اندامش بشکست بدان قدر زیانش رسد بول
اما اگر بیند که بول اندر جامه کرد و یا اندر شلوار کرد یا اندر بستر مال بر عیال خود نفقه کند بدان مقدار زیرا که زبل
مردم مال بود و اگر بیند که موی برتن او دراز بودی مال یابد و عمرش دراز گردد و قوی شود و اهل و بیت او بسیار شوند
ولیکن بجواره در غم او باشد و اگر بیند که موی از تن او بستردی یا اصلت کردی چون موی بغل و موی زهار از غم اسیال
و وام برهد و اگر بیند که او را به نیمه کردندی مال او را و فرزند او را و زن او را از و جدا کنند بقسمه غواص اما غواص
بخواب طالب علم بود و اگر بیند که همی غواصی کردی طالب علم و طالب گنج گردد نقاط اما نقاط روسپی و بلایه باشد زیرا که او
[illegible] است و هر چه از ین معنی دیده شود چون قلاق در دوش [illegible] مرده اگر بخواب مردهٔ مجهول
را بیند که زنشستی و برخوردی بد دین دست یابد و بر دست وی توبه کند و اگر بیند که مردهٔ را همی زنده و اندام آن مرده
[illegible] زدن ظاهر میشود دلیل است که کار آن مرده نیکست و دین او پاک و طاعت او بدان جهان مقبول و اگر بیند که مرده
زنده شدی کار مرده وی زنده شود و از ان خبر که نا امید شده باشد و تیغ بریده بیابد و اگر بیند که توانگر شدی تمام گرده و اگر درویش

بیند که درویشی او زیادت شد توان کرد و اگر مرده را زنده بیند و توان گرتر بیند از آن که در زندگی بود حال او نیک باشد
و اگر جامهٔ خلق بیند اندر غم و حسرت و ندامت باشد از بد وی چیزها بخرد در پیش باید دادن و اگر مرده پیش کسی باز آید
و اگر آن مرده پارسا باشد خداوند خواب در غمی گرفتارست و آن مرده او را همی بیند دهد که صبر کن که آخر بشارت و راحت
خواهد بود و اگر خداوند خواب در فسادست او را بیند همی دهد که از آن فساد باز گرد **خون** اما خون اما اگر بیند که در
چاهی یا در حوضی افتادی پر خون آن کس به خون ناحق مبتلا گردد و یا مال حرام یابد و اگر بیند که رودی از خون همی
رفت اندر شهری یا در علتی خون رود بزرگ اندر آن محلت ریخته شود و اگر بیند که از ناودانی خون باریدی اندر
شهر خون ریزش بسیار واقع شود و اگر دیدی که دست یا پای و یا اندامی از آن وی همی سخن گفتی آن کس بر خویش
گواهی راست دهد و اگر بیند که اندامی از اندامهای خویش خون همی رفتی هرگاه که خواستی که طلب میکند برای احتیاج
دارد و بیابد و اگر بیند که زنی مرده را بزنی کردی و با وی جماع کردی از کاری که نومید شده باشد بیابد **عاشق** اما عاشق
اما اگر خود را عاشق بیند دیوانه گردد و اگر خود را دشنام داد سخنان نکوهش گویند و اگر با دوست خشم گرفت آشتی کند
و اگر آن کسی مرده باشد به رادی و چیز دیدی روشان رسد **میخ** اما اگر میخ آهن دیدی که بیافت یا اندر جای سخت
کرد کاری که کند استوار کند و میخ چوبین قوت دین و شرف بود **خاک** اگر بیند که خاک همی خوردی یا بار کردی
یا برداشتی یا انبار کردی یا در خاک غلطیدی این همه دلیل مال بسیار بود که بیابد **ریگ** اما ریگ هم مال بود از جهت
سلطان لیکن با رنج بود اگر بیند که در ریگ همی رفتی بشغلی با رنج مشغول گردد **نامه** اگر بیند که نامه یابد که پیغام
در خاک افکندی حاجت او روا گردد و اگر بیند که نامه یابد پرهیزکار گردد و راه راست یابد و اگر بیند که او را
از جای نامه رسید او را از دولت و بشارت رسد و اگر چه بیند که نامه همی خواندی اگر یاد دارد تعبیر خواب او
بود و اگر یاد ندارد خیر و شادی بود و اگر بیند که نامه همی نوشت او نویسنده بود مهتری و بزرگی یابد و اگر دید که

نامه کسی بدو دند این کس را جنگ و آشوب بود و اگر دید که نامهٔ مهر کرده یابد عز و دولت و ریاست بود **سواران** اما اگر بیند
که سواران همی تاختندی در شهر یا گرد آن محلت اندر آن شهر و اندر آن محلت سواران که می تاختند و اگر بیند
که گوشت و خوردنی خورد مال یابد و ولایت و امر و نهی و اگر این کس مستور بود و اگر منتهتک باشد کاری کند که
از آن پشیمانی خورد و اگر بیند که فرزندها از آن خویش بکشتی مال حلال یابد از جهت آن فرزند و اگر بیند که اندر
خانه شد از کج کاری بد کند یا در خدمت جابر شود و اگر آن خانه از گل بود از همه بلاها ایمن شود یا تزویج
کند و مال یابد و اگر دید که خانه او آهنین شدی دولت آور ابدیه آید تا سکالیده و ریاستی بزرگ یابد و
مرادها حاصل کند **سرهای بریده** اما اگر بیند که سرهای بریده اندر شهرها و یا اندر محلتی نهاده بودی و او از آن همی خوردی
یا از آن چیزی یافتی مال حلال یابد بسیار و بی رنج و بی تکلف **گرد و خاک** اما گرد و خاک مال و ولایت بود و اگر گرد در
هوا پیدا شد کاری کند که بر وی پوشیده گردد و هر چند جهد کند بسر آن نتوان رفتن و سامان آن باز نیابد و این
خواب مردی فاسق بیند او را عقوبت رسد و اگر بیند که کژدمی یا ماری در شلوار و یا از حشرات و چیزی دگر
دشمنی بود که با زن وی و اگر خوکی بیند که با وی بیک چشمه آب خوردی جماع همی کند این کس بنده بود والله و علمه بالصواب

تمام شد کتاب خواب نامه از سواد کتاب [illegible]
روز
در زبان اندر شهریور ماه خرداد ماه قدیم سنه
جلالی من دین بنده بهرام مهربان بهرام گشتاسب اندر فرخی بام
سورک نوشتم اندر خویشه خویش را به یزدان کام

نوشتم بهار [illegible]

آغاز داستان موبدان موبد دادار داد دخت و کیفیت آن

بنام خدا بنام ایزد دادگر مهربان

از دفترهای پارسی و پهلوی یکی دفتر است که وی را راسته خوانند و دادار بن داد دخت موبدان موبد کرده است
در روزگار شاهانشاه شاپور بود و این دادار داد دخت مردی بود خردمند که مردم او را راسته خوانند و معنی
گونه که به پارسی آن شرح باشد استاد جلیل ابو معشر چنانچه این مهربان رحمت آمد او را رغبت افتاد که
این دفتر نقل کرده از زبان دهیچی با زبان دری تا هر کرا رغبت کند خوش تواند یافتن موبدان موبد ابو نصر
بن سروشیار بن آذرخراد که از تخمهٔ آذرباد مهر اسفندان بود که از نسل تخمهٔ دادار داد دخت بود و چه
دید گفتار آن خدای آمرزیده را تازه گردانید تا صواب و مزد آن بروان خویش و آن بهشتی رسانیده باشد
و اندر روزگار شاهانشاه شاپور شاه اردشیر بابکان خدا اش پا مزد کسی بفرستاد ابولینوش قیصر
پادشاه روم را درخواست و حکیمان روم را دفترهای بزشکی بود و حکیم پیش کان کرده بودند و چون
سقلابیش و ارسطاطالیس کرده بودند و قیصر بفرستاد و چند بزشک استاد چون فیلنوش و دیگر بزشکان
و حکیمان کتابهای بزشکی بیاوردند چون بدرگاه شاهانشاه شاپور رسیدند و کتابها حاضر آوردند و این دانایان
که یاد کرده آمد بسیار نقصان دین به کس گشتی اند بکردند و گفتند که این علم و دعوی که شما میکنند که قرآن

باقول ایزد تعالی تعالی است و معجزات زرتشت را فرستاده است اگر درست است باید که یقینی بایستی که
احکام بزشکی و علم تشریح ازین قرآن شما بیرون آمدی و شما همه چیزی دانستی و مستغنی بودی کنون شما از ما پرسید
که این علم بزشکی علمی است که کس را بکار آید یا نه و زان گزیر نیست پس موبدان موبد دادار داد دخت
جواب داد گفت بدانید و آگاه باشید که شما این علم بزشکی و داروهای که شما دانسته اید و تشریح اعضا
اصل و عروق مردم از آن شناخته اید و آگاه شده اید که هر گرا بیماری دراز شدی که از وی ناامیدی بریدی او را
بکشتندی و پاره کردی او را در خم سرکه یا در روغن زیت نهادندی یا شکم او را باز کردندی و عروق [illegible] او را
تا همه کردندی تا از آن جهت شما را روشن شدی که او را چه رنج دارد و بمذهب ما روا نیست مرده و کشته را دیدن
و استخوان مرده کردن ما آنرا پلید داریم و محاسبه نکنیم که بزهٔ عظیم است و دیگر علم شما دانستن و اعضا و تشریح
و عروق ازین تجربه است و بدی از دفترهای قرآن و مذهب ما که اسکندر رومی بدست آورده و از آن
زمان که در ایران شهر مستولی شد و از خزاین و ملوک عجم در اصطخر پارس بدست آورد و برخواند و علمها که
بزبان ما بتکلف گرد کرده بودند ارسطاطالیس بیاموخت و بزبان یونانی کرد و بیاموخت پس این فیلسوفان
را گفتند که اگر علم بزشکی این گفتیم از قرآن دین شماست این مسئله ما که خواهیم پرسیدن شما را
جواب می باید دادن بزبان روشن و لفظی درست چنانکه ما را معلوم شود و اگر عاجز شوید از جواب
شما ما بدانید که قرآن شما قول خدای تعالی نیست پیدا کردید از گفتار خویش ۰:۰ پس موبدان
که دادار داد دخت جواب داد و گفت که شما را هر چه مراد است بپرسید که من یقین میدانم که هیچ
هنگام و اگر برایستی در میان آتش شوم و درست بیرون آیم و هر مسئله که از من بپرسید از دین
خویش شما را جواب گویم روشن و برهان تمام پس جملهٔ دانایان رومی چون فیلینوش و برونیوش

که رسول تیمر بودند   آغاز کردند و مسله پرسیدند که تن مردمان و بدان که با تن مردم مهتر چند
چون بود و اوش و آیین که بتازی عقل غریزی خوانند و فرمور و جان و باد و آتش غلیظ جگونه با تن مهتر و
چند و در تن جگونه ایستاده اند و هر یکی از ایشان چه کار میکنند و آتش که در تن است جانوری است
یا نه و چرا آیین و خرد و گوش و سرود و خود در تن مردم بیشتر است که بتن دیگر حیوانات و کواکب
هفت گونه و نیکی و بدی در کدام وقت بمردم رسانند و جگونه به مردم رسد و تخم نران و ماده کان اندر تن جایگاه
کجا دارد و چگونه است و مانده به جیست و یکدیگر جون رسند و امتزاج و مخالفت ان جگونه باشد چه
واجب کند که آمیختن مردم و دیگر حیوانات مخالفت است و دیگر آمیختن ایشان از چه لازم آمده اند و فرق
میان ایشان و شیر سبک ستگی جیست و چرا بود از ان آزان پرورش از شیر خوردن است چند سال و
ماه بود آن دیگر را چیز دیگر برد و را پرورش تمام شود و مرغان که از خایه بیرون آیند و ایشان را شیر
نباید و چرا دیگر جانوران و جون جمند کان انبویش چیزهاست شجر و نبات و از آتش و آب زنده بیرون آیند و زاد
ایشان جگونه بود و جمله نر و ماده و انبویش جانوران از جیست و جگونه شناسند و چرا از ان چیزها پدید آ
می شوند و یکدیگر نمی مانند نه همه هم جوهرند و اگر در تن که بیرون آمدند آن اصل تولد از دی بوده است
از وی می خیزد نه جانورست و این آیین پنج گونه جون بصر و شم و ذوق و لمس و سرود دیگر جون آمد و شناسند
یعنی خواب که گذشت یا یاد آوردن چه سبب است و از چه چیز است و جگونه آمیخته اند و خواب بوشاسف ایچیند
و جگونه بمردم رسد و خواب که می بینند و بود و با اوش و کیان یاد با روان بینند و اگر نه ایشان که روشن
دیدار است و پس که می بیند که تن خفته است و آواز دادن بخواب احتلام که گریستن احتلام دم
دیدن و دیگر جیزها که در خواب بینند و جون دیدار و اشنویش و رامشی و غم بتن رسیدن از کجا بود و که

می نماید که می بیند و چه اگر مینوان بینند و باز نمایند و پس مذهب شما جنان است که این مینوان هیچ نا
راستی ننماید پس چه واجب کند که بسیار چیز در خواب می بینند که در بیداری نه جنانست و پس اگر این
خواب دیو می نماید بفضل راستی بهمه یزدانانست پس ضعیفی در کار یزدانی آمد و اگر از یزد انانست
و بعضی از جانیان و اگر از دیو انست این خواب نمودن چه فایده است و چرا بهری دروغ و بهری راست است
و خواب که می بینند در تن اند یا تن همه خفته اند و اگر تن خفته است و اینها که در بیداری که بیدار بیداری مردم
را خبر تواند گفت که در خواب چه دیده است ازیرا که شاید بودن که با تن مهتر چند یک نیمه بیدار و یک
نیمه در خواب و آن چشم که اجسام بخواب می بیند این چشم است که در بیداری چیزها می بیند یا نه ازیرا که این
چشم می بینم که خفته است و نتواند بود که چشم از دو نوع بود و اگر چنین دیدن واجب بودی دو نوع او را
چون بود و هم چنین بصر و شم و ذوق و لمس و سمع جمله این دو گونه بینند و اگر بهری بخواب می بینند هم چنانست
که بیداری و اگر انکه بخواب می بیند و تن را خبر می دهد ما تشد که در هر وقت و دانش از ایشانست و چرا
انکه در روز کار تا دادن کودکی تا بدین وقت رسیدن انچه رفت باز نتوان آوردن و اگر این آمده
اند که تن را خبر می دهد پس واجب کند که یوقتی که آفتی بتن رسد که هوش از و برود جون باز هوش آید
از انکه رفته باشد هیچ خبر نمی دهد یا در یا کشتی چیزی برون زند هم خبر ندارد پس چه واجب کند که راحت
بهشت و الم دوزخ اقتادا این جون تواند دانستن و ایشان که تن را کم راه میکنند تا دوزخ رسند
کیستند مینوانند یا نه یعنی این و به کنند که تن را بیماری گران رسد چنانکه نومید شوند پس شفا یابد
و باز حال صحت شود و اگر مرگ از ابلیس است اخوانان ابلیس کو امند که بر جگونه تن می برند و دارو
درخت و نبات برگ همه همچون مردم شد یا نوعی دیگر و مردم بهشت و دوزخ جگونه رسند و راحت

بهشت و عذاب دوزخ تن یا روان یا کدام ازین مهتر جند بیک می رسد چرا در جهان گناه تن میکند
و در مینوان بقیامت عقوبت بروان نمایند و آن کس که [illegible] مزد دارد و نه گناه به بهشت رسد یا بدوزخ
و انکه شما میگوید که در تن مردم در جی است که تن مردم را گمراه میکند جون تن بمیرد درج کجا شود که مردم
می زایند و می میرند و پس اگر تن بمیرد و شیطان بماند واجب کند که مردم در عرض شیطان اندک باشند
و اگر گوید که شیطان با تن بمیرد واجب نباید مردن شیطان ظاهر بودی و بدین جمله است مرگ
شیطان واجب نباید جمله است و انکه هر که مرگ بروی رسد واجب آید جسمانی بود اندک ظاهر نیست
جون مردم [illegible] و غیبت شوند جهان یکسر با شیطان افتند   پس موبدان موبد دادار دادوخت
که خدایش بیارزاد و در بهشت و گروشمان جایگاه دهاد در میان ایشان رحمت بدین جملت جواب داد گفت
بدانید و آگاه باشید انکه پرسیدی در باب بوی و اوش و روان و آیین و خرد که عقل غریزی است و گوش و
سرود و خرد که عقل تعلیمی است و فرو هر کیان یاد و اوش آمیزش در تن مردم جون دارند و از بهر چه آفریده است
و ما ایشان را جگونه دانیم و در دین [illegible] اچینین پیداست که اوش جانوری
یا نه چرا آیین و خرد و گوش و سرود در تن مردم زیاد تست که در تن دیگر حیوانات   بوی و روان د
اوش جون باران و تگرگ و برف است که نام شان جداست و اگر نه بگوهر همه آیند باران مطلق آبست تگرگ
جون برف بگداز د همه آب شود هم چنین اوش و بوی و روان و خرد که در تن مرد مند نام هر یکی از ایشان
جداست و هر یکی از ایشان بکاری مفرد آفریده اند جون از تن جدا شود همه روان کردند که بتازی نفس
خوانند و کیانی یاد سرد و یکی اند از برا که جوهر کیانی باد نه گرم است و نه سرد و جوهر نفس نه سرد است و نه گرم
ایزد تعالی این یاد را جنان آفرید که منفعت و راحت جهان از و بود و هیچ زیان از و نبود و جون

برتن آمیخته شد بتیاره برش رسید و از وی در یادگار شد و روح همه حیوان از بادست و بباد ایستاده
است و بتیاره همه بادها رسد و افزون و نقصان میکند مگر چون درین بادها که همه حیوانها بران نفس می زنند
هم چنین زمین و کوه آفریده است و همه متمکن از بادند و این آیین پنج گونه بصر و شم و ذوق و لمس و
هر یکی را جایگاهی دیدارست و جان را جایگاهی در صدر دلست و دلیل انکه اگر حیوانی را دست یا پای از
عضوی از اعضا ازین جمله شود بیش ترجیح باشد که زنده بماند و جون شکم او شکافته شود یا آزاری رسد
که محل روح است بساعت روح و باد که یار یکدگر باشند بوقت بند کردن از تن بیرون آیند
همه حیوان و دارو و درخت و نبات که جون باد شی از جان جدا شود همه مرده و خشک و باطل شوند ازین
دلیل درست است که باد کیان یکی است و بدان باد که بر کوه و زمین باشد زلزله است جون باد
بر کوه یا بر زمین منحصر شود و بسته متعفن تنان دان نفخ که اختصاان افتد باد در تن بسته شود و
متعفن بلرزه باشد که زیر و زبر و در اجسام مردم همچنین در تن مختلفه بسته شود و راه آمد و شد نباید
و علت قوالنج پدید آید و آتش حرارت که در تن مردم است و حیوان و هر نباتی که در زمین است اول
حرارت آتشست که آتش کل بسوزاند و بگداند و هر نباتی که نخست از زمین از زمین بر آید پر سوخته باشد
تعاهد کنند دلیلی قوی است و مهر و اشتیاق نران بر مادکان و مادران بر فرزندان و حرکت همه حیوانی
در همه موضعی از آتش است و آتش در تن مردم دیدارست برای العین بتوان دیدن همچنین در دارو
درخت افتاد دیدارست و معلش ظاهرست که برگ درختان شکوفه که بمیوه باشد و ذوق که در میوها
دیگرست و پروردن و بجایگاه رسانیدن از آتش است و بعادت باد و جون آتش از درختان بیرون
شود همه خشک شوند و دلیل بر آنست که آتش جانورست و قوت آتش از بادست و دلیل بر

انکه همچون انگشت بجای کامی حاصل گردد چون باد باید انگشت آتش شود سوزان و چون پرش
جهد بگیرد و بلند تر گردد و این هردو دلیل است بر جانور و باد و آتش و دیگر دلیل آنست که اگر آتش سوزان
یا شمع یا چراغی سوزان در جایگاهی نهند و باد که هم جوهر جانست در جهد یا مغذ ن نیابد که جان ازش میرود
آید نبیند و بمیرد همچنین مردم را که دست یا چیزی بر دهان نهند چنان که راه گذار باد بسته شود
بمیرد و دلیلی دیگر بدان که آتش جانورست که اگر کسی را شکم درد کند حمادی یا ماننده آن چیزی آتش
در کنند و بدان جایگاه در نهند بدکت جانور از باد که اندر شکم است و همچنان بمانده شده باشد و ...
کشد و بایکدیگر چنان محکم شود که دشوار باشد از هم جدا کردن و دیگر دلیل آنست که چند انکه هیزم می باید بر
نمی خورد و هرگز بمیرد و اگر هیزم و خوردنی نیابد بمیرد فصل قصل انکه پرسیدی ... در باب فرو هر که بتازی
طبع خوانند پیوسته همه وقت بکار نگاه داشتن و پروردن تن می رود آنست که ... آن آگاهی دهد بیوی
و بو بوی خبر با اوشی دهد و اوشی خبر باز دهد که از ... گویند و بتازی قوت ... خوانند و فکره ... خوانند
و منش آنرا آگاه کنند فصل انکه در باب آیین و خرد و گوش و سرود و خرد پرسیدی بدانکه ایشان را جایگاه در ...
استخوان ... درست است و ... و خرد را جایگاه در مغز استخوان کنند و ... کند دلیل آنست که چون
کسی با کسی مناظره بوقت خویش ... اندرست اول بزبان میگوید و چون کسی او را زخمی یا چیزی خواهند زدن
نخست دست پیش ... دارد ... کند فصل انچه پرسیدی که چرا در تن مردم آیین و خرد بیش
ترست که اندر تن دیگر حیوان است حیوان اینست که جملهٔ حیوانات منیجه و زیردست مردم اند و هرچه عاقل تر بود
مردم زیردست تر باشند هرکه آیین و خرد بیش دارد و گوش و سرود و خرد بیش تواند آموختن و جهان منیجه و زیر
دست آیین خرد و گوش و سرود است همچنین هرکه آیین و خرد کمتر دارد گوش و سرود خرد کمتر طلب کند و از جمله

کارهای دنیاوی و آخرتی بی نصیب باشد و چنانکه جایگاه آیین و خرد در مغز استخوان درست باشد و
گوش و سرود خرد را جایگاه بدماغ و سرست و بهمه مغزهای اندام است دلیل بدین است که هرکسی که
پرمغز ترست عاقل ترست فصل انکه بوی و اوش و خرد را جایگاه ایشان بدماغ و سرست بدین دلیل
که هرکسی را که آزاری یا زخمی یا بخاری ... بسرش رسد عقل از وی می رود و چون عقل و بوی و اوش معزول شد
و آیین آمد و شد ... که همچنین بکار ترو در تن آمد و شد میکنند تا تن برجای باشد چون
حقیقت شوند یا از تن جدا کردند تن بمیرد فصل انکه پرسیدی که نیکی و بدی بچه وقت کنند و چون بهشتی مردم
رسد و نر و ماده چگونه باشند که یکی زاید و باشد که دو باشند که سه زاید و باشند چهار و پنج و مانندهٔ چند
حیوانی است که از شیر پرورش یابد و چندست که نمی یابند و مرگ آبستنان از چیست و چرا نر بگونه زاید
و ماده بگونه جواب پیش ازین گفته آمد که جایگاه بوی و اوش و روان فروهر در مغز سرست و تخم نران را جایگاه
در مغز سرست و ماده را اوش و روانی و فروهر در مغز سرست تا ما تخم در شانه از بهر انکه مادگان ... نزدیک
تر باشند و حریص تر باشند و مستی زنان نزدیکترست و نخوف نران که آب نران بپاید او سرتا پشت تا
نزدیک پیوسته بود و آن زن که در مرد افتد آتش است که بهمه تن می رسد و آن که بزرگ و خایه اندرست و
و رامش و خرمی را جایگاه بسرست چون حرارت خیزد و قوت و نشاط کند و بهمه تن رسید و آن که ماوای وی
اندر دماغ است از ان جا بپاید بعروق تا بشانه که ماوای تخم زنان است چون مرد و زن بیکدیگر رسند
تخم افتند طالع افعال هفت ستارگان بر ان جایگاه پدیدار آید و تاثیر کند هرچه بردم خواهد رسید
از نیکی و بدی بدان وقت آنست که اگردران زمان که مرد و زن با یکدیگر تخم افکنند سعد ناظر بود
و نحس دور بود درین وقت فرزندی بدید آید اگر غدار کس بر خصمی او شمشیر کشیده باشند یا وی

هیچ نتوانند کردن و سعد و نحوس از طالع ... باشد و ... وقت و ولادت تا بمیرد همان باشد
که اول و دیگر تخم نران چون شیرست و هیچ تخم مادگان چون خورشش که اندر شیر زنند تا گرفته
شود و هر بار که تخم مرد و زن راست یکی آید که ... تر و بیش تر ... تخم مادگان بدانجایگاه
انبارد و تخم نر پرورش افتد و خون گردد و بتن ماده افزاید و چون تخم نر پیش تر رسد که از ان ماده یک ...
از ان تخم نر بماده افزاید و انجایگاه که قابل تخم است چشمه چشمه است و چون تخم مرد و زن هردو در
یک چشمه افتد یک بچه آبستن شود و اگر هردو بیک جای اندر دو چشمه افتد دو بچه شود و اگر بسه چشمه
افتد سه بچه آبستن شود و اگر حیوان که یکی زاید چون پیل و گوزن و دیگر چهارپای از بهر آبستن
که چشمها یکی است حوالی تخم یکی تواند بود مرگ آبستنان از ان است که هرگاه که در چشمه جایگاه تمام
نباشد و بگسسته و خونی بزور شود بجایگاه نتوانند داشتن مرگ آبستنان از ان است فصل دیگر انکه
از بهر نری و مادگی پرسیدی هرجای گاه که بادی رود فرو هرچه پیش تر باشد و تخم که در جای زادن می افتد
اول گسسته شود و در چهل روز ج بار بگردد تا تخم روشن شود و خون و شیر از هم جدا شود و تخم
روشن شود و هرچه ... بود خون و گوشت شود و هرچه روشن بود شیر شود و خورشش بچه از ان
تخمست و تخم ... هرچه بسوی دست ... افتد ... باشد و انچه سوی دست
چپ افتد ... باشد و هرچه زنان را چشم ... کوچک تر باشد ... باشد
و اگر چشم چپ کوچک تر باشد فرزند ... باشد و فرزند نر را ادیم بسوی شکم مادر بود و فرزند
ماده را ادیم یعنی پشت بسوی شکم مادر بود و بوقت ولادت باد چیره شود و کودک را بگرداند و نر چون
بدیدار آید تنها دیدار بود و ماده را ادیم زودتر و نر دیرتر بدیدار آید فصل انکه پرسیدی که مردم

که از مادر جدا شوند خورشش شان از شیر بود و مرغان زندگانی بی شیر چون کنند بدانکه مردم چون
زایند ایشان را ... سال و نیم شیر باید که خورند کم یا بیش و مرغان چون در خایه اند
شیرشان از سفیده است و زرده گوشت شود و سفیده شیر شود و بدان زندگانی میکنند و آن
سفیده خورند و چون از خایه بیرون آیند چون کودک ... ساله و نیم باشد و شیرشان حاجت
نیست فصل انکه پرسیدی که مرغان انبوشش از خایه و از خایه بیرون آیند دگر چه انکه ...
جانورست و انکه از آتش و آب و شجر و نبات و آب و انکه از شیر زنده اند و آنکه از دیگر چیز زنده
اند که ایشان را ... انبوشش و آن آمیختن نری و مادگی است از کدام جوهر زنده اند و ایشان را بوی و
اوش و فروهر و خرد چگونه بود که بسیار جانور بود که انبوشش نه از زایش ولیکن از چیزی باشد بدان
علت و آن نبوده است که از انبوشش شده است و بسیار جانورست که آن نیز دست و پای
دارد امثلا این جواب بدانکه مرغان گوشت خوار سیمرغ است و باز و شاهین و چرخ امثال ایشان را
انبوشش از خایه است و زایش ایشان هم از بادست و همچنانکه بچه ... در شکم مادر از باد زنده است
و بچه مرغان در خایه زندگانی میکنند و چون باد از وی باز گرفته شود و هردو باطل شود تا دانند فصل انکه
پرسیدی در باب آتش و شجر و نبات و دیگر چیزهای زنده که زنده می آیند بدانکه ایشان را جوهر سرد
ترست که چون گرمی و خشکی بران رسد بوقت ساخته کار بروید از بهر آنکه مردم و دیگر جانور را زادن
از انست که تخم ماده سرد و ترست و از ان گرم و خشک است و چون هردو ساخت کار باشند
چون باد بوی رسد مردم موجود گردند امثلا اگر کسی برگ ... برد یا از ان ازاد درخت که سرد و ترست
... بدست گیرد و بفشارد و چون گرمی و خشکی از دست مردم بدو رسد چون باد بوزد گرمی و زندگی ازو

بیرون آید جمله دهشن جان از باد است و بوی و اوشن و خود هم جوهر باد است بجز چیزی کم یا بیش
بهم رسند انبوشش که از چیزی پدید آید اگر پیش دست یا پای نجنان که از و بدیدار آمده است و هر چیزی
که بدیدار آید چون آتش بدو رسد تباه شود و اگر از آب بدیدار آید چون آب بدو رسد تباه نشود
و اگر چیزی که جوهر دگر پدید آمده بود و اگر جوهری بد رسد تباه نشود **فصل انچه پرسیدی** که زندگانی دانستن
و خوردن و خفتن و خواب گفتن و شنودن و انبوییدن جملگی از کجا آید و خواب چون بتن مردم رسد **جواب**
بدانکه نشو و نبات و رستنی و افزون کردن آن از خاک و آب است و هوا و آتش و همچنین مردم زنده
از جانست و قوت جان از خوردن است که طبایع راست میدارد و خورش جای گاه دیدن چشم است
و شنیدن گوش و انبوییدن بتن است و منش و مزه از دهنست و گفتن از زبان است و قوت این همه
گفته آمد به جملگی بوی است که حسن الطرین خوانند و بوی از پس نماید و پس اوشن بجان و بتن آگاه
دهد بسوی انکه در تن مردم سوراخها و جایگاهها که در اندام و تن مردم است و جملگی کار و کردار ایشان
از بوی از آتشی است و آبیست و هوا خوردن اندامها اندر تن مردم که جایگاه آتش و آبیست
و اگر تباه شود یا زخمی و خاری بدو رسیده بود که اندران جایگاه نتواند ایستادن و کار و کردار اندر اوشن
است و قوت اوشن ازین است و اوشن و بوی با یکدیگر یارند و با هم پیکریزند چون یکی را دشواری
رسد همه اندام درد کنند و نامهای هر یکی جداست و چون در تن مردم اندامی تباه شود بوی و اوشن کار و
قوت که بران اندام کشتند نتوانند کردن **فصل انکه** پرسیدی که چرا اوشن که ما خواب خوانیم بوشاسب
که شما میگویید چگونه است چون بتن میرسد که اوشن می بیند و اوشن یا کیان یا روان و تن و حرکت در
مرد و زن و دگر در خواب بیند که می نماید **جواب** همین که بتازی خفتن خوانند و ایزد تعالی از بد آ

تن مردم آزرده

تن مردم آزرده است و خواب چندانی که به تن مردم رسد که تن بیاساید نام بوشاسب دیواست و
پتیاره اگیهی همه گونه به تن مردم رسد یکی آنست که چون سایه بر تن مردمان افکند و یکی انکه چون بر تن
خویش بمردم رسد و یکی انکه چون به تن رسد بمالد و خفته شود و [illegible] اما انکه سایه بر تن مردم افکند
آنست که آسایش بر مردم رسد افکند که بتازی کابوس خوانند و انکه خود به تن مردم رسد و مردم را تباه
کند بسوی انکه می بیند بوشاسب هم کار ملک الموت است که بپارسی استویداد نای اورتر خوانند و چون گزندی
و یا زخمی بتن رسیده باشد اوشن و بوی که در همه اندامهاست که چون گزندی یا علتی بتن رسد تا جنبنده شود
اندر همه اندامها نباشد و همه دانش از بوی و اوشن و آیین و خرد است پس همین که خواب خوانیم که می بیند
از بوی و اوشن می بیند یا از اندامهای تن می رسد چون اندر [illegible] تن نیست اوشن چیزی نتواند دانستن
و بوی مینوئی است و دانستن از مینو بوی رسد از آن دیدار رست که بسیار افتند
که مردم بخواب چنان می بینند که شهری غریب دور دست باشند که در بیداری
هرگز آن شهر ندیده باشد که چنان نشان آن شهر شنوده یا دیده
درست و راست باشد و آن شهر جمله که در بوشاسب دیده باشد و آزان
معلوم است که بوی مینو آن است که این معلوم می دهد که چنان میبینند و بچشم و سر
نتواند دیدن بسوی انکه از دیدار است و در آن وقت که بوی این بوشاسب دیدن در آن شهر
بوده است و حرکات در خواب چون خندیدن و گریستن و جماع کردن و انچه بدین مانند که در خواب بیند
از بوی و اوشن است که چون آدمی باز اوشن آید و تن را آگاهی دهد که چه و چون بود و چون بتن مردم
دردی یا بیماری یا بهی رسیده بود که پی اوشن بود و هر چه در تن مردم رسد تن را از آن هیچ آگاهی نباشد

بسوی انکه این هر دو یار یکدیگرند چون یکی اندر تن باشد و یکی بیرون چون اوشن اندر تن و بوی از مینو آگ
آگاهی به اوشن می دهد و اوشن بتن می دهد و اگر دردی یا بیماری گران بتن رسد چنانکه پی اوشن شود و بوی و اوشن
از تن بیرون روند و در آن وقت هر رنجی و آستانه که به تن رسد که چون باز اوشن آید هم آگاهی ندارد بسوی
انکه اوشن اندر تن نیست و باد کیان اندر تن نشست و بوی و اوشن وقتها بیرون می آیند و بوقت خواب
بوی بیرون می آید و بوقت دردها و بیماریهای گران اوشن بیرون آید و چون بیماری باندک آید اوشن اوشن
باز جایگاه خود آید و چون خواب تمام کرده باشد باز تن آید و بهتر دیگر اوشن و هر گاه کیان باد از بیرون
آید باز جای نتواند آمدن دلیل بدانست که بسیار وقت است که کسی در خواب باشد و کسی او را
بانگ میکند و انکس که در خوابست وی شنود و از خواب بر نمی تواند خواست بسبب آنست که بتو
بوی باز تن نیامده است و دیر باز تن آید و چون کیان باد از تن بیرون آید
و بوی و اوشن و کیان باد یکی کردند و بمینو شوند **فصل انکه** انچه
که اگر انکه همین چند مینوی است که شما میگویید که از مینو آن
دروغ نباشد است چرا انکه در خواب می بیند در بیداری نیست بلکه
دیگر است آن دروغ از کیست که اندر جوهر یزدان ناراستی نیست و اگر
و ان دیوان هر گاه که خواهند یزدان و مینو آن فریفته می توانند کردن ازین سبب عجیب
کار یزدان آید اگر دیو نماید و یزدان نماید چه سود دارد و چه سود نماید و همین است که
است و همین است که دروغ است **جواب بدانکه** پیش گفته آمده همت که همی بیند انکس
که می بیند و این نیز بدان که هیچ پتیاره کهان بدکردار و دروغ و کم داشتی بر بالای ستارگان نیست

هزار سال [illegible]
هنوز مرد [illegible]

وانچه که زیر کرد

وانچه که زیر کردن و ستارگان مانند بری و گمان و پتیاره بوی رسیده باشد و ناراستی و گمان که در بوشاسب
می افتند همه بسوی آنست که انکس که بوشاسب می بیند اندر جایگاه آلوده و پتیاره او نه درست و مینوی
یزدانی جایگاه بهتر و بهتر همی نماید آن بمینوی بر آن بهتر مینوی بهتر نماید تغییر مینو آن آنست که بچشم و سر
نتواند دیدن و امشاسفندان که بتازی روحانی خوانند و مینوی بهتر و مینوی بهتر بسوی
آن مینو خوانند که بچشم و سر نتواند دیدن و بسود از همه دیدن آنست که زن
نمایش که اندر بوشاسب بمردم رسد کابدان
کنند که پرستش داند که راستست و مینو
نه غود نیست از آن که دلیل کنی ناراستست و مینوی بدی دیو غوده است دور باشد پرهیز کند خداوندان
دانش در دین چنین گفته اند که هر چه بوشاسب که اندر وقتی دیده باشند که مردم را علتی و بیماری پدید آمده
باشد یا چیزی خورده باشد که تن را زیان کند بوشاسب نه مینو باشد بلکه دیو بیشتر نماید و اگر
علت نیک و بیم ناک دگر سسته و تنشنه و مانند این چیزی نباشد و آن وقت که بخواهد خفتن از همه گناهها
گناهها توبه کند و بنام یزدان و امشاسفندان کند و اندرون خویش از کین و دروغ و ناراستی پاک و از
شهوت و از خشم پاک و تن شسته باشد و جامه و جایگاه پاک باشد بنام یزدان و امشاسفندان گوید
و سر فرو بالش نهد و بوشاسبی که اندر آن شب بیند درست و راست بود اندک مایه تفاوت بود و اگر این
حالت که گفتم همه بجای تواند آوردن **فصل انکه** پرسیدی که همت بوی و اوشن یا کیان باد که اندر تن اند
بینند اگر ایشان اگر در تنند یا خفته چون از همت بیدار شوند تن را آگاه تواند کردن که بدانند که
بوشاسب چه دیده است نشاید بودن و اگر انکه در بوشاسب می بیند و نیمی خفته است و نیمی بیدار است

جواب بدانکه پیشتر ازین گفته آمد که بهمه که می بیند دیگر بدانکه دیگر باره باز گفتن حاجت نیست و انکه
بوی و اوش هرگز نخفتند بسوی انکه ایشان را بیناره او منذی در جوهر نیست اما انکه پرسیدی که
این بوشاسپ کمیست که بهما بیند این چشم بیند که اندر تنست و چشم خفته است تا نیکوبود دی
که چشم دو گونه بیند یکی خفته و یکی بیدار چه اگر این جمله بودی که چشم دو گونه بودی
دیدی بایستی که گوش و بینایی زبان و دست و پای و همه آلت تن مردم و چیزها که
اندر تن مردمند همه دو گونه بودی چنانکه
چشم اندر بیداری و جواب دیگر انکه این
کمیست که انچه در بوشاسپ دیده با یاد تن می آورد تن را ازان آگاهی میدهد بسوی انکه اندر
ایام زادن و کودکی دیده باشد هیچ با یاد نمی تواند آوردن بدان که پیش ازین گفته آمد که بینایی اندر
چشم و کرداری اندر همه اندامهای تن چون دست و پای و گوش و زبان و دیگر اندامها همه اندر بیداری
و همه اندر بوی و اوش است چون بوی و اوش اندر جایگاه نیست ایشان همه ناکارند و هر چند
که همه بر جایگاه اند چون قوت بر جایگاه نباشد از ایشان هیچ کار و کردار نیاید چون ایشان باز
جای گاه آیند [illegible] چه اندام که تباه شده باشد و یا دیگر اندام که درست باشد خاصیت خویش بر جای
گاه می آورند و جمله آلت تن چون بوی و اوش چون کاری باشند اندر خواب و اندر بیداری و دیگر انکه
اندر ایام زادن باز یاد دانش نتواند آوردن سبب آنست که دانش که بوی با اوش و از
اوش به تن با دانش و خود تواند رسیدن چشم دیدن ایزد عز و جل از بهر مردم فاضل داده است
و آن خرد آستی [illegible] ملعوم چون کودک بدان رسد چیزی بدو آموزند که به یاد کسی گوش و هوش

و خرد خواستند تواند آموختن [illegible] ملعون این خرد آستی بعضی از کودک بستاند و اما تمام نتواند ستدن
دلیل بر انکه این کودک گوش و چشم و زبان و همه دارد چون بزرگ شود یاد نتواند آوردن که در ایام کودکی
و شیرخوارگی چه میکرد و چه دید که پس که خرد آستی که بران دانش در نتواند یافتن ناقص باشد
که خرد اکتسابی از آموختن باشد درو نباشد اوش و بوی چون تن را خرد آستی و گوش و سرود تمام
نباشد چون چیزی به تن نماید در نتواند یافت تا بزرگ شود این خرد که یاد کردیم بدو رسد که دو خرد با
یکدیگر بکارند چون خرد [illegible] بخرد عزیزی تواند یافتن و هر انکس که این خرد عزیزی
بیشتر باشد خرد [illegible] بیشتر تواند آموختن دلیل بر انست که مردم باشند که با آموختن
رنج برند و معلمان ایشان را علم آموختن هیچ گونه و هیچ چیز نتواند آموختن این آن سبب است که [illegible]
ملعون خرد [illegible] بیشتر به بردهست و اندک مایه بماندهست و بسیار کس مانده است که باندک
تعلیمی و یکم روزگاری بسیاری ادب بیاموزند و علم آموختن بر ایشان آسان باشد بسبب آنست
که او را [illegible] عزیزی [illegible] ملعون کمتر بهره است و بیشتر مانده است و آن دانش
تمام نماید و تواند گرفتن و خواندن و بدان سقل عزیزی آن زمان بکار آید که
اوش و بوی مینوی به تن می نماید بدانکه تن بخرد عزیزی می نماید و بران
دانش می رسد و دلیل که اگر کسی بسیار شراب خورده باشد چنانکه اوش و بوی
ازو رفته بود و چون هشیار شود هیچ گونه نداند که در آن مستی
برو رفته است و اگر شراب کمتر خورده بود و اوش و بوی بر جایگاه بود چون
هشیار گردد داند که چه رفته است و چنین معلوم است که شراب بسیار

را اوش و بوی به نی برد و انچه پرسیدی که چنین است که ا بوی اوش اندر تن نیست و انچه اندر بوشاسپ
و اندر بیداری به بینا بوی و اوش نتواند آوردن چون باز اوش آید اندکی اثر داند که در پی اوش
بودن چه رفته بود چرا اگر او را باز گوید چون تن بمیرد شادی و آسانی و رامش و خرمی و عذاب و رنج
دوزخ که تن بر جایگاه نیست و ایشان که تن را آگاه میکنند بکدام رسد به تن یا بروان یا به اوش
یا به بوی جواب بدانکه چگونه بود بوی و اوش و روان و خرد و کار و کردار ایشان یکبار گفته شده آسانی
و شادی بهشت و عقوبت و عذاب دوزخ همه به بوی و اوش و خرد که [illegible] رسد بسوی
انکه رامش و خرمی خود همه اندر اوش و بوی رسیده آنست که این تن را آزرمی از دست چون
جان از تن جدا شود هم چنانکه گفته آمد کالبد ماند چهار طبع همه باز جای خویش شوند آب
با آب و آتش با آتش و باد با باد و خاک با خاک شود و بوی و اوش و فروهر جمله یکی شوند که
[illegible] خوانند بسوی انکه همه آلت بوی و اوش و [illegible] روان اند خواری و آسانی [illegible]
و اندوه و کناه و مزد و کردار ایشانست و انچه پرسیدی که کدام اند ایشان که تن را [illegible]
کنند تا گناه کنند و بدوزخ رسند و این تن را از مرگ چه دیگر چاره نیست
و این مرگ از تن خویش جان از تن بیرون آید که تن را بمیرا اند
وجدا انکند که تن بیمار شود و در وی هیچ قوت نماند تا آخر آن بیماری
زایل شود و تن درست شود و سوختن بیماری از تن خویش است
یا از چیزی دیگر است جواب بدانکه هر دهشن آدمی که چون
از مادر بزاید بدان جمله که گفته آمد ایزد تعالی خود دهشن که بداد در همه

خلق موجود کرد اوش و بوی و فروهر [illegible] ملعون چنانکه گفتم [illegible] کم یا بیش از
ایشان بستاند و آز و ورن که بتازی شهوت خوانند و ارشک که حسد خوانند و کین و پستم و
دروغ و گمان بردن بکار مینوی و دیگر بدیها که ابلیس بردم رساند تا مردم بر ایشان فریفته شوند
داده را ایزد تعالی بپفشند و به نیمه [illegible] شوند تا پاداشن ایشان با عقوبت بدل شود و ایزد تعالی
مردم را ازان آفریده است که تا تواند کردن که این [illegible] که با مردم ممتزج اند که تا مردم زیر دست
خویش کنند و اما مردم باید که زمانی دیو روا ندارند و تن و روان خویش نگاه دارند و پس هرگاه که روان
با اوش خویش نباید و مدار خویش بدست دیو و [illegible] دهند و بر تن و روان چیره شوند و این همه
دهشن ایزدی با نیمه خویش کشند تا پی ره شوند پس می باید که مردم بکار آن جهان و مینوی مشغول باشد
تا [illegible] همه در تن مردم راه نیابند و مردم را به نیمه خویش نتوانند کشید که پاداشن ایشان بهشت
باشد و انچه که بیماری بردم رسد که مردم از زندگانی نومید شوند و باشد که آن بیماری زایل شود
و سوختن و آن بود که ابلیس ملعون دایم بر تن مردم میکوشد تا از راه ببرد یا بیمار شوند و هم چنین
شجوه بنات و دیگر دهشن ایزدی بیناره بدوی رسد چون سرما و گرما بخورشنها تلخی تلخی و تیزی
کنند و هوا با مخالفت زمین ها که دو گونه است و پروردن که مخالفت کردن و در مردم بیماری و مخالفت
هوا و گردش هوا که اندر سالی چهار گونه بگردد چون بهار و تابستان و پاییز و زمستان و زمستان
سرد تر و پاییز نه سرد و نه گرم و بهار طبع تابستان چون گرم و تر و تابستان گرم و خشک و از هر یکی
هم چنین و زمین ها هر یکی طبعی دیگر تا هر که بزشک ساقت ازان این جمله باشد که گفتم پس نگاه
بران که بتازی اعتدال خوانند نگاه دارد که دین اورمزد است و از فریب [illegible] دور باشند

که دین [?] اهنومد او بیماری تا ایل شود و از بیماری تن درست گردد و در دکفته اند پزشک شناس و داروی
زوین شناس و اخترشناس باید که بیمار در تواند کرد فصل دیگر انچه پرسیدی که مرگ انکه اهرمن بتن
خود کند با اسوانان و اگر اهرمن کند که کند یا دوجان چگونه از تن بیرون آیند و شجه و بنات هر یکی
هم چنانست که آن مردم یا کوته و کرست و بدان که مرگ اهرمن داد و بدو می رسد و هر کسی بدمش
خویش رضا باید دادن چنانکه گفته آمد و که وجه بر مردم روا کردن پیش ترو بترین خویش روا باید کردن
بدین چند دیو اهنومد اکه با او هم رزوند با تن جانوران می رسد و از جمله ایشان دیوی است
که از انتب خوانند و آن دلیل مرگ است و این تب چون وقت فرجام رسیده بود و آن تب بر
تن مردم رسد و کری است زیان کار و هم بدا ابینی اکبه بدا که بهر جا که رسد تباه کند کری از حد بیرون
که به تن مردم رسد تب کند که مردم بیمار شوند و دیوی دیگر هست که او را امیده دیو خوانند و چون باد بیدن
دیوان اند و یاد بیگاه بیش که جانوران بیهوش کند و دیو بوشاسب که پیش ازین گفته آمد به چهار کونه
بتن مردم رسد و چون بر تن مردم رسد آن زمانی بود که کالبد تباه کند و چون مرگ بتن مردم خواهد رسیدن
بوشاسب دیو خون بیفسرد اند یعنی افسرده شود و باد بتر که هم کار بوشاسب دیو است سوراخها و رگها
که اندر تن است چنان بگیرد و به پیچاند که تن را چنان درد و دشواری رسد که پندارد که همه
اندام او را بکارد می برند و چون این در جان که یاد کردیم بتن رسد بوی بتر رسد و بوی چنان تر رسد
که پیش از مرگ ترسید و اندران وقت بوی از تن بیرون آید و دل و زهره بگیرد و راه آمد و شد
باد به در تن نماند که زندگانی از وست و آتش خون را نتوانند گداختن و جان ناچار بیرون
آید و آن چند مینوی که با بوی اند چون کنش و بینش و اشنوش که اندر تن اند و باد

بتر دکیان چه

بتر کیان چه بستاند و از تن بیرون کند و باد به که نگاه جان است آن جان نیز بستاند و ببرد
تن افتاده و مرده گردد پس بوی و اوش آن آرزوی و دوستی که با تن داشته باشند سه شبانروز
بر بالین تن ایستادگی کنند که مگر آتش خون بگدارد و چه زندگانی راه آمد و شد در تن
یابد و بوی اندر تن تواند شدن و چون سه شبانروز بر آید این مینوآن که اندر تن
هر یکی نامی نهاده اند چنانکه یاد کردیم همه یکی شوند و بدان جهان شوند و اگر براه ایزد تعالی رفته باشند
به بهشت رسند و اگر گناه بیشتر کرده باشند بدوزخ رسند و روان که بتازی نفس خوانند
[?] روان آنست که می آید و می شود و بپیوسته آمد و شد میکند و در گاه اول که بچه از مادر
بزاید از مینوآن بران کالبد آید به وقت مردن باز آن جهان شود و چون رستاخیز باشد باشد
ایزد تعالی رحمت کند و رست برانگیزد و دگر باره [?] آید سوی آن روان میخوانند که ماکام روان
[?]ست و انچه سوی مرگ و چیزها پرسیدی چو از مردم بدان گباد بتر بتن همه چیزی می رسد و اگر بدارد
درخت باز رسد باد به از و بیرون آید هر چند که کوه سخت است پاره پاره بیفتد و آن بوم لرزه خوانیم
از انست که در زمین و کوه و دار و درخت چنانک اندر تن مردم خون افسرده شود و راه چه بسته
شود تا بگیرد و بختیارگی است که راه باد در زمین بسته کند و باد راه آمد و شد نیابد چون زور
کند که بیرون آید اندران زمان زمین و کوه بلرزد و جمله چیزها که چه از و بیرون آید تباه شود
و چون تن مرده شود چه با چه شود و آب با آب شود آتش با آتش و خاک با خاک شود چون بوقت
رستاخیز رسد ایزد تعالی طبع رابعه را یعنی رکن چهار گونه از ملوک باز بستاند یعنی از آب آب
و از چه چه و از آتش آتش و از خاک خاک و بقادری و توانایی خویش رستخیز کند و آن م

روان که ازان رفته بود باز کرد [?] و بعد از آن جهان پا مرک رود و بهرخ و بهری
شود در کتاب شرح درین باب داد اند فصل انکه پرسیدی که مردم به بهشت و دوزخ چون برند و بهره
جمله است و که را آسانی و راحت و رنج و عذاب بود چرا اندر سپینتی گناه تن کرده بود و در مینوآن پاداش
پاداش افراه بروان می رسد و اگر چنین است زمیانجی داد دست که گناه یکی کند و عقوبت بیکی دیگر دهند
و ایشان که نه گناه کرده اند نه کرفه به بهشت رسند یا بدوزخ جواب بدانکه روان در تن پادشاه است
همچنان که مرد بر پشت اسب نشسته است و تن بفرمان روان کار کند و اگر در جهان راست گیرد
و طلب رضای ایزد تعالی کند و اشو یعنی بهشتی و اگر این در جان بر پیغاران که یاد کردیم او را ایغر بیاند در
از راه ایزد تعالی دست باز دارد در وترست یعنی دوزخی و دگر گفته است که هر تنی که از مادر بزاید او
ابسته و [?] ناد اورتر که بتازی ملک الموت خوانند بندی در گردن او افکند و اگر [?] درین جهان مزد
کرده و از گناه پرهیز کرده باشد و آن بند از گردن او برخیزد و به بهشت رسد و الا که اگر گناه کرده بود
مانند فساد کاری که در جهان بود چون بمیرد هم چنان بآن بند که در گردن دارد او را بدوزخ برسند
بهشت و دوزخ بکردار نیک و بد بر دو بمردم نمایند آسانی بهشت و دوزخ بروان رسد و دگر بدان که
[?] کالبد در دست روان است چنانک خواهد کند دلیل بدان که اگر به دیینی اندیشه کند که می باید
رفت بفساد کاری و دزدی و کارهای که منسوب بدی بود مثلا کارهای شیطانی یعنی کارهای بد بهم
کس را ازان رنج رسد و [?] کردار این کارها که گفته آمد بکن و پس فرمان آن دیوان برده باشد
که در تنست الا اندیشه کند که نمی باید شدن و [?] دیناق را با داه راست خوانم و آن چه اصل دین
حق است بجای آورم و منشن و گوشن و کنشن هیچ بدی بهیچ بهدینی نرسانم و آزاد ایست

جهانی کنم کوشند

جهان کنم و کوشنم سپرده را حرمت بجای آورم و بآب و علف هم چنین و دگر کارهای نیکو کنم و پس بدان
که فرمان روان کار میکند و بدانک تن از نیکی و بدی دور است و او را هیچ یاد افراه نیست و اما
روان که در تن است بفرمان بوی و اوش و فروهر و به پیغمبر کاری باید کرد نه بفرمان دیوان که تن را
براه می برند و نام دیوان که مردم را از راه می برند اینست که چه پیش ازین گفته ایم آز و نیاز
و کین و ورن و حسد و بهتان و ارشک و امثال این و باقی دگر چون کتاب بخوانند نام همه شتکان
و دیوان یک یک معلوم شود فصل انچه فصل انچه گفتی که دروج تن مردم است چون مردم بمیرند دروج کجا
شود که مردم می زایند و می میرند اگر تن بمیرد دروج بماند پس دروج بسیار شود و مردم اندک و چون رستاخیز
آید دروج بسیار شود جهان دروج داشته باشند اگر گویید که دروج با تن بمیرد نشاید بود که مراق چیز که
می میرند تنومند است و بتوان دیدن که اگر چنین بودی بایستی که مردم چون بمردی دیو و دروج نیز مرده
دیدن بودی احوال چنین است جواب بدانکه پیش ازین گفته آمد که آفرینش مردم چون از مردم بیرون
آید دروج در تن مایتن مردم می رسد دگر باره باز گوییم تا روشن تر شود چون از مادر جدا شود نه دروج
تنومند با او بزاید و در جان آیند و دژی میکنند و دروج دروغ زنی بدگویی و خشم و ارشک و وارونی
کان کردار به کار ایزد تعالی و زینهار خواری بسیار و بیمر بدتری تا روز رستاخیز زمانها و ایامها
به کالبد تن مردم جهانی می رسند باندک و بسیار چون زمانها و ایام همی گذرد و از مینوی کردار نیک
و بد از مردم پیدا شود و نیکی افزون همی گیرد تا این بدیها که چه کرده آمد آن در جان نقصان شوند و
اینان که دشمن ایزد تعالی اند از بد انکه دشمن ایزد اند و جوهر نیکی بر افزون است و بجوهر
خویش افزون همی گیرد و دیو و دروج که ایشان را جوهر نیست و کاهش و بدی است بدان کاهش

که هست چوجه ایشان میکاهد ونیست می شود ودشمن ایزد تعالی دایم پر افزونست جون اصل
جوهریست وبعض ابلیس می کاهد تانیست میکردد وجون رستاخیز باشد وهیچ بدین جمله که کفته آمد
افزار یعنی سلاح او جمله بکاهش نیست شود اهرمن سپست وبیاقوت کردد و وی دست افزار
یعنی سلاح بهستی جواهر اهرمنست که بدو رسید که از و پیامده است وجون دیو بدی از جهان کاسته
شود دام ایزد تعالی پاک و اویژه وبیاپتیاره شوند پس ایزد پاک توان کردار بر دشمن خویش رحمت
کند رستخیز تن پسین کند بتوانایی خویش دکر انچه از باب آبستنانی که پرسیدی آرم جوابت بدی
فصل بدانک انکه هشت ماهه بزاید بمیرد وانچه نه ماهه تمام از شکم بیرون آید ازمینو آن برین جهان
آیند واندر شکم مادر نخست چه چیز بود بعد از ان جون تمام شود وکی زمان تنومند شود وکی آن تخم بکوشت
شود و استخوان بدید آید تابزاید بهر وقت که ازوی بدو رسید وآن کی بود از بهر آن که نخست
تخم است وجون نه ماهه بزاید بچه شود احوال این جونست جواب بدانکه ایزد تعالی هر چیز که بیافرید
تا رستاخیز خواهد بودن واین همه بیکبار بیافرید وزمان تا زمان بدین جهان فانی همی رساند تا دران
جهان اند ایشان را روان وفروهر می خوانند وجون بدین جهان آیند بزیر همه کواکب آیند جون ماه اول
که کودک در شکم مادر خواهد افتادن وآن تخم از پشت پدر بشکم مادر رسید ماه اول دور کیوانست
بسوی انکه فلک کیوان بر بالا ترست و بدور کیوان تخم از پشت پدر به شکم مادر رسید و به چشمه زادگاه
افتد جنانکه پیش کرده آمد بسبب اثرا که کیوان کواکب سرد ست وخشک وماه اول دور اوست وآن
تخم تا ماهی تمام براید هم چنان ایستاده بود هرچه سرد وخشکست نروید و ماه دویم دور اورمزدست
که جوهر گرم وترست و باتری وکرمی که جوهر هورمزدست بران تخم رسید وبکرداند واندر چشمه

دستور بهرام دستور ملهر

زادگاه بجون کند ماه دویم جون تمام شود ماه سییم دور بهرام است که جوهر کرم وخشکست وآن خون را
سخت کند و استخوان از کرمی وخشکی بدید آید وجون ماه جهارم در آید دور بآفتاب رسد که پی
وآتشیست که پیکبان است وجان با تخم وکوشت رسید و حرکت جنبیدن بدید آید وجون دور
پنجم به ناهید رسید اندامها باقی جای کاها بدید آید وجون ماه ششم دور باکواکب تیر رسید جوهر
تیر چیز دانستن است وکودک را چیز دانستن دهد وجون ماه هفتم در آید کودک از مادر بزاید
زنده ماند وجون هشتم در آید دکر باره دور کیوان است که جوهر سرد وخشکست اکر کودک بزاید
بمیرد سردی وخشکی جوهر مرکست و خانه هشتم عالمت وجون ماه نهم در آید دیکر باره
دور به اورمزد رسید که جوهر کرم وترست وزندکانی مردم از کرمی وتری است وکودک جون بزاید
زنده بماند امید زندکانی بقدرت خدای عز وجل جون موبدان موبد دادار داد دخت این مشلها را
بوجه خویش جنانکه از دین به وقدرت ایزد تعالی بود یاد کرد جنانک آموخته بود وخوانده بود وجون
جواب به تمامی باز داد وکفت کزاردم این مشلها را از خرد خویش ودین به وقرآن ایزد تعالی که
بزبان پارسی اوستا و زند خواستند که باواز ایزدی که به پیغمبر زراتشت سفنتمان رسید واز
زراتشت بکشتاسب شاه شاه ایران ایران شهر بود واز کشتاسب بمردم ایران شهر رسید
وشاهانشاه کشتاسب حجت ومعجزات که از زراتشت پیدا کرده که در مولود زراتشت
پیداست بوخان ایزد تعالی بپذیرفت ودر جهان آشکارا کرد واکر درین جواب که دادیم و
کفتیم چیزی هست که شمارا روشن نیست بکویید تامن روشن تر کردام که این دین به اویژه
ماز دیسنان هم جون آیینه روشنست که هرچه در مقابل او بنهند هم چنان دران آیینه بتوان

دیدن پس درین دین به هم چنان بتوان دیدن وآن چیزهای که شما بتجربت از ماهیئ بدست آورده
اید وباقی که اسکندر رومی از اسطخر پارس برکرفت وبزبان یونانی کرده است شما بران تجربه از مایش
کردید پس مارا از مایش بکار نیست بسوی انکه قول ایزد تعالی است پس این مشلها جون کزارده شد
وجواب کفته آمد و رومیان قبول کردند ونیکو پسند کردند پس دادار داد دخت کفت که من از شما
یک مشله بپرسم جواب دهید رومیان کفتند بکوی تا جواب باز دهیم موبدان موبد دادار داد دخت کفت
ابلیس که ما اهرمن خوانیم هست وچیزی تواند کرد یا نه واکر کویید هست وچیزی تواند کرد چه
من بسیار چیزها هست که به چشم پیدا و دیدارست که از ان کمتر وخوارتر مشله خواهم پرسیدن مرابکویید
که بد اندر جهان هست یا نیست واکر کویید که جون از تقدیر کار نتوان کرد پس ایزد تعالی حاکم نباشد
پس بقول که کار میکنید واکر کویید که خواست تا مردم بیاز مایند ایزد تعالی نه دانستست پس نشان نادانی
بر ایزد تعالی افتاده بود بدان سبب انکه میکویید که ایزد تعالی دانا وپیش بینی است پس هرکه دانا وپیش
بین بود اورا آزمایش حاجت نبود واکر آزمایش کنند از سر نادانی کنند اکر کویید تا خود جون شود پس
اکر چنین است که پی از مایه نشان نادانی بر ایزد تعالی افتاده بود محالست هرکه چنین کوید نه عاقل بود
سبب انکه نادان تمام بود که ایزد تعالی را نادان دانسته بود مشله دویم انکه قومی دیکر میکویند
که ایزد تعالی پاک و بی عقوبتست وباز همانکس میکوید که ایزد تعالی ابلیس را بیافرید و ابلیس را
بفرستاد تا مردم را از راه می برد وکمراه میکند واز طاعت ایزد تعالی دور میکند وحرب وآشوب در
مردمان می آورد و مردم را از راه نماز و طاعت ایزد تعالی دور میکند واکر مردم را ابلیس از راه می برد
ابلیس را که از راه می برد اکر ایزد تعالی از راه می برد پس ظالم وستمکار و نادانست واکر ابلیس بذات

خویش میکند پس بیرون از خدای کسی هست که دربان دام ایزد تعالی است که با سخن آمده است
بسوی انکه ما میکوییم نیستی وزشتی وبدی و وارونی از اهرمن است ونیکی وافزونی وراستی ومهر وشفقت
از ایزد تعالی است پس جون چنین باشد که اهرمن است پس حاجت ازو برخواست جواب دکر
دانایان رومی کفتند که شما جواب دادن جون کردانید نه که ما ودکر مذهب با شما سخن توانیم کفتن چیزی
توانیم کفتن که شما آن را جواب دهید این دین وقرآن شما جون آب بهر مشله را جواب بدست
نهاده دارید وقرآن شما قول پیغمبر وقبول ایزد تعالی است مردم بدانش هم آورده اند شما اعظیم
مردم زیرک وبزرک بوده اید جنین کفتن بی توفیق ایزد تعالی نتواند بودن این راه که شما دارید پسندیده
دانایان است و نیکو است واکر آنست که دفترهای بزشکی شما را از دست که ماند انیم روشن
تر ازین نقل کنید پس شاهانشاه شابور ایشان را بفرمود تا به نقل کردن کتابهای بزشکی مشغول
شوند وکتابهایی که اسکندر رومی از در اسطخر پارس یافته بود بزبان یونانی کرده بود برابر کردند این که
موبدان موبد دادار داد دخت ساخته بود نیکوتر و روشن تر وبهتر بود پس رومیان عجب بماندند وکفتند
که این کتابها که اسکندر نقل کرده است نیکو ودرست نیست از ان شما روشن ترست وما را
بسیار چیزها روشن شد آفرین خدای بر شاهانشاه باد وبر دانایان ایران شهر پس رومیان برفتند
وشاهانشاه شابور خداش بیامرزاد بفرمود تا دهان موبدان موبد دادار داد دخت پر از در کردند
وبسیار اسب وجامهای نیکو وولایت بسیار اورا داد ودستوری ایران شهر را بدو داد تمامت شد تحیت
بسیار ودانش بتوفیق ایزد تعالی از باب انکه علمای السلام از موبدان موبد
دادار داد دخت سخنی چند پرسید علمای السلام یکی از دین آکاهی مشله چند خواست ودرین معنی چند سخن

گفته ودرین باب کتابی ساخته اند نام این کتاب نهاده است یعنی پیدا کنندهٔ چگونگی جهان و روح مردم از ازل
تا ابد پرسید که شما انگیزش را و ایمان دارید یا نه پس موبدان موبد گفت که ما انگیزش را ایمان داریم قیامت
خواهد بود .:. پس علمای اسلام گفت که جهان بوده است یا نه خدای آفرینش مردم و نیستی مردم و باز
زنده کردن و ویرانیدن و زنده کردن او را درین چه مصلحت است و دستور ایام گفت که آنچه توی پرسی
سوی انگیزش نخست ه باید دانستن که آفرین چه بود و ویرانیدن چیست و باز زنده کردن چرا است
پس باید گفتن که جهان بوده است یا نه آفریده اول از جهان باز گویم و گوییم جهان بوده است یا آفریده
بود این سخن محال بود بسبب آنکه در جهان نو نو چیزهای افزاید و هم در جهان میکاهد چون چنین بود که
میکاهد و می افزاید و نقصان می گیرد و باز زیادت می شود و پس هرچه پذیرندهٔ کون وفساد بود
مقلول بود مقلول خدای را نشاید پس درست شد که نبوده است بیافریده است پس آفریده را آفریدگار چاره نیست باید دانستن که در دین پهلوی که زرتشتیان دران مذهب اند جهان را آفریده
گویند پس چون بگفتیم که جهان آفریده است باید گفتن که که آفرید و کی و چون آفرید و چرا آفرید در دین
زرتشت چنین پیداست که چندان زمان دگر همه آفریده است آفریدگار زمان است زمان را
کنار پدید نیست و بالا پدید نیست و بن پدید [illegible] همیشه بوده است و دگر [illegible] هرکه خردی دارد
نگوید که زمان از کجا آمد زمان با این همه بزرگواری که بود کسی نبود که ویرا آفرین کار خواندی چرا نیز
که هنوز آفرینش نکرده بود پس آتش و آب را بیافرید و چون بهم رسانید [illegible] موجود آمد
و زمان هم آفریدگار بود و هم خداوند سوی آفرینش که کرده بود پس هورمزد روشن و پاک و خوش بوی و
نیکوکردار بود و بر همه نیکوییها توانا بود پس چون هورمزد پیش تر نگرید نود و شش [illegible] فرسنگ [illegible]

دید سیاه و گنده و پلید و بدکردار پس دادار اورمزد را شگفت آمد که خصم سهمگین بود و اورمزد چون
آن خصم را دید اندیشید که مرا این خصم را میان بر باید گرفت اندیشه کرد که بچند و چه قرار
باندیشید و آغاز آفرینش کرد و [illegible] و آنچه کند بیاری زمان تواند کرد پس هریکی
که اورمزد را بایست براده بود و زمان و درنگ خدای پیدا کرد بر اندازهٔ دوازده [illegible]
باشد و سپهر و مینوی نقاش در وی بپوسته کرد و این دوازده [illegible] برج که بر سپهر بسته است
هریکی را هزار سال تربیت کنند و بر اندازهٔ [illegible] کار روحانی ساخت حمل و ثور و جوزا
تربیت کننده بودند هر برجی مدت [illegible] پس اهرمن درونده روی سوی بالا نهاد تا با
[illegible] جنگ کند و لشکری دیو ساخته و صفی برکشیده با دوزخ دوارید پس ازان پلیدی و
تاریکی و گندگی که در وی بود لشکری ساخته و دمکش بوده و درین معنی سخن بسیار است مقصود که هم چیزی
بدست نداشت هم با دوزخ دوارید ازان راستی که در اورمزد دید سه هزار سال نیارست جنبیده
تا این سه هزار سال بر آمد و کار گیتی ساخته شد و تربیت گیتی بسرطان و اسد و سنبله رسیده
بود درین معنی سخن بسیار است اما سخن چند درین معنی یاد کنیم آفریدن گیتی نخست آسمان
پیدا کرد بر اندازهٔ بیست و چهار هزار فرسنگ تا بکرو تمام بر سید و بر روی آسمان و بعد از چهل و پنج
روز آب پیدا کرد و بعد از آن شصت روز آب و زمین پیدا کرد و بعد از هفتاد و پنج روز نباتات
بزرگ و خرد پیدا کرد و بعد از و سی روز گاو و کیومرث پیدا کرد و بعد از هشتاد روز آدم و حوا پیدا
کرد و هفتاد و پنج روز تمام شد و چون تربیت سرطان رسیده بود و آدم و حوا [illegible] آمده بود
و چون این سه هزار سال که یاد کردیم بگذشت و مردم جهان و دیگر آفرینش که یاد کردیم موجود شد

دیگر باره اهرمن درونده بجنبید و آسمان و کوه و زمین را سوراخ کرد و بیرون آمد و در گیتی دوارید
و هرچه در گیتی بود از بدی و پلیدی خویش آلوده کرد و چون روحانی چیزی بدست نداشت
در گیتی نود شبانروز جنگ کرد و سپهر بشکست و مینو آن بیاری گیتی آمدند و هفت دیو
که بدتر بودند بگرفتند و بر سپهر بردند به بند مینوی ببستند و اهرمن درونده [illegible] در دیر کیومرث
نهاد تا گذشته شد و از و چند چیزها در وجود آمد درین معنی سخن بسیار است و از گاو هم چند چیزها
موجود شد پس اهرمن را بگرفتند هم بدان سوراخ که در گیتی آمده بود با دوزخ بردند و به بند
مینوی ببستند پس دو فرشته را چون اردیبهشت امشاسفند و بهرام ایزد بموکل او
[illegible] اگر کسی گوید که چون این همه رنج و بدی از وی است چون او را
بگرفتند چه انگشتند نیاید بیاید دانستن که کسی جانوری بکشد و گوید فلان جانور را بکشتم
چون جانور بکشد آتش وی با آتش شد و آب وی با آب شد و خاک وی بخاک شد و باد وی بباد شد
در وقت انگیزش انگیخته شود در میانه چیست که کشته شود پس معلوم شد که هیچ ازین
که گفته است نیست نشده است یکی از گوهر چهار گونه جدا شدن پس اهرمن بدین ستیزه
کشته شود چونکه چنین میکند ش سیاکنی و درنگ و بدی با نیکی می آورد و تاریکی با روشنی و پلیدی
با پاکی استادی باشد نه کین و خصومت اگر گویند که چون گفته ایم که [illegible] و اهرمن هردو
از زمان موجود شد هر گروهی برگونه دگر گویند و قومی گویند که اهرمن با هورمزد داند که زمان
بر همه چیزها تواناست و گروهی دیگر گویند که یکی را ببایست داد با هورمزد گفت من چنین می
توانم کرد و اورمزد را چنین در رنج نبایست انداخت و گروهی دگر گویند که زمان را از بدی

صحبت کند گوسفند را پوست باز کردن اما گوسفند را پوست باز کردن ظلم و عذاب و مال حرام
بود اما اگر که خانهٔ بنا همی کردی به پوست باز کردن گوسفندان بدان غلام سرای کشد از بد مطالبهٔ
دهقان و عذاب که چون دیوان و سلطانان و زنیان بینندهٔ خواب را نیز رسد و اگر این کس معلم
باشد دبیرستان شد و در آن خانه کودکان را تعلیم دهد و بزند و اگر بیند که گلوی کسی به برید بر آن کسی
ستم کند و اگر چنان بیند که سری از تن گوسفند جدا کردی و میان او و زنش جدای افتد و اگر از ان
سر گوسفند بخورد مال زن بخورد و باوی عتاب کند و اگر بیند که گوشت مردم همی خورد این زبان اندر
[illegible] دراز کند و بناحق و بد گوید دست شستن اما اگر بیند که دست با شنان بشست از چیزی
[illegible] نومید گردد و یا خود دست باز دارد و از دوستی یا از برادر یا فرزندی جفا بیند حلال کردن
[illegible] حلال کردی با خویشان خود خصومت کند و اگر بیند که فقیهی کردی یا خطیبی و یا خلیفتی و او اهل
آن [illegible] او را از عمل رسد و دل سختی و کاری کند که خود را در فضیحت افکند و اگر اهل آن کار بود دولت
و ریاست باشد امامی کردن اگر بیند که امامی کردی بر قومی مهتر گردد و ریاست یابد الباب الرابع
اندر دیدن گوسفند و بز و میش و پشم و آلت ایشان انچه برین ماند میش اگر کسی بیند که میش بیافت یا
بکشت بر مرادی بزرگ ظفر یابد و اگر بیند که پوست از و بیرون کرد گوشت او پاره کرد و بیرا کند
اندران محلت مردی بزرگ بمیرد و مال وی پراکنده شود و اگر که گوشت وی بخورد مالش بخورد و اگر
بیند که بر پشتی بنشست و از پشتی وی را فرمان بردار بودی و هر کجا که خواست همی برد مرد بزرگ مادر باشد
در فرمان وی کار بندد و اگر دید که بار بر پشت کشتی بنهادی منت بر گردن مرد بزرگی نهد و اگر بیند که بسیار
گیشان گوسفندان بدست وی اندر بودندی بر اشراف آن ناحیت مهتر گردد پشم اما پشم و موی و پوست

گوسفند مال بود و اگر که گوسفندی یا گاوی قربان کردن از بهر عید اضحی از غم بزرگ برهد و اگر زندانی بیند رهد
باید و اگر اسیری بیند خلاص گردد و اگر قرض دار بود و از قرض بیرون آید اگر بیمار بود شفا یابد و مراد حج کند
و اگر بیند که روز عید است و مردمان به عیدگاه همی بیرون روند از همه غمها برهد و ایمن گردد و مردمان شهر و ناحیت
را ایمنی و فراخی بود و هیچکس خواب نبیند در شب عید و روز عید که آن خواب راست آید **عید**
گویند که روز عید اضحی است خلق از قحط ایمن گردد و روزی بر مردمان و برین کس فراخ گردد **آدینه** اگر
بیند که روز آدینه است و عید مومنان است نیکو باشد و اگر بیند که رمه گوسفند یافت و بخانه آورد یا
در خانه خود دید یا بدو بخشیدند دلیل غنیمت بود و مال حلال باشد که بیابد **میش** اما میش در خواب زنی
شهری باشد و پاکیزه و از اهل و بیت بزرگ و اگر بیند که میش را بکشت و گوشت وی را بخورد و اگر از
بهر گوشت بود حاجتی که دارد روا گردد و اگر بیند که میشی از خانه وی گم شد یا بدزدیدند او را کاری پیش آید که
از آن غمناک گردد اگر بیند که میشی یا دو یا سه بخانه آورد زن باشد که بخانه آورد **دنبه و پیه** اما پیه و
دنبه و گوشت و پوست گوسفند بخواب همه مال حلال باشد با خیر و برکت و اگر بیند که میش بزاید پسری
آیدش شریف و مبارک **بز و بزغاله** اگر بیند که بز و بزغاله بیافت پسری آیدش خردمند مبارک پی و یا غلام مبارک
پی اگر بره یا بزغاله بیند که بکشت از بهر گوشت فرزندش بیمار گردد یا بمیرد یا کسی نزدیک بمیرد چنانکه
فرزند و اگر بیند که گوشت بره یا بزغاله همی خورد مال یابد از میراث فرزند و اگر بیند که گوسفند جنگ و منازعت
همی کردی یا بکشت با مردی بزرگ منازعت کند و اگر بر وی غلبه کرد و بر آن کس غلبه کند و اگر بیند که از گوشتی پوست
فرو کشید اندران سرای یا اندران محلت بزرگی بمیرد و اگر بیند که از اندام گوسفند گوشت همی خورد اندران
سرای وی کسی بمیرد و از پهلو یا از پشت بخورد آن کس که بمیرد زنی باشد و اگر بیند که گوشت تازه خورد

یا مردمان منازعت کند و عتاب و اگر بیند که رمه گوسفند داشت و بجای فرمان او روان بود بر ایشان و بر قومی
و بر قومی از مردمان عرب مهتری یابد به اندازه بسیاری گوسفندان **بز** اما بز بخواب دیدن مردی با خطر
و توانگر بود که دنیا دوست دارد و نه اصل داشته باشد و اگر بر بزان دست یابد بر مردمانی با خطر دست
یابد همچنان که اگر بیند که از جهت عید اضحی بزی را داد دولت و راحت و مراد یافتن بود **شبانان**
اگر بیند که شبانی همی کردی و گوسفند بسیار داشت در آن تصرف می کرد و لایت یابد بر مردمان عرب
بمقدار گوسفندان و اگر بیند که گوشت گوسفند و بز بیک جا همی خورد غم و بیماری بود و اگر گوشت بره و
بزغاله خورد غم اندکی باشد نفع آید و اگر بیند که گوشت فرد از قصابی مجهول و بخانه فرستند یا بخانه کسی
بخواب آن شان که گوشت فرستند مصیبت باشد و اگر بها دهد بقصاب مصیبت بقصاب باز گردد و
اگر بیند که گوشت سر گوسفند همی خورد مهتری یابد و عمرش دراز گردد و هرچه از ایزد تعالی بخواهد بیابد
اگر بیند که گوشت **گاو** همی خورد مال یابد و کارش بالا گیرد و نعمت دنیا بر وی فراخ گردد و بهمه
مرادها برسد **سر** اما سر بخواب یافتن و خوردن نیکو بود و سر مردم از همه بهتر باشد اما چون سر
بیند که اگر بخورد و ریاست بود یعنی خداوند خواب از اهل آن باشد و دولت و مال و عز و جاه و مرتبت
یابد و اگر از نه اهل آن بود فرزند یا کنیزک یا غلام یا ستور یا چیزی معیشی کی ده هزار درم ارزد بیابد
و اگر بیند که در سرای گوسفند بسیار بکشته اند اندران سرای مال گرد آید و اگر بیند که دنبه خورد همه
منفعت و برکت باشد **پیه** اما پیه بهر حال که بود مال باشد و پیه بخواب بهتر از روغن گوسفند بود و
هرچه در شکم گوسفند باشد مال و عز و جاه بود **جگر** اما جگر بخواب مال مدفون بود و بسیار و اگر بیند
که جگر مردم می خورد مال و گنج یابد **دل** اما دل نیز مال مجموع باشد و اگر بیند که دل مردم یا چیزی دیگر همی

خوردی مال بسیار یابد **رودگان** اما رودگان اندر خواب خیر و برکت و منفعت بود و نزدیکی کردن بر خویشان
و از بهر ایزد و اما پشکل گوسفند و بز و گیز و شیر و هرچه از شکم وی بیرون آید همه مال و منفعت و روزی
حلال و فراخی و معیشت بود **الباب الحادی الخامس والعشرون اندر دیدن میش کوهی و بز و نخچیر و آهو**
و خرگوشی و خرکور و غیره اگر ازین چیزها شکار کند اندیشه او بدان بود که گوشت یا پوست یا شیر از آن بخورد
یا بر کسی دهد بر دشمن ظفر یابد و غنیمت بی حد و هر گوشت که آن حلال است و شیر از آن جنس بخواب دیدن
و غنیمت چون تازه بود و چون ترش بود مال بود که برنج برو رسد و بیشتر بیمارها بود و اما طعام شور و ترش
بخواب دیدن همه غم و سخن ناخوش بود **خرگور** اگر بیند که بر خر وحشی نشسته بودی هر کجا که خواستی همی رفتی
بر منفعت و معصیت دلیری کند و آنچه در دین واجب بود ضایع کند و اگر بیند که بر خر وحشی نشسته بودی و او
بیفکند چنانکه اندامی از آن وی بشکستی او را غم و شدت و وهم رسد و نیز هم از حد مذهب بود و اگر بیند که خر
وحشی اندر خانه وی شدی و با او الفت گرفتی با مرد بد دین بد مذهب دوستی گیرد و او را در خانه خویش
برد و اگر بیند که خر وحشی را در خانه بردی چنان دانستی که صید کرد و نیت کرد که او را بکشد و طعام سازد
بخورد منفعت و غنیمت و خیر یابد و اگر بیند که جنس از وحشی با یکدیگر منازعت کردی دو مرد با یکدیگر منازعت
کنند چنانکه کار برده و به فساد آید و اگر بیند که با وحش منازعت کرده وحش را بکشت بر مرد بد دین غالب
گردد و او را اختیار کند و اگر گوشت و پوست و موی خر وحشی یابد مال و منفعت باشد و اندر دین و دنیا
اگر بیند که خر وحشی گشتی از خانه خود جدا گردد و اگر بیند که به انواع وحشی یکی شدی در نماز کاهلی کند
و اندر دین وی خیری نباشد مگر آهو و اندر کار زنان مولع باشد و از ایشان لذت یابد و اما اگر بیند
که آهوی گرفت دختری را دوشیزگی بستاند و اگر بیند که آهوی را بکشت از پس پشت با زنان جماع کند و خود

را در شناعت اندازد و **ماده گاو کوهی** اما ماده گاو بخواب زن نیکو روی بود و هرچه ازین جنس بود در خواب زن بود و اگر
بیند که در دست وی آهوی بمرد از بهر زنی غم خورد و اگر بیند که آهوی یا گاو وحشی را برهانید زنی را یا کنیزکانی را
از خود برهاند و یا دور کند و اگر از بهر صید را برهانید غنیمت یابد و اگر بیند که آهو بچه یافت پسری آیدش از کنیزک و اگر
بیند که گوساله یا گاو وحشی یافتی فرزندی آیدش و یا غلامی خرد و هرچه از وحش بخواب بیند همه دلیل فرزند و غلام
و کنیزک بود و آنچه بدین ماند **باب الثانی الخامس والعشرون اندر دیدن گاو نر و ماده و گوساله**
دیدن گاو به سال مال باشد و عمل و اگر کسی بیند که بر گاوی نشسته بودی یا گاوی داشتی عملی یابد از جهت
سلطان و مال و نیکویی یابد از مردم و اگر بیند که گاو در سرای وی آمدی مال و نعمت اندر سرای وی فراوان گردد و اگر
بیند که جو و گندم بر گاو نهادی و بخانه آمد یعنی بردی اندر خانه وی روزی فراخ گردد و برکت پدید آید و اگر بیند که بر گاوان
بسیار ... یافتی عملی بزرگ یابد و اندر مال مردم متصرف گردد و اگر بیند که گاو وی را سرو زدی و از انجای که بود
... از آن عمل که دارد معزول گردد و زیان رسدش و اگر سرو زدش و بر جای جنبید بروی
مشرفی ... خواهند که معزولش کنند و نتوان کردن و اگر گاوی بیند با سروهای بسیار و یا دو سروی نه در
موضع بر آمده این همه عمال را بد باشد و اما گوشت گاو عامل باشد و اگر بیند که گاوی را بکشت و گوشت
او بر مردمان قسمت کرد عاملی آنجا بمیرد و میراث او بر گیرند و اگر بیند که گاوی نر بود در آن محله بزرگی بمیرد و اگر
گاوان نر و ماده بیند که از بیشی و بیس همی شوند و بیرون همی آیند از هر لونی گوناگون سیاه و سرخ و سپید
و سپید بیماری اندر آن ناحیت پدید آید و اگر گاوان نیز به بیند از هر رنگ دلیل آن بود که آن سالی بود
با نعمت و فراخی و خیرها به حد دیدار آید و اگر گاوان لاغر بیند دلیل تنگی و قحط بود اما گوشت و پیه گاو مال
بود و نعمت و فراخی بمقدار آنکه خورد یا بیند یابد اما شیر گاو و آن همه بهایم مال بود با رنج و تعب و

سرگین گاو اما سرگین گاو بهتر از همه سرگینها بود و اگر بیند که از ماده گاوی شیر دوشیدی اگر درویش بود توانگر
گردد و اگر بنده بود آزاد گردد و اگر آزاد بود مهتر گردد و اگر بیمار بود شفا یابد و راحت گوساله اما گوساله
خورد اگر بیابد یا بگیرد خورد فرزندیش آید فراخ روزی و اگر گوساله خورد یا بزرگ و نر یا ماده بر گرفت و بخانه
برد و همی و فرزندی رسدش و اگر بیند که بر سر گاو سیاه نشسته بودی مهتری یابد و مال بسیار از بزرگان عالم خاصه
بهره مند شود الباب الثالث الاربعون اندر دیدن پیل و گاومیش و گردون و آلت ایشان
اما پیل اگر بیند که بر پیل نشسته بودی و بهر کجا خواستی رفتی و بر آن پیل هیچ آلت نبودی از سلاح و جامه با سلاح
از جمع دوستی کند یا با مردی بد مهر بچه پیل اما بچه پیل بجواب مال بود بمقدار بزرگی و خردی او و گوشت
و موی و اندامهای او حال بود با نفع و بزرگ و اگر بیند که با پای پیل بردی حرب گاه و ظفر و نصرت و دولت
خداوند پیل را باشد زیرا که هر که بر پیل نشیند نصرت بود او را و اگر بیند که پای برو لی مالیدی غم
سختی رسد او را و مردمان آن شهر در زحمت و بلا افتند و اگر بیند که بر سر پیل نشسته بودی روز حرب
و پیل برهنه بودی زنی عجمی کند و اگر آن پیل را مقهور کرد آن زن را مقهور کند و اگر آن پیل
وی را فرمان بردار بود آن زن او را فرمان بردار باشد و آن پیل وی را غلبه کرد و او عاجز آمد
آن زن وی را قهر کند و اگر بدان پیل از خویشتن دفع توانست کردن بدان زن از خویشتن دفع کند
و اگر آن پیل او را مکروهی نمود که او طاقت آن نداشت زن آن را مکروهی نماید و اگر آن پیل بخسپد و او در خواب
چنان داند که او را بسته است آن زن را طلاق دهد و اما حدیث و تعهد کردن او در خواب هیچ خیر نبود و
گویند سلطان عجم بود و اگر بیند که آن پیل از شهری به شهری شد مملکت آن شهر بشود و اگر بیند که پیلی
را بکشت مردی بزرگ را مقهور کند و دانیال گوید که پیل را دوازده تاویل است پیل نر ملک بود و از عجم و اگر

و اگر سلطان را در پیل نشسته بیند او را زیادت ولایت بود و اگر لشکری بود خداوند او را بود و اگر بازاری و رعیت
باشد دلیل زن بود و اگر لوطی بود مصیبت باشد و اگر ترشی یا نوبی بیند فتنه بود و اگر سودای بود تاویل طمع او بود
و اگر پیلبان بود و بیند همت او بود و جماعت پیلان لشکر بود و گوشت و پوست و دندان پیل مال بود از
جانب سلطان و اگر بیند که پیلی بروی حمله کرد و او را بزد از سلطان خویش او را بر حذر باید کردن تا او را مکروهی
نرسد و اگر پیل ماده بود از جهت زنان سلطان نابکار رنج رسدش گاومیش اما گاومیش بجواب مردی بزرگ
باشد از اصحاب سلطان اگر کسی بیند که گاومیشان دست یافت بر قومی از اصحاب اصحاب سلطان دست
یابد و بهره گردد و اگر بیند که گاومیش را بکشت مردی بزرگ را قهر کند و اگر بیند که بگوساله گاومیش بر نشسته
بودی بر مرکبی از مرکبان سلطان نشیند و با سلطان دوستی گیرد و از وی شرف و کرامت یابد و اگر گاومیشان بسیار
بیند مردمان بزرگ باشد پوست و گوشت و موی و سرگین گاومیش همه مال بود گردون اگر کسی بیند که بر گردونی
نشستی مرکبی از سلطان بر نشیند ولایت یابد و اگر بیند که خود را از گردون آویخته بودی سلطانیت یابد و مهتر
گردد و منفعت یابد و اگر بیند که بر گردون همی نشسته بودی و بار همی کشیدی با ساخت گردون غم و اندوه بود مگر با
ساخت گردون باشد که خیر و برکت و نیکویی بود و اگر بیند که گردون بشکست مهتری بزرگ بمیرد الباب
الرابع الاربعون اندر دیدن خوک و خرس و کشتی و بچه خوک و موش خوک اگر کسی در خواب خوک یابد بارد پلید
نشست و نجاست کند و اگر بیند که خوکی بکشت با مردی بی اصل منازعت کند و او را قهر کند و اگر بیند که گوشت
خوک همی خورد مال حرام یابد و اما گوشت و پوست و موی خوک مال حرام باشد و اگر بیند که رمه خوک داشتی و نگاه داشتی
کردی ولایت یابد و بر گروهی مردمان بد و بی اصل و اگر بیند که بر خوک بادشاه شدی مردی بدین صفت مقهور کند
و حاجت خویش از وی یابد و اگر بیند که بر خوکان فراوان دست یافتی بر مال فراوان دست یابد بی رنج و اگر با

خوکان جای گرفتی کار دنیایی او نیک شود و بی غم بزید ولیکن آخرتش بد بود بچه خوک اما بچه خوک بجواب شغل
دنیا بود و اندهان و اگر بیند که بچه خوکی را بکشت اندر دنیا به چشم مردمان خوار گردد اندر دینش فساد افتد
شیر خوک اما شیر خوک بجواب چون بیند که خورد معیشت باشد و بدان مقدار که خورده باشد و اگر بیند و اگر بیند که همی
رود بجایگاه خوک زود شاد گردد و بیدار کسی بوزنه و اگر بیند که بر خوکی نشسته بودی دولت و ریاست بود و
بر دشمن ظفر یابد و اگر بیند که خوکی او را بزد از مردی بد اصلی رنج رسدش موش اما موش زنی بدکار باشد
نمانی و یا مرد فاسق یا دزد اگر بیند که موشی بکشتی اندر حرم جع کند و بر دست وی سنتهای نیکو رود و باشد
که دزدی بر دست وی گرفتار آید و اگر بیند که موشی پخته یا بریان کرده همی خوردی بر زنی دست در از کند
و از و مال یابد و اگر این خواب زنی بیند بر مرد فاسق همی کند و اگر موشان بسیار بخواب بیند که لوتی ایشان
متعلق باشد عمرش دراز گردد و کارش نیکو شود و اگر بیند که خانه ایشان ویران کردی نقصان بدو رسد و اگر
بیند که از بینی وی موشی بیرون آمدی بروی سخنان گویند که از آن خجل شود و یا از اهل بیت و با عیال
وی زیانی بیرون آید خرگوش اما خرگوش هم زن بود ولیکن بدخو باشد و او حیض خویش نباشد و اما گوشت
و پوست و پیه و سرگین او مال بود و اگر بیند که خرگوشی یابد یا بگیرد زنی بود بدین صفت که گفته شد گربه
اما گربه بجواب مردم سخن چین بود و میان مردمان بدی و قطع افکند و بدی آموزد و اگر بیند که گربه را
بکشت بر غمازی دست یابد و او را قهر کند و اگر بیند که از سر قضیب او گربه بیرون آمدی بیرون
آیدش مار اما مار را بجواب مردم حیلت گر باشد و از سرب و از نیز دلیل غم بود و سیر و دشمن
و اگر بیند که گوشت مار خوردی مال و منفعت باشد و اگر بیند که ماری را بکشت دشمنی بکشد و قهر کند و اگر مار
سیاه بیند دشمن از هر جنس مار سیاه بجواب دشمن بود و کافر و مار سفید دشمن بود اما مسلمان و اگر بیند که

ماری بگرفت و در صندوق کرد یا در جیب یا اندر آستین این همه مال بود بمقدار بزرگی مار و اگر بیند که مار اندر خانه
او شد او را غمی رسد و اگر بیند که مار از خانه او بیرون شد غم از دل بشود و شادمان گردد و اگر مردی یا زنی بیند
که ماری از فرج وی بیرون آمدی او را پسری آید یا از دهان یا از بینی از آستین یا از جامه بیند که بیرون
آمدی همین تعبیر بود و اگر مار بسیار بیند لشکر بود سوسمار اما سوسمار بجواب سلطان ظالم بود و اگر بر سوسمار
دست یابد بر مردی بزرگ را قهر کند عنکبوت اما عنکبوت بجواب مرد زاهد باشد مستغفر از خلق و گوشه
نشین و گویند که زن جولاهه بود و اگر بیند که عنکبوت را بگرفت زاهد و پارسا گردد کژدم اما کژدم بجواب دشمن
بود و بد خانه و یا زنی سلیط غنده اما غنده بجواب دشمن قوی باشد و تمام و تیز بیکویی بود و اگر بیند که از این
جنس یکی بکشت یا قهر کرد دشمن را بدان صفت قهر کند و اگر از این چیزها چیزی بخواب بیند اندر خانه خویش دشمن
بود بدان مقدار که آن چیز بود و اگر کسی بیند که از آسمان مار باریدی آن سلطان بر مردمان مسلط کند و مکر و عداوت
الباب الخامس الاربعون اندر دیدن سباع و دود و پوست ایشان شیر اما شیر بجواب سلطان
گردنکش باشد اگر بیند که با شیر منازعت کردی بر دشمن خویش ظفر یابد و در مال وی نقصان آید زیرا که ایشان
از دو نوع مختلفند و اگر بیند که با شیر یا سبعی یا او سخن گفت کاری عجب میان مردم و او ظاهر اند و اعدا
از آن مقهور گردد و مراد خویش یابد و اگر بیند که بر شیری نشسته بود و آن شیر مطیع او بود سلطانی بزرگ او
را مطیع باشد و کام خویش بر دشمنان براند و دولت یابد و اگر بیند که شیری پیش او باز آمدی یا از پس پشت
او اندر آمدی او را از سلطان یا از دشمنان مزاحمی رسد و اگر بیند که از شیر همی بگریختی و شیر او را طلب
نکردی و یا از پی او نرفتی از چیزی که همی ترسد ایمن شود و ظفر یابد و اما هر چیزی که مردم از او همی گریزند چون
آن چیز او را نجوید و نه چند از اعدا ایمن باشد و از کلی خوف چنانکه موسی از فرعون بگریخت و فرعون پس او شد

عاقبت بر زعاف و بر سپاه او ظفر یافت و اگر ببیند که گوشت شیر همی خوردی بر دشمن ظفر یابد و چیزی
یابد که بدان امید نداشته باشد و اگر پوست شیر یا موی شیر بیند مال و نعمت یابد و اگر بیند که ماده شیر
را بزی کردی کار وی بالا گیرد و از سختی برهد و عز و جاه یابد و اگر دندان یا چنگال شیر و از ان سببی
او را بد دشمن منصوب کنند مگر دندان سگ زیرا که دندان سگ بینی سگ بر مردمان آمیزیده باشد و
بکار آید **پلنگ** اما باید دانستن که پلنگ بخواب دشمنی بود که دشمنی را عیان بسته باشد و
آشنا نشود و بنیا ببرد و اگر بیند که با پلنگ منازعت کند با دشمن که بدین صفت بود منازعت کند و اگر او را
ظفر یافت بر دشمن ظفر یابد و او را قهر کند و اگر پلنگ بر وی ظفر یافت دشمن بر وی ظفر یابد و زیان رسد
و اگر بیند که گوشت پلنگ همی خوردی مال و عز و جاه یابد از مردی بزرگ و اگر بیند که بر پلنگ نشسته بودی
یابد و بر دشمن پیروز گردد و اگر بیند که پلنگی را معالجه می کردی از سلطانی یا از کسی او را نیکوئی رسد و اگر
پلنگ کند و نتوانی غرضی رسدش از سلطانی و بیماری یا شد و آخر خدای تعالی او را عافیت دهد و اگر کسی بیند
پلنگی همی خوردی بیم رسدش و اگر با او عداوت کند و عاقبت بر ایشان ظفر یابد و اما پوست و چنگال و استخوان
و موی پلنگ مال بود و شرف و قوم بزرگ حسب یا نام بزرگ و هر چه از و در خواب بیند تعبیرش همچو شیر بود **یوز**
اما یوز بخواب کسی بود که دشمنی آشکارا کند و تهانی نتوانی نه داشت و نزدیک بود بدلیری شیر **خرس**
اما خرس بخواب دشمن بود ابله و بد دین و اگر بیند که خرس را بکشت یا قهر کرد دشمنی ابله را قهر کند و اگر بیند
که شیر خرس همی خورد قرض دار شود و محروق و اگر بیند که گوشت خرس همی خورد یا پوست خرس
در دست داشتی بدان مقدار مال و منفعت بود **کفتار** اما کفتار بخواب دیدن زنی زشت
و دال بود و اگر بیند که بر کفتاری نشسته بودی یا کفتاری یافتی زنی زال زشت را بزنی کند

اگر بیند که کفتار به خیر رویی میان وی و آن زن جنگ افتد و خصومت و تیغها و بیمار و دیبا و اگر بیند که کفتار را
سنگ زد مردم اندر وی ظفر زنند و اگر بیند که گوشت کفتار خوردی این زن او را جادوی کند و لیکن آخر مال زن
این مرد بخورد و اگر بیند که شیر کفتار خوردی آن پیر زن با وی غدر کند و اگر موی کفتار یا پوست یا گوشت وی بخواب
بیند مال و میراث زن یا شد چون بمیرد و اگر کفتار نر بود دشمن ملعون مخذول بود و آخر ضعیف بود و زبون گردد
گرگ اما گرگ سلطان بیداد گر باشد و یا دشمن دروغ زن باشد یا دزد ستم کار باشد
و اگر بیند که با گرگی منازعت می کردی یا سلطان یا با دشمنی او را منازعت افتد و اگر بر گرگ ظفر یافت بر ایشان ظفر یابد
و اگر گرگ بر او ظفر یافت آنان بر وی ظفر یابند و اگر بیند که شیر گرگ خوردی آب او میان مردمان بشود و گوشت گرگ
مال بود **روباه** اما روباه مردی مکار ریبنده بود یا زنی یا کنیزکی بدین صفت و اگر بیند که با روباهی منازعت کردی
با خویشاوندان منازعت کند و اگر بیند که روباه او را جستی زحمتی رسیدش و اگر بیند که شیر روباه خوردی و اکنش گزارده
شود و اگر خشمناک بردی بهم گردد و پوست و گوشت و موی روباه مال باشد از جهت زنان **شغال** اما شغال بخواب
اردیا دزد بود و اگر بیند که شغال در خانه او شد دزد در خانه وی رود و اگر بیند که در خانه وی خود بگرفتی اگر بر او قهر کردی
بر آن دزد ظفر کند و پوست و گوشت و موی وی مال بود از جهت دزدان **سگ** اما سگ بخواب دیدن از دو گونه است
شکاری است و اهلی و اگر شکاری و قلیبی بود هر چه با او بود نفیس بود دانشمند باشد و اگر سگ اهلی بیند دشمن طامع باشد
یا خادمی مسلط یا زنی زبان دراز زشت سلیطه و هر چند که با سگ منازعت کند با این گروه منازعت کند و اگر بیند که سگ
شکاری داشت یا دانشمندی نزدیکی کند و با او چیزها کند و زبانی ندارد و سگ ماده زنی بود سلیطه که او را استخوان زشت
گویند و اگر دید که با ماده سگی منازعت کردی با زنی سلیطه جنگ کند و اگر بیند که ماده سگ او را بگزید از چنین زنی ملامت یابد
و اگر بیند که ماده سگی از جامه وی اندر آویختی خویشتن را فکار کند به صحبت چنین زنی و مال خویش بباد دهد و

بر مکروهی در اشد به سبب این زن و رنجش رسد و اما گوشت سگ در خواب خوردن بر دشمن ظفر یافتن بود
و بر مال وی نیز دلیلت بر بیماری و اگر که شیر سگ خوردی بیم و تراع گشتن باشد یا منازعت با دشمن و اگر در خانه خود
سگ بیند دشمنی باشد از خویشان او و اگر آن سگ غریب بود دشمن بیگانه بود گویند که آن سگ که گرد کوی بیاگردد
او را پند نی دلابه عنایت باشد کردان را یاری دهد و زنان بلابه کار و اگر بیند که سگی را بزد یا بکشت مردان را ابدی قهرت
که یاد کرد بیم قهر کند **گربه** اما گربه دزد خانگی بود و گربه ماده زنی بود یا کنیزکی دزد و اگر بیند که گربه در خانه وی شدی
دزدی در خانه او شود یا نمازی و آن خانه بیم ویران کند یا زنی دزد و اما آن چیز که بزد دزد خلاف ندارد و اگر بیند که گربه را بکشت
بیمار گردد و اگر گربه او را بگزید بیماری بروی دراز گردد و گر گربه وحشی بود بیماری صعب تر بود گروهی گویند خادم خانه
بود که او را پاره دهد بر دشمنی و اگر بیند که گوشت گربه خورد و شیر ناچار بیمار شود و گویند پوست و گوشت و موی و سرگین
گربه مال بود از جهت دزدان یا تنان و اما این سیرین گوید که گر گربه بخواب بیند بیمار شود اما زود بهتر گردد **راسو**
اما راسو بخواب دیدن همچون گربه بود الا آنکه زیانی کار نبود و لیکن بر وی نتوان ایمن بودن زیرا که مکار بود وی
آموخته و آشنا شود آن روز بهتر باشد **خارپشت** اما خارپشت از دو گونه است یا خرد است یا بزرگ و خواب دیدن او را
سپند گویند و بتوانش زدن و هر کجا که او بزند سوراخ کند و این خرد را قنفذ گویند سر اندر کشد و او را هیچ جای بدست
نتوان گرفت از خار و هر که این قنفذ را بیند و بگرفت و یا با وی منازعت کرد مردی باشد کم رنج و کوشه گرفته و اما آنکه
با او منازعت کرد مردی کم رنج و یاران و خلق جمله یاری دهند و در باب وی سخن گویند و هر که او را بر نجانند بر خورد
نیابد و اگر بیند که از آن یکی بگرفت یا بخانه او اندر آمد و یا بیاغ او اندر آمد مردی عابد بخانه وی اندر آید و
دشمنان او را زو یار دارند یا سپرد آیدش نیک و پارسا و اما بزرگ تر هر که بیند دشمنی بود قوی که با او منازعت کند
و اگر بر و ظفر یافت بر دشمن ظفر یابد و اما او نیز گوشه گرفته باشد و لیکن زیانی کار نبود **یوزنه** اما یوزنه بخواب

دشمنی بود مقهور و مخذول چنانکه ایزد تعالی رحمت از وی بگردانیده باشد و اگر بیند که بر یوزنه نشسته بودی بر مردی بوین
صفت دست یابد و او را مسخر کند و اگر بیند که گوشت یوزنه خوردی غمگین شود یا بیمار گردد و اگر بیند که یوزنه بر
وی حمله کردی یا بروی بگزیدی بیمار گردد یا وی را دردی رسد و جراحتی که هرگز آن به نشود و صلاح نپذیرد یا عیبی یا
علتی در وجود او پیدا آید که تا زندگانی او بود آن عیب از او نشود بتول آمد **الباب السادس والاربعون**
در دیدن مرغان خانگی و بچه و گوشت و پوست ایشان اول کرکس و اگر بیند که کرکسی یا بیابد یا بگیرد ریاست یا پادشاهی
یابد و یا سلطان بزرگ گردد و اگر با کرکسی منازعت کردی یا او را به تیر زد با سلطان منازعت کند و اگر چنانکه گوشت
او بخورد و یا پر و استخوان او بیافت از سلطانی مال و جاه و بزرگی یابد و اگر بیند که کرکسی او بگرفت و به پرید تا
آسمان یا نزدیک آسمان سفر دراز کند و کارش بالا گیرد و اما دین او درین معنی طال باشد و اگر بیند که از آن کرکس
چیزها از سلطنت بیفتد و کارش تمام نشود و اگر بیند که بآسمان بر شد و ناپدید شد سفری کند و اندران سفر بمیرد
و اگر بیند که باز گشت بیمار شود سخت و عاقبت بهتر گردد و گوشت و پوست و سرگین کرکس از جهت سلطان مال بود
عقاب اما عقاب بخواب سلطان بزرگ باشد و قوی چنان که مردمان از وی شکوه دارند و به ترسند
و جنگ دوست دارد و اگر بیند که با عقاب منازعت کردی یا با بزرگی منازعت کند و اگر بیند که عقاب او را بچنگال
برد سختی شود از جهت سلطانی که او را از آن زیانی ندارد به مال و تن و اگر بیند که گوشت عقاب یا پوست
و پر و سرگین او بیافت از جهت سلطان مال یابد **بوم** اما بوم بخواب بیماران بود و اگر بیند که بوم بیافتی و یا بومی
بگرفتی بیمار گردد و یا با کسی دوستی گیرد که با اهل فساد نزدیک باشد و گوشت و پوست و پر بوم مال
بود از چنین کس اگر دید که بومی بر بام وی نشست یا بانگ کرد او را غم و مصیبت رسد **چرخ** و اگر بیند که چرخ و یا
وحشی آموخته یابد او را پسری آید و چون بزرگ شود مطیع او نبود و اگر چرخ شکاری بیند که شکار کند مطیع وی

باشد ولایت و دولت و قوت یابد ولیکن بی باک بود **باز** اما باز بخواب سلطان بیداد گر باشد ولیکن نافع بود و اگر
بیند که بازی یافت یا او را بخشیدند یا خود گرفت یا بر بام او بود یا بر دیوار یا بر درختی از آن وی یا بر دست
او نشست آنکس دولت و ولایت و کامرانی یابد و ریاست و اگر امید فرزند دارد پسری آیدش و دولت یابد و
عاو بیند این خواب هزار درم بود و کارش بالا گیرد و اگر بیند که باز از دست او بپرید و تنگدل گردد و بیند در
دست او بماند اگر ولایت دارد از وی بشود ولیکن مال با وی بماند و این کس باز کامل بود حالش بشود چنانکه دیگر
بهمه حال باز بدر که بخواب بیند او را بشارتی رسد یا پسر یا مال یا بولایت بنگرند تا این کس بکدام چیز اولی
بود و نزدیکتر بدان وجه تعبیر کنند **شاهین** اما شاهین بخواب و پادشاه ولایت و فرزند و ظفر بر دشمن باشد
و هر که بیند که از ایشان یکی بگیرد یا بر دست دارد ولایت و ریاست و مال و فرزند یابد اما پر و پوست و گوشت
و سرگین و استخوان ایشان مال و منفعت بود و اگر این کس سلم دارد حاکمی یابد ولیکن مشتغل بود اندر کار و بار
و مال یتیمان و درویشان **کلاغ** اما کلاغ مردی فاسق بود و دروغ زنی باشد اگر بیند که کلاغی در روی او بانگ
کرد یا بر بام وی نشست او را بدی رسد چنانکه از آن تافته شود **زاغ** اما زاغ گویند مردی غریب بود و اگر بیند که یکی
از آن بگرفت غلامی یابد یا با مردی غریب دوستی کند و اگر زاغ کشتود گویند او را خبری خوش رسد بر جهتی
بشارت **غلبه** اما غلبه مردی بی دین بی وفا باشد و اگر بیند که غلبه بگرفت یا بیافت یا بر دست داشت کاری
ابتدا کند که هرگز تمام نشود و اگر بیند که کلاغی کلاغی یا حیله شد یکار دنیا یا باطل تر فریفته شود که در دین و دنیا از آن
هیچ منفعت نبود و اگر بیند که کلاغ آن الجای بسیار گرد آمده بودند فساد و حسک اندر آن موضع گرد آید اگر بیند که کلاغی
یا غلبه او را بکشد بر اهل فساد دست یابد و ایشان را قهر کند **طاوس** اما طاوس سلطانی بود از عجم با حشم
و مال و جمال و اگر بیند که طاوس بگرفتی یا بیافتی از سلطانی بزرگ مال و جاه و دولت یابد و اگر طاوس بیند که بر بام او

بودی و یا در باغ و سرای وی این کس را دولت و ریاست و بزرگی رسد و اما طاوس ماده زنی باشد با جمال و
مال از اصلی بزرگ و اگر بیند که طاوس ماده بیافت یا بگرفت یا اندر مقام خویش بدید زنی بدین صفت زنی کند
یا کنیزکی نیکو روی بخرد و پوست و گوشت و سرگین و خایهٔ طاوس بهمه حال مال بود از جهت زنی شریف و
اگر بیند که بچه طاوس بیافت وی را پسری آید از چنین زنی و اگر ماده دید دختر باشد **بط** اما بط مردی بود با مال و اهل
بیت بسیار از سلاطین و اگر دید که بطی بگرفت یا بیافت بر چنین زنی دست یابد و مال و نعمت و روزی حلال
باشد که از وی بیابد و اگر بیند که از گوشت او بخورد مال و منفعت و مراد یابد **کلنگ** اما کلنگ مردی غریب محتشم
مسکین باشد و اگر بیند که کلنگی بگرفت یا بیافت این چنین مرد بخوانهٔ وی اندر رود بجای او نیکویی کند و اگر گوشت
و پوست و استخوان و پر او بیافت مرد بزرگ او را یاری کند و اگر بیند که بر کلنگی نشسته بود درویش گردد و اگر بیند
که او کلنگی از جای بر ماند درویشی را از بهر رنجاند و اگر بیند که بچهٔ کلنگ یافت فرزندان وی درویش گردند و اگر خایهٔ
کلنگ یافت زنی درویش کند **کبوتر** اما کبوتر بخواب زن و کنیزک باشد و اگر بیند که او را کسی کبوتری بخشید کسی او را
کنیزک بخشد یا زنی بزنی کند از وی دختر آید و اگر در خانهٔ خویش کبوتران بسیار بیند زنان و کبوتران بسیار باشند
که بیابند و یا به خرد و آزاد کنند و اما بچهٔ کبوتر و خایهٔ او همچون کبوتر باشد و نیز گفته اند کبوتر بی شغل و غم و درد
و همه بچه مرغان هم چنین و گویند کبوتر ماده غم بود از جهت زن و اما کبوتر آموختهٔ خانگی زن بود و کنیزک آزاد و نیز
کبوتر خانگی و بچهٔ او مولی بود و مولی زاده و یا اسیران و بازداشتگان و اگر کسی کبوتر یا مرغ بسیار بیند در ملک
خویش و آن را عدد نبود و بیارت بود دیگر روی و گوشت و پوست و پر و سرگین ایشان مال و منفعت باشد
از جهت اسیران و مولی زادگان و زنان و اگر بیند که از کرام بام او نشست غایبش از سفر بیاید یا خبر خوشش و یا او را
نیکی رسد یا نامهٔ بشارت انگیز **مرغ خانگی** اما مرغ خانگی بخواب هم زن بود و کنیزک و اگر کسی بخواب مه ماکیان بیند

که بیابد یا به خرد یا بگیرد زنی کند یا کنیزکی خرد با جمال و اگر ماکیان بسیار بیند زنان و کنیزکان بسیار باشند و نیز گویند
زنان خانگی موالی باشند **خایهٔ مرغ** اما خایهٔ مرغ زن بود اگر بیند که خایهٔ مرغ همی پخت و همی خورد مال حرام خورد و از جهت
زنان او را غمی رسد و اگر خایهٔ مرغ اندر آتشش نهد یا به بر دو پس مال و منفعت بود ولیکن با تعب و رنج و اگر بیند
که زرده و سفیدهٔ خایه همی انداخت و پوست همی خورد این شخص کفن از مردگان بکشد و اگر بیند که مرغ خانگی را
بکشت از دختری یا از کنیزکی دوشیزگی بستاند و اما خروس بخواب مؤذن بود و مردی بزرگ از عجم و اگر بیند که خروسی
بخوانهٔ او اندر آمد یا بدید یا مؤذن دوستی کند **تذرو** اما تذرو شخصی با مکر و حیلت بود همه حق گردن داند و چنین
که تذرو خروس هر دو با نوح در کشتی بودند و ایشان را در کاره فرستادند و باز نیامد و خیانت کرد از بد آمدست که با مردم
دراج اما دراج زنی بود نیکو روی و بی وفا و اگر دید که دراجی گرفت و یا بیافت بر بزرگی خوب روی دست یابد و مراد خویش
حاصل کند **عندلیب** اما عندلیب غلام سرودگوی باشد یا قرآن خوان بود یا یاری و یا مطربی خوش آواز و اگر دید که عندلیبی یافت
یا بگرفت غلامی خرد یا پسری آیدش و مطربی آموزد و یا بکسی صحبت کند و دوستی سازد **شترمرغ** اما شترمرغ مردی بود از خلق
دور شده و با کسی نیامیزد و از اصلی بزرگ باشد و اگر بیند که بر اشترمرغ نشستی بر مردی بزرگ ظفر یابد و ولایت و اگر
ماده بیند زنی پارسا و مستور بزنی کند و اما آنچه خایهٔ او و مال و فرزند بود **جوژه** اما جوژه زبان گرویی او را مرشد خواه
خوانند و گویند مردی باشد چلد و زود و بی باک و خوردنش همه حرام بود و عمرش دراز باشد و اگر بیند که یکی از آن وی دست
یافت بگرفت یا بکشت بر مردی بدین صفت دست یابد و او را قهر کند و گوشت و پوست و پر او همه مال بود **بنجشک**
اما بنجشک مردی با خطر بود و اگر بنجشک یا بیافت یا بگرفت بر مردی بدین صفت دست یابد و او را از وی منفعت بود اما
بنجشک ماده با خطر باشد و بزرگزاده و اگر بیند که بنجشک را بکشتی مرادی که دارد بیابد و اما خایه و بچه وی
فرزند بود از حلال و حرام و اگر بیند که گوشت بنجشک خوردی مال یابد از جهت زنان و اگر آواز بنجشک شنیدی چنانکه او را

آواز خوش آمده خبری خوش بشنود و چنانکه از آن شاد گرد و اما اگر آواز ناخوش بشنودی دلیل خبر غمناک بود
و بنجشک بسیار مال بود و اگر بیند که بنجشک بسیار گرفتی بدیک ده درم بیابد **جغد** اما جغد بخواب مردی ضعیف بیچاره
بود و اگر بیند که جغد را بگرفت یا بکشت بر مردی ضعیف بیچاره ستم کند و اما اگر در بام خویش بیند و آواز او شنود مصیبتی رسدش
لک لک اما لک لک مردی بی دین بی وفا بود و بد عهد و اگر بیند که از وی بگرفت یا بیافت بر چنین مرد دست یابد و قهر کند
طوطی اما طوطی بخواب مردی مبارک و فصیح باشد و طوطی ماده خوب شیرین زبان کنیزکی بود و اگر بیند که طوطی گرفت
یا بیافت یا خرید بر غلامی یا بر کنیزکی یا بر زنی دست یابد اما بلبل زنی فصیح خوب روی بود و هر که بلبل گیرد یا بیابد غلامی
خرد بدین صفت **کبک** اما کبک هرچه نر بود غلام بود و هرچه ماده بود زنی باشد و کنیزک و هر که بیند که کبکی بیافت یا
بگرفت یا بخرید غلامی خرد یا کنیزکی یا زنی کند نیکو روی و گوشت و بچه و خایهٔ او مال بود از جهت ایشان که گفتیم و نیز
گویند که فرزند باشد و هر که او بار دارد پسرش آید **فاخته** اما فاخته بخواب زنی مخالف بود بر طبع کودکان و اندر دین
او نقصان بود و اگر بیند که فاخته بچه یا کبک بچه او را پسری آید و اگر بیند که فاخته بگرفت و یا بیافت زنی بود و دختر
بدین صفت **شوشک** اما شوشک زنی و پسر و دختر پارسا بود و نیکو روی باشد **هدهد** اما هدهد مردی حکیم و دانا و عالم
باشد و نیز گویند که پیک باشد و اگر بگیرد یا بیابد بر مردی بدین صفت دست یابد و اگر بیند که هدهد بر درختی یا بر دیوار
یا بر دست او نشستی او را آگاهی باز آید و رسولی رسدش از جایی یا نامه و خبر خوش و گوشت و پوست او مال بود
سیمرغ اما سیمرغ شاه و غالب است اگر کسی بیند که او سخن گفت یا بیافت یا بگرفت یا بام یا بر درخت
او بود او را دولتی و بزرگی باشد و اما بچهٔ او ابله بود و نادان و اگر بیند که گوشت همی خورد از دختری یا کنیزکی دوشیزگی
بستاند اندر آن سال و اگر بیند که سیمرغ داشتی و از پیش او بپریدی زنی را طلاق دهد و از آن پشیمان شود
الباب السابع والعشرون اندر دیدن پشه و ملخ و شپش و مگس و زنبور و غیره زنبور انگبین

هر که زنبور انگبین بخواب بیند مردی باشد با خطر و هر که در خانه زنبور انگبین بیند با زنی صحبت کند و او را از آن
زن خیر و برکتی ظاهر گردد زیرا که انگبین شفای مردم است و هر که بیند یا بگیرد از انگبین او بردارد مال حلال یا
بی رنج و تعب و انگبین همه حال مال حلال بود اگر بخورد و یا بیابد و یا بردارد بدان مقدار حال بد و رشد
شفا یابد از دردها **پروانه** اما پروانه مرد نادان بود و ضعیف که خود را بنادانی در هلاک افکند **دیوچه** اما دیوچه و شبش
و کرم دیدن در جامه عیال بود و اگر از ایشان در جامه خویش بیند عیال او باشد و او را بدیشان دل مشغول بود و اگر
دیوچه یا شبش در خواب بیند که از جامه خویش بیرون همی کرد یا بیرون شد از غم عیال و محنت ایشان برهد
زنبور اما زنبور و مگس مردمان سفله و دونان باشند و اما چون بسیار بیند دلیل غوغا بود **مگس** اما مگس مرد
ضعیف و سفیه بود **ملخ** اما ملخ سپاه است اگر بیند که اندر شهری یا محلتی فرود آمد لشکر ستمکار آنجا فرود آید
و خلق را رنج رسد و ملخ سپاه خدای تعالی است و اگر بیند که ملخ همی خورد مال و منفعت و نعمت یابد از جهت
سپاهیان و اگر بیند که ملخ همی گرفتی و جمع کردی مال بسیار جمع کند و اگر بیند که ملخ همی کشتی از لشکریان کسی را بکشد
اگر دید که در هوا با ملخ به پرید با لشکری سفر کند **مورچه** اما مورچه همچون ملخ بود و اگر بیند که اندر سرایی یا محلتی
مورچه بسیار اندر آن شد مردم بسیار اندر آن موضع آیند و اگر چنان بیند که اندر محلتی یا سرایی مورچه بیرون شد
مردم آن موضع متفرق شوند و باشد که مرگ مفاجاة افتند و اگر از و اندکی بیابد مال بود و دولت و اگر مورچه با پر
لشکر بسیار باشد و فتنه و مرگ مفاجاة نعوذ بالله هر چه بر زمین از معنی گوارق معبران نیک دارند مگر مورچه که
پر باشد آن را بد دارند **الباب الثامن الخمسون اندر دیدن ماهی و کشف و سرطان و نهنگ و آنچه اندر دریا باشد**
ماهی اما ماهی تازه آنچه بزرگ باشد نیک باشد و مال حلال و تزویج زن و به مراد آن رسیدن باشد و اگر عدد شمار
نداند که چند است گویند کنیزکانی بوند و اگر امید فرزندی دارد دختری آورد و اگر بیند که از شکم ماهی مروارید یافت

یکی یا دو پسر زاید بدان عدد بیابد و اما چه و گوشت او بخواب مال حلال باشد و ماهی خرد تازه بخواب غنیمت و خیر و برکت
شد زیرا که او صید حلال است و گویند بران جوانی که بعیسی آمد ماهی تازه بود و بریانی و اگر ماهی شور بیند که خورد یا بخورد غم و اندوه
غم و اندیشه بود و اگر مار ماهی اندر خانه خویش بیند و یا اندر حوضی از آن خویش آن بنده باشد و اگر بیند که ماهیان
دیگر به نزدیک او همی شدند آن بنده او بکار مشغول شود که دین و دنیا را زیان دارد و اگر بیند که ماهی از ذکر او
فرود آمدی سخنان مخالف گوید یا دفتری آید پیش **نهنگ** اما نهنگ دشمن بی محابا بود و اگر بیند که نهنگی او را در آب
کشیدی یا فرو بردی اجلش نزدیک آمده باشد بدست دشمن یا بدزدی هلاک شود و اگر بیند که گوشت
نهنگ یا خایه نهنگ خوردی مال بسیار یابد از جهت دشمن **غول** اما غول مردی عابد و مبتدع بود و اگر
بیند که غولان بسیار در شهر یا در محله آمدند سپاه و عذاب خدای انجا گرد آید چون روزگار قحطان **کشف**
اما کشف بخواب مردی زاهد عابد بود و اگر بیند که کشف بگرفتی یا بیافتی با مرد عابد صحبت کند و اگر بیند که کشفی بیافت
و اندر صندوق کرد یا در جوالی و یا در جای پنهان و نیکو همی داشت علم عزیز گردد و خطر گیرد و خداوندان علم عزیز گرداند
سرطان اما سرطان اگر بگیرد یا بیابد دوستی گیرد نیکو خوی و یا از مردم موافق و اگر بیند که گوشت او میخوردی
مال یابد و هر چیز که از حیوانات بخواب بیند معبران بمقدار قوت و منفعت آن تعبیر کرده اند **الباب التاسع وال
خمسون در دیدن انواع حشرات چون مار و کژدم مار** اما مار همه حال دشمن بود بمقدار بزرگی و خردی مار و قوت و زهر او و اندر
میان و مار اناث معروف و اگر بخواب بیند که ماری منازعت کردی و وی را غلبه کردی یا بکشتی با دشمن منازعت
کند و او را هلاک کند و اگر بیند که مار بر وی غلبه کردی دشمن بر وی دست یابد و اگر بر یکدیگر ظفر نیابند میان
ایشان منازعت باشد و ظفر نبود و اگر بیند که مار او را بزد دشمن بر وی ظفر یابد و رنجش رساند و اگر مار را
بکشت دشمن را هلاک کرد اند و اگر بیند که گوشت مار همی خورد مال دشمن خورد و شاد گردد و اگر بیند که مار با او

سخن گفت نرم بمنطق خیر و برکت نیکویی یابد چنان که مردمان به کار وی اندر تعجب بمانند و هر جنسی که او به بیداری
سخن نداند گفت و اندر خواب بیند که سخن گوید کاری عجب آن کس را پدید آید و اگر آن سخن با تهدید بود و یا
غیبت ربیت آن به دشمن بود اما مار سفید دشمن ملحان بود و مار سیاه خصم کافر و قوی بود اندر دشمنی
و اگر مارانبار و اگر ماران سیاه و بزرگ بیند او را از ایشان رنجی نبود سرهنگی یابد بر لشکر و اگر ماری بیند یا بگیرد
و آن مار را بردارد و او را نیازارد و زود در جای شهد گنجی و مالی بود بی اندازه و اگر بیند که از مار همی گریختی و مار را
نربید زود شادمان گردد و اگر مار را همی بیند غمی رسد وی و هر چیز که از وی همی گریزد بخواب او را معاینه همی بیند غم و اندوه بود
و اگر بیند شادی و راحت و نعمت بود و اگر بیند که از ذکر او مار آمدی او را فرزندی آید و اگر بیند که از دهان و بینی و پشت
و دامن بیرون آمدی هم چنین فرزندی آید و با پدر دشمنی کند و اگر بیند که از تن یا شکم یا از گوش او ماری بیرون
آمدی عیال او یا او دشمن گردد تر **اژدها** اما اژدها سلطانی بود و دشمن قوی حال بود و زیان کار و اگر اژدهای بیند
که بگرفتی و یا داشتی و آن اژدها او را نیازردی به مردی بزرگ نزدیک شود و اگر بیند که اژدها را بکشت و گوشت
او بخورد بر دشمن بزرگ ظفر یابد و همه او بستاند **کژدم** اما کژدم دشمن ضعیف بود و لیکن در دشمن نمام بود و دشمنی
مخفی کند و ظاهر نکند و نتواند کردن و اما دوست و دشمن پیش او یکی باشد و اگر بیند که کژدمی او را بگزیدی از دشمنی
او را مکروهی رسد و اگر بیند که کژدم را بکشت بر دشمن ظفر یابد و اگر بیند که کژدم را بخورد پخته و بریان کرده مال دشمنی
بخورد و اگر خام خورد با دشمن منازعت کند و ظفر یابد بر دشمن و نیز چون کژدم بیند و از تعالی وی بترسد کژدم
بگیرد به بیداری اگر کژدم خواره بود دشمن حلیم بود و نه خورد و آرمیده و با تواضع و شیرین سخن و لیکن در دل
استوار بود و هر چیزی بیند مانند کژدم و نه کژدم بود بر کسی ظفر پذیرد بدشمنی و آن ظن خطا باشد و هم چنین
او ستمکار سلاح هر چه بخواب بیند دشمن بود بر مقدار و قوت و شکوه آن چیز و معبران هم بدین جمله تمثیل کرده اند

باب الخمسون اندر دیدن دیوان و پریان و جادویان اول شیطان اما شیطان بخواب دیدن دشمن
بود و بد و نا امید باشد از نیکوی کردن و اندر کار خویش عاجز **ابلیس** اما ابلیس بخواب دشمنی بود ضعیف و بی دین
دروغ زن و بی شرم و پر بیند و مردمان را به بدی راه نماید و به خطا خواند و از راه راست بیرون برده باشد
پری اما پری بخواب چیزهای دروغ و کار باطل و از گونه غم و اندوه باشد مگر که خبری دهد و با بشارتی یا چیزی
که آن خیال نیکو آید **جادو** اما جادو بخواب مردی بود که کار باطل کند یا فتنه و فریب انگیزد و دروغ و کاری که آن
اصلی ندارد **بو العجب** اما بو العجب مردی بود که مردمان از راه ببرد و پندارد که چنانست که او همی گوید و نه چنان
باشد **دجال** اما دجال فتنه بود و در آن موضع که او را بخواب بیند و فتنه بدیدار آید و مردی برخیزد و از جماعت
آن موضع و بکار باطل و دعوی کند **بت** اما بت مردی غدار و مکار و بد خوی و نیکو روی و صاحب جمال بود و اندر
خبر نباشد و فریبنده و صاحب حیل باشد و اگر کسی بیند که بتی را بشکست بر زنی بلا به کار ظفر یابد و مراد خود از او
حاصل کند و بمقصود برسد **باب الحادی الخمسون اندر دیدن دیوان و پیشه وران و دست کاران**
آهنگر اما آهنگر بخواب سلطانی قوی و بزرگ و با قوت و منفعت و مال بود و هر چه که از آب یا از آهن بخواب
بیند همه قوت و منفعت و مال بود **ترازوگر** اما ترازوگر نزدیک باشد با آهنگر و اگر بیند که مرد و بله ترازو آویخته
و چیزی همی وزن کرد و همی فروخت حاکمی باشد که همی حکم کند و اگر بله ترازو و گر با کوشه کشته دید حاکم داد کند
صیقل اما صیقل وزیر بود زیرا که صیقل سلیح افروزد و وزیران ناشایست و بد آموزان
و بدکاران را از ولایت دور کنند و ولایت پاکیزه دارند و حق از باطل جدا کنند
و مردم را بر حق و راستی به دارند و با ملوک متبع و متفق باشند **زراد** اما زراد
یاری دهنده بود بر خیر و مردمان را یاری دهنده و خیر آموزنده و ادب و تعلیم بر ادب نگاه دارد **شمشیرگر** اما شمشیرگر

ردی بود دلیر و قوی و فصیح زبان و پیمانه کرو پیمانه کر اما پیمانه کر مردی بود عاقل و عادل و راست کوی و ال
کژی نکند تنبان اما قبان کر و ترازو کر حاکم بود که راستی کند و میل نکند و خود را راست دارد چوشن کر اما چوشن کر
مردی بود که مردم را از و انس و فرح و خیر بود سراج اما سراج و دلاله و قواده بود و مردمان را کرد آرد جهت
نفع خویش لگام کر اما لگام کر مردی ادیب و زیرک بود چنانکه مردمان را علم و ادب آموزد و نصیحت کند کمانکر
اما کمان کر مردی بود که مردمان را یاری دهد و بخشش کند بر کار خیر چون حج و غزا و مال و غنیمت دادن تیره کر
اما تیره کر هم چنین بود مردی باشد که مردم را معاونت کند بر کار خیر قفل کر اما قفل کر و مسمار کر مردی بود که
میان مردمان شفقت و الفت کنند خلقان فروش اما خلقان فروش مردی بود که بدی از خویشتن و از مردمان دور
دارند و رنج خود از مردمان برگرفته باشد و اما خلقان غم بود و درویشی و اگر بیند که خلقان از خود دور کرد
از غمها دور شود و فرح یابد همه چیزها بجواب تو بهتر باشد کفش کر اما کفش کر مردی بود که کار زنان کند
و بسراج نزدیک باشد و کار باطل کند پیرزن فروش اما پیرزن فروش مردی ولایت جوی باشد و با دوستان بسیار
از خاص و عام دیر دست و او چیزها بسیار رود که موجب طاعت باشد طبیب اما طبیب مردی عالم بود داند
دین و دنیا بندهٔ مردمان باشد کاغذ اما کاغذ مردی باشد که کاری کند که کفارت گناه او اندر و باشد
درزی اما درزی مردی بود که مالهای پراکنده بردست او جمع شود و مردی با خیر باشد سفید باف
اما سفید باف مردی مسافر باشد و اگر دید که کرباس همی بافت سفر کند و اگر دید که ریسمان بگسست سفر
تمام نکرده و لیکن اگر با کسی جنگ دارد صلح کند حراز اما حراز همچون درزی بود که پراکنده
را جمع کند و آنچه جمع کند پراکنده زیرا که پوست هر حیوانی که بود بجواب میراث
بود تعلیبن بند اما تعلیبن بند و تراش و خد بجواب مردمانی باشند که اندر صلاح کار مردمان جهد کنند

و نیکو شنند

بکوشند زیرا که تعلیبن زن و فراش و فرش گستر و فرش هم زن بود کوزه کر اما کوزه کر و سبو کر زن بود اما چرم کر
زن بود و مردی با همین بود و بالاکر زن توانگر بود نجار اما نجار ایشان مردمان جویند چون صاحب خبر و صاحب برید
دروکر اما درود کر مردی منافق بود و بر مردمان فرضی کند و تدبیر دنیا کند به باطل قصاب اما قصاب اگر معروف
مردی که مردم بردست او توبه کنند و اگر مجهول بود دلیل ملک الموت و اگر بیند که قصابی مجهول اندر سرای یا در
محلتی رفت آنجا مصیبتی باشد طباخ اما طباخ و حلوا گر سخنان خوش باشد و راستی اندر کار و وزیر نانبا اما نانبا
سلطان با عدل باشد حلوا فروش اما حلوا فروش مردی لطیف زبان و شیرین سخن باشد با مردمان دباغ اما دباغ
مردی مشغول کار بود و حریص اندر کار دنیا و معیشت آسیابان اما آسیابان مردی بود که بردست او روزی
مردمان رسد و اگر پیر بود با خیر و صلاح مردمان بود و اگر جوان بود به بدی و فساد منسوب بود صراف اما صراف
مردی با اختلاف بود و بد گرچنان که از کار دنیا نیک از بد بداند و از کار دین هیچ نداند و همه حمت وی در دنیا دارد
و اما ناقد مردی بود که نیک از بد بداند و جدا کند و قوی باشد ضراب اما ضراب مردی لطیف زبان شاکر و حکیم باشد
طبال اما طبال مردی سازنده و حیله بود و بلند آواز و با هم گروهی بد اندر زیست رقاص اما رقاص مردی نوحه کر بود
و اگر در خانه بیند که رقص همی کرد مصیبت و غم و اندوه افتند در آن خانه دزد اما دزد مردی بیمار بود چنانکه به مرگ رسیده
باشد بهتر شود اما در آن موضع که دزد بیند در آن مقام دامادی کنند و یا کسی در سفر شده باز آید یا فرزند رفت
آید دزد اما دزد بجواب دروغ ظاهر شدن باشد و دل و سستی در کارها صیاد اما صیاد مردی روسپی باره باشد و مکار
و با آشنای نیکو و بد که با او آمیزد دیگر نام کرده دقاق اما دقاق خداوند خصومت باشد و پرخاش باشد و لیکن بکوشد
تا زشتیهای مردم را بپوشد و بصلاح باز آرد کلاه دوز اما کلاه دوز مردی بود که خدمت سلطان کند با شکوه و فروجاه
و لیکن حقیر بود سرکه فروش اما سرکه فروش مردی بود که راه دین به مردم نماید و از ضلالت دور کند و با مردم الفت کنند

نوحه کر

و حقی که بدو دهند به خداوند باز دهد نیکو معاملت بود و اگر بیند که سر و کشیدی اگر غایبی دارد باز آید و چشم بد
او روشن کند و شاد گردد و اما دیدن و یافتن همه حال مال بود بسیار دکان اما دکان مردی بود که کار مردمان بقرار
او بردست او گشاده گردد و مانند وکیل قاضی بود بزبان و حجت گرفتن رایض اما رایض و بیطال و خربنده
و اشتربان و یوزبان و بازدار و خمار فروش این همه بجواب خداوندان تدبیر باشند ردیکر اما رویکر
و حقه کر و آنکه غلاق کرایه کند همه بجواب خادمان و زنان باشند معلم اما معلم پیشوای قومی نادان باشند جا رج
پالیز بان اما پالیز بان و گرمابه بان مهتر سرای بود و ستر زبان باشد دیوارکر اما دیوارکر و گلکار و برزکر در
حال همه بجواب مردمانی باشند با فضل و رنج از مردم بردارند و کارهای مردم بصلاح آرند و بینی از مردم دور کنند
ایشان بر چیزها یار باشند گورکن اما گورکن و کاریز کن مردم مکار باشند چنانکه بدست ایشان کارها چیلت
برآید از هر نوع که باشد حلاج اما حلاج مردی قوی بود و از دون مردمان را کار گشاید نگارگر اما نگارگر خداوند نزکه و میراث
خوار باشند و اگر بیند که نگار کردی و مرده زنده کردی یا بنیاد کرد از آن پیشه حجام اما حجام و چک نویس و انک
موی گوسفند برد بجواب دیدن با نفع باشد و اندر کار خویش قوی شانه کر اما شانه کر با دیدار و انس بود و
مردم را از اندوه جدا کند و وام گزارد نباش اما نباش مردی طالب علم باشد و حلال خوار و چیزی که پنهان
باشد بکوشد تا آشکار اکند و اگر بیند که مردی را از جای بجای برد و دفن کرد خداوند مال بسیار بود در وی هیچ
خیری نبود سیم پالا اما سیم پالا و زر پالا مردمانی باشند که سخن بر وی گویند و گدا باشند و از مردمان در ها
خیر خواهند و لیکن با خیر و منفعت بوند جامه کیر اما جامه کیر همچون بود که از درهانان خواهند و باشد که روح بلید باشند
رواس اما رواس مردی با خطر و بزرگ بود صورت کر اما صورت کر مردی بود که بر خدای تعالی دروغ گوید مساح
اما مساح مردی بود که سفر بسیار کند و اگر بیند که جای مساحت کند سفر همی رود و اگر مساح با ساقی کند آن سفر او را

با سانی بود

باسانی بود پرده دار اما پرده دار مردی طماع بود که در وی هیچ تمام خیری نباشد جلاب اما جلاب همچنین بود خمار اما خمار مردی
بود که اندر و خیری نبود و جنگ جوی باشد به سخن و مال خلال اما خلال مبارک دست و مبارک پی و با نفع بود و مردم را
از وی راحت رسد شیر فروش اما شیر فروش همین بود قوله تعالی عصیر اگر بیند که همی عصیر فشارد خدمت کار
سلطان کرد و یا شراب دار کردد شیر فروش اما شیر فروش اگر از اصحاب سلطان باشد که بیند ولایت یابد و اگر بازرگان
بود مال یابد بسیار بی نگاه به ورسد سقا اما سقا مردی بود شریف جوان مرد پاک دین پرهیزکار بود و اگر بیند که مردمان
را همی آب دادی از کوزهٔ خویش مالی در خانهٔ خویش با منفعت و منت خرج کند زیرا که آب در کوزه مال جمع کرده
بود چون روشن و پاک بود و اگر تیره بود به خلاف این بود تره فروش اما تره فروش غم و آزادی و مصیبت بود و محنت
و اگر پس ما که بیند مروارید فروش اما مروارید فروش خداوند مال و فرزندان بسیار باشد و خداوند علم و دین است
جلاد اما جلاد مردی مکار و بزه کرد و بیداد کر باشد و مال مردم را هلاک کند بزاز اما بزاز خداوند دنیا و روز بهبیت
خداوند بزرگی و خطر باشد و چون بیند که درم همی شناسد سخنان باشد که در وی هیچ خیری نبود جز ملامت غلام و کنیزک
اما اگر بیند که غلام و کنیزک گشتی و از آن لون بلون دیگر شدی او را غم و اندوه رسد قوله تعالی و اگر بیند که غلام و کنیزک سبز و ختی
بهم غم و اندوه رسد و اگر بیند که یکی خریدی از ایشان بشارت و شادی بود و اگر بیند که زن را بفروخت از عملی
که دارد معزول شود یا مصیبتی رسد سخت بزرگ و اگر بیند که دست او چهار ستی بکار دنیا سخت مشغول کرده و اگر
خویشتن را دراز بیند نعمت این جهان بر وی بسیار کرده و حق گزارنده بود بهر دو جهان و اگر خویشتن را آنچه هست
درازتر بیند به مرادی که دارد به رسد و اگر خویشتن را قوی و بزرگ بیند کارش بالا گیرد و مال و جاه وی زیادت شود
و اگر بر خویشتن پرها بیند چون مرغان توانگر کردد و بهمه مرادها بیابد و اگر بر خویشتن دنب بیند چون ستوران نسلش
بسیار شود و فرزندان او میراث خورند و اگر از رودی یا از دریا یا به چاهی جهد اجلش نزدیک شده باشد

آله و **الباب خجاه و دويم الثاني المنون اندر ديدن آنچه دليل كند بر درازي عمر ملوك** و حالات ايشان

پرسيدند از استاد ابراهيم عبدالله الكرماني الجلالي كه كدام چيز است كه دليل بر درازي عمر ملوك و سعادت حال
ايشان و نيكوي و خوست ايشان گفت آب روشن سرد كه از حوضي يا از جوي و يا از زاويه يا از حبوه يا از
كوزه اين همه چون ملوك بيند دليل كند بر درازي عمر ايشان و اگر طعام فراوان بود همي دليل باشد و اگر سماور دران
بيند نردبان يا بر جاي بلند بر شد همه دليل عمر دراز بود هم از وي پرسيدند از بالا گرفتن كارها و سلامت او
چه بود و چيست كه دليل كند بر نيكوي حال ملوك و نزديكي خداي عز و جل گفت آنكه چون نماز كند روي سوي راست
قبله كند و دارد و تواضع در ركوع و سجود تمام بود و يا كراسه بدست دارد و قرآن خواند و يا پيغمبر را زرو د
دهد و يلنگ ردان را يا كسي را كه از اهل بيتي بود به ترتيب ياد كند و آنان كه مرده باشند نيك گويند و يا به
خواب بيند كه شادان بدندي و بروي سلام كردندي و سلام ايشان آن باشد كه او را بشارت د هند
زيرا كه ايشان بجاي كار استاندند و يا بيند كه از پيغمبر همي رفتي و از وي بر نگشتي آن همه دليل نيكوي باشد
دو جهاني و اگر بيند كه دست در رشته زده بودي يا رشته از بد خويش همي تافتي اين همه دليل نيكوي بو د
نزد خداي تعالي و اگر بيند كه با آدم عليه السلام عاصي گشتي دو شقاوت و هلاكت افتند اگر بيند بود نزديك
گشتي بخت و دولت شده بدو باز آيد و اگر غمناك باشد شاد گردد و اگر عيسي بيند مالش زياده گرد د
اما بزمان زن كار نكند و اگر بيند كه بملكي نزديكي كردي و يا نزديك شدي به مردي بزرگ يا رئيسان نترت گشته
و اگر از اهل مملكت بود مملكت يابد و جاه و عزت و هر كه خوابي بيند دليل مهتري بود و اونه از اهل و بيت آن
بود و اگر جاكر بيست آن خواب مهتر او را باشد و اگر فرزند است پدر او را باشد و اگر غلامست خواجه او را باشد
و اگر زنست شوهر او را باشد اما آنكس دران حال كه هست بزرگ شود و اما هر خوابي كه ملوك بيند اگر ياد دارند

آن بود كه در باب اسبان خويش تدبير دارند و چون خوابي بيند واجب بود تدبير آن را كردن و زود پرسيدن
تا بدان حقيقت آنچه كردن نيك بود بكنند تا عاقبت آن خواب و او را و رعيت او را نيك باشد **ديدن ابوبكر صديق**
رضي هر كه او را بخواب بيند دليل بود كه دران موضع مردمان صدقه و زكات نمي دهند و شرع را كاربند خويش نمي كنند و ليكن به
عاقبت توبه كنند و بخداي عز و جل باز گردند **ديدن عمر خطاب رضي الله** اگر او را بخواب بيند دليل بود كه اندران مواضع
داد و عدل و انصاف پديد آيد و جور و ستم برخيزد **ديدن عثمان بن عفان رضي الله** اگر او را بخواب بيند دليل كند
بر آنكه مردم آن مواضع حريص باشند بعلم خواندن و قرآن خواندن و بسيار خوانند و آموزند **ديدن امير المومنين**
هر كه او را بيند دران موضع عدل و انصاف پديد آيد و جور و ستم برخيزد و مردم رغبت نمايند بر تحصيل علم و علما و فقها
را عزت بيفزايد و اهل بدعت را خوار كردانند و جنگ گشتن بود اهل كفر و اهل بدعت را اما هر ملكي كه امير ان را كه مرده
باشد زنده بخواب بيند آن سيرت و طريقت كه او داشته بود آشكارا شود اگر عادل بود عدل و اگر ظالم بود جاير بود
الباب الثالث المنون اندر ديدن شمايل و تزويج و سور و مهماني و غيره اما شمايل بر خواب ديدن خواه بر جامه
خواه بر ديوار همه غم و اندوه بود و اما اگر نوشته بود و يا بيند به سياهي يا به سبزي نيك بود و اما به سبزي خير و بركت و ظفر يافتن
و مراد رسيدن بود و زردي بخواب بيماري و غم و اندوه و مصيبت بود و اما عروسي بخواب چون آواز مغني رقص و پاي
كوفتن و ناي زدن همه شادي و خرمي باشد اما ازين چيزها چيزي غم و اندوه باشد و مصيبت بود **مهماني** اما مهماني و ختنه
سور و تزويج و هر چه ابجار رقص و ناي زدن خرمي و شادي باشد و تزويج چون عروسي را همي بيند خير و بركت و شادي
بود و چون عروسي را بيند غم باشد و ختنه سور و سنت رسول بجاي آوردن بود و گفته كه ختنه كردن جدائي بود ميان مادر
و فرزند و خويشان و ليكن ميان مردم عوام الناس نيكو بود **الباب الرابع المنون اندر ديدن عبادت كردن و تسبيح**
و قرآن خواندن و نماز كردن و روزه داشتن و استغفار كردن **قرآن خواندن** اما قرآن خواندن امر و نهي است و مردمان است

و رياست و شرف و آن آيه كه همي خواند تعبير خواب آن باشد و تفسيرش بدو برسد **ركوع و سجود** فريضه گزاردن بوقت
اينجي بود طاعت كردن ايزد و عز و اسم گزاردن و خشوع و تواضع و بركت و فيروز و رحمت و الفت و محبت بود **نماز**
اگر بيند كه نماز همي كردي و روي به مشرق اگر مستور نباشد از قواعج و مشبه باقاري بود و اگر مستور نبود حج كند يا غزا و كار
كند كه ثواب آن برد و بيابد و اگر بيند كه نماز همي كردي روي بسوي شمال داشتي اين كس بدين جهودان ميل
كند و يا سفري كند كه هرگز بخانه خود باز نرسد و اگر بيند كه نماز بسوي جنوب روي همي كردي اين كس به كيش
ترسايان ميل كند و زود بميرد و اگر بيند كه چون نماز كردي بقبله خويش آورده بودي از همه بيمها ايمن گردد برا د
برسد و كارش تمام گردد **نماز شب** اما نماز شب كردن بخواب دليل سرور و نعمت باشد و نماز نشسته دليل بيماري
باشد و ليكن زود درست شود و دليل سفر هم باشد **قرآن** اما قرآن خواندن بخواب دليل سلامت و تن درستي و از
همه آفتها ايمن گشتن و توانگري بود و از پس درويشي و فرح باشد **اما روزه داشتن** اما روزه داشتن بخواب سلطنت
باشد كه بيابد و مرتبت و نعمت ظفرش بر دشمن و اما روزه گشادن از عمدا بيماري و مكروه سفر و اگر بقرا گشي بود روزي
حلال باشد و عابد و نيك مرد و صالح گردد **الباب الخامس المنون اندر ديدن زلزله و خسوف و در**
آتش افتادن و زن طلاق دادن **زلزله** اما زلزله و خسوف و مسخ ديدن بلا و محنت و سختي بود و زوال نعمت
و جهود و گبر و ترسا و سلطان بود كه بدان جاي آيد و بدان مقدار كه بيند و اگر بيند كه اندر گوري بودي و زلزله
بودي سلطان آن شهر و ناحيت را بيمي و فزعي بزرگ رسد و خداي تعالي نگاه دارد و فرح يابد **طلاق** اما اگر ديد كه زن
را طلاق داد از ان عمل كه باشدش معزول گردد يا اندر تجارتي زيان كند و يا روزي برو تنگ شود و اگر بيند كه زن
طلاق داده را به خويشتن باز دارد عمل كه از دست شده باز آيد **خلع** اما خلع كردن بخواب نيك بود **سيل**
اما سيل ديدن بخواب دشمني بود بزرگ و ستم كار يا كسي كه او را حرد نبود و عاقبت نكرد و اگر بيند كه اندر سيل

افتادي و يا سيل او را در ربودي اندر بلا و سختي افتند **اندر چاه افتادن** اما اندر چاه افتادن اندر مكر افتادن
بود **آتش** اما اندر آتش افتادن و يا بيند كه آتش اندر كسي افتد حرب و جور سلطان و مصيبت و رنج افتادن
بود **آشنا** اما آشنا كردن بخواب تدبير كردن بود اندر كارها و وصيت و توانگري **غرقه شدن** اما غرقه شدن روشن
اندر خواب نيكو بود اندر دو جهان و اين كس كه بيند كه اندر آب غرقه شدي به مهتري بزرگ پيوند كند و از او مال
بسيار يابد و اگر آب تيره باشد مال مال حرام باشد و يا سلطان ستمكار پيوند د يا بد ديني صحبت كند **الباب**
المنون و السادس اندر ديدن گبر و ترسا و جهود و كليسا و كنشت **ترسا** اگر بخواب ترسايي بيند كه او را
نشناسد و نام او نداند نام او از نصرت مشتق است اين كس با كسي خصومت كند و ظفر او را باشد **جهود**
اما جهود بخواب مردي ضعيف باشد به يهود ات هدي مشتق است اگر با دو يا يكي هم خصومت كند ظفر او را باشد اگر بيند
كه چيزي از مشكل بروي ظاهر گردد و شده مخالف دين دست يابد **كنشت** اما كنشت و كليسا جايگاه عبادت و پرستش
بود و ديدن آن بخواب مستور باشد خير و بركت بود و اگر نه مستور بود جايگاه فساد و فتنت بود **سكره و كوزه و سبو**
اما سكره و كوزه و سبو ديدن همه خادمان باشند كه همواره خدمت كنند و از خدمت ايشان چاره نبود و ايشان
قوام دين باشند اما ديه زن باشد و كنيزك و عمر دراز و مال منفعت و خير و بركت بسيار از ايشان **جاروب**
اما جاروب جمله خادمان خانه باشند و تيره گويند فشال بود اما هر چه اين چنين تماشها ديده شود همه خادمات
كاران خانه باشند چون زن و كنيزك و غلام و چاكر و پيش كار و آنچه بدين ماند و هر چه در خيرها زيادت و نقصان
بيند بديشان باز گردد **الباب الثامن المنون اندر ديدن اسبان و اشتران و استران و آلت ايشان**
اسب اگر بيند كه بر اسبي نشسته بودي رياضت داده و خوش رفتي دليل عز و مرتبت بود و رياست و جاه و
زينت ميان مردمان اگر بيند كه بر اسبي نشسته بودي دراز دم تبع اهل و بيت او بسيار گردد و اما دم همه

ستوران تیغ بود و اصل و هیبت و اگر بیند که بر راهوار نشسته بودی و میان آسمان و زمین همی پرید ازو شرف
یابد و اندر دین و دنیا باشد که سفری کند به آسانی و منفعت و اگر بیند که از اسب بیفتادی از شرف و مرتبت
بیفتد و از عمل معزول گردد و اگر بیند که اسب او را لگد زد هم عزل بود و اگر او خود از اسب فرود آمد هم چنین
بود اما سلیم و تر و اگر اسب بدست نگاه داشت به عمل باز رسد **مادیان** اما اسب مادیان زن باشد و اگر بیند که
با مادیان بر نشسته بودی زنی شریفه بزنی کند و اگر بیند که اسبش بمردی یا بدزدیدند یا گم شد با زن جنگ کند
و باشد که میان ایشان جدای افتد و عیش ایشان ناخوش گردد و اگر بیند که گوشت اسب همی خوردی مال
یابد از جهت مهتران و با ایشان دوستی کند و اگر بیند که بر اسب یا بر استری نشسته بودی و خوش همی رفتی
بخت و دولت با وی موافقت کند و نیز گویند که زن بود و اگر بیند که شیر اسب خوردی او را دولت آید و از
مال سلطان بهره یابد و هم چنین از مال زن **خنک اسب** خنک اسب صلاح دین و دنیا باشد **سیاه** سیاه مهتری
و دولت و سلطنت بود **کمیت** کمیت قوت و سلطنت و مراد یافتن بود **اشکر** اما اشکر سلاح دین و دنیا
بود و روان در کارها **بور** اما اسب بور هم چنین بود و اگر بیند که اسبی خریدی ترکی کند از نژاد بزرگ چنانکه او ازان
مهتر گردد و اگر بیند که بر اسب رواق نشسته بود یا همه آلتها صلاح و زین و لگام و غیره کارش روان گردد هم
چنانکه آن اسب و اگر بیند که اسبی او را بخشیدند اگر تر باشد دولت و ریاست و حمل باشد و اگر مادیان
بود او را کنیزک بخشند یا به خود **استر** اما استر معیشت طلب کردن بود و استر بی پالان مردی مجهول
غریب باشد و استر ماده زن بود و اگر بیند که استری خریدی زنی مبارک بزنی کند یا بدین صفت کنیزکی خرد
و اگر بیند که بر استری نشست سفری کند یا زنی نازاینده بزنی کند و عمرش دراز گردد و اگر بیند که استری اندر
خانهٔ او آمدی مردی غریب بود که در خانهٔ او آید و پشیمان کند **خر** اما اگر بیند که بر خری پالانی دار نشسته بودی

وبه مراد همی رفتی

به مراد همی رفتی و فرمان بردار بودی آن بخت و دولت بود که او را مسخر گردد و دلیل بود که به مراد خویش رسد و کارش
بالا گیرد و از همه غمها فرج یابد و اگر خری ماده بود بهتر بود و باشد که زنی مبارک باشد که بزنی کند و کار او به سبب
آن زن بالا گیرد و اگر درویش بود توانگر گردد و دولت بدو باز آید و اگر بیند که خر او کم شد یا بدزدیدند تنود تا ل
و از کارش شوریده گردد و نقصان پذیرد و اگر بیند که کسی خری او را بخشید کار او زود نیکو شود و دولت او باز آید
و اگر بیند که خر او بمرد به بدان مانند و نیز باشد که او خود بمیرد و اگر بیند که او خر کرهٔ خرید بینده خرد که او را از آن
نیکوی باشد و بروی مبارک آید و اگر بیند که گوشت خر همی خوردی از میراث زن مال یابد و اگر بیند که کلوی خر
بکارت بیرون اندر تن و معیشت خود فساد کند و اگر بیند که خر او در زیر او بمردی و او از خر بیفتادی دلیل
بود بر مرگ و زود توبه باید کرد دیا درویش گردد و اگر در میان مردمان خر بیفتند آن درد او بر خلق آشکارا
گردد و اگر بیند که شیر خر خوردی بیمار گردد و اگر بیند که از خر بیفتادی یا خود را بیفکندی یا فرود آمدی کاری طلب
کند و نیابد و اگر بیند که بر خر نشسته بودی و آن خر را نمی دیدی حالی کرد آید دش که آب و آتش نخورد و اگر بیند که آن خر
یک چشم داشتی و ضعیف و معیشت بروی تنگ شود و اگر بیند که خر استر گردد معیشت او از سفر بود **سلطان**
اما اگر بیند که با سلطان مکاشفت کند این کس از جهت سلطان ایمن باشد و اگر بیند که از سلطان عطا یافت
عطای سلطان باشد بهر رویا خداوند خواب را و اگر بیند که سلطانی بقهر در شهری یا در مملکتی آمد آن شهر و آن
مملکت را ذل و خواری رسد و هر که بیند که او را امیری کشتی بزرگی یابد و او را مطیع باشد **وزیر** اما وزیر دستور
باشد بخواب دیدن نیک بود و اگر بیند که او وزیرستی و یا وزیری را بیند و اگر از اهل آن نیست پایگاه یابد چون
پایگاه وزیران و اگر از اهل آن نیست محتاج گردد بکسی که با وی مشورت کند **حاجب** و اما اگر حاجبی را بیند که با او سخن
گفتی بزرگی و دولت و مقدم گردد **سرهنگ** اما اگر خود را سرهنگ بیند و یا خود را همی سرهنگی بیند کار او بالا گیرد و هر که خویشتن

را چون لشکریان بیند کارهای خویش جمع کند **ندیم** اما اگر بیند که ندیم بودی و یا ندیم بیند بدین کس روزی فراخ گردد و
مؤدب اما اگر کسی خود را مؤدب بیند و یا مؤدبی را بیند احوال او متلون گردد **معلم** اما اگر کسی خود را معلم بیند و یا معلمی بیند
بر قوم و جهال مهتری یابد بروج بیند ولی کارش قبول گردد **منجم** اما اگر کسی خود را منجم بیند و یا منجمی را بیند این کس اندر اندیشه افتد
معبر اما اگر کسی خود را معبر بیند و یا معبری را بیند کارهای وی گشاده گردد **شاعر** اما اگر خود را شاعر بیند این کس میان مردم
دروغ زن شود **کاهن و جادو** اما اگر خود را کاهن و جادو بیند و یا خود را جادو بیند بر فتنه و بلا افتد **اسطرلاب** اما اسطرلاب
و دلی تو باشد هر که بیند که اسطرلاب یافت یا بدست داشت یا مردی از اصحاب سلطان صحبت کند و دوستی گیرد
چنانکه آن مرد معتمد باشد یا عادل باشد چنان که مردم بقول او اعتماد کنند **پلیدی** اما اگر بدست یا بر جامهٔ خود
پلیدی بیند کارش گشاده گردد و مالش بسیار شود و دینش درست باشد **روغن** اما اگر بیند که روغن بر سر کرد
و اندر چشم او شد عیش بروی تنگ گردد و اگر بیند که روغن گاو خورد توانگر گردد و از دردها شفا یابد و همه روغنها
بخواب مال باشد خاصه کسی را که در خوردن عادت دارد و اگر بیند که بر جامهٔ او بریخت او را غمی رسد یا بروی
دروغی گویند و اگر بیند که چیزی زرد بود که بر جامهٔ او بریخت بیمار گردد و اگر بیند که چیزی سرخ بیالود او را زیانی و غمی
رسد و اگر بیند که جامهٔ وی به چیزی سیاه آلوده شد و اگر سلطان بود او را قوت و منفعت بود و اگر رعیت بود او را
غم رسد و اگر بیند که جامهٔ او به چیزی کبود بیالود اگر صومعیت یا حاجی و یا مسافر نیکوی دیگر کسان را همه نصیب
بود و اگر بیند که جامهٔ او به چیزی سفید بیالود بروی دروغی گویند و اگر بیند که خود بریده در دست داشتی و یا
نهادی و در دست شدی این کس اندر سبیل حق و جل شهید گردد اگر بخواب خویشتن را انجم تاک بیند که یاد کرانی
در گردن داشتی آن بار عیال باشد و یا غمی رسد و اگر بیند که گوشت خود همی خوردی این کس امیری و دولت
یابد **خوابهای مقلوب** اما خوابهای مقلوب چنانست که یکی بخواب دید که سر خود بر شتهٔ سیاه بستی و بسمل کردی ابن سیرین

را گفتند جواب

امرف از نیکی او مرد چه رنج یا راحت و گروهی دگر گویند که اورمزد اهرمن را بداد تا از نیکی و
بدی در هم آمیزد و هم چیزها از رنگ رنگ در وجود می آید و گروهی دگر گویند که اهرمن فرشته ای معرب
بود به سبب نافرمانی که کرد شانه لعنت شد درین معنی سخن بسیار است رفتیم با سر
حکایت خویش یعنی رستان و مستان را هفتگانه که در کوه و در سپهر بسته اند و تمام برج
برج و انگیش و ترمد و خشم و بیج و پشر و اورمزدی از این هفت گانه را دوست کرد در
آورده است و نام هورمزدی کرده تا بدی کم تواند کردن کیوان و هورمزد و بهرام و ناهید و
تیر و ماه چون این کارها راست آمد سپهر بگشت و خورشید و ماه و ستارگان بر آمدن
و شدن آغاز کردند و ساعات و روز و شب و سال و ماه پیدا و هندگان پدید آمدند درین
معنی سخن بسیار است پس از سال مردم بودند و دیو نیز آشکارا بود و جنگ مردم با دیو بودی و
درین چند چیزهای اورمزدی است و چند اهرمن و کالبد و آتش و آب و باد و خاک و دیگر و انشت
و هوش است و بوی است و خرد است و دیگر ادیش پنجگانه بصر و شم و ذوق لمس است
اگر کسی گوید که این همه از روانست نه جانست انکه بسیار کس است که گنگ باشد یا کر باشد
یا لنگ باشد و اگر گویند که چون رواق این ساز و برگ ها ندارد چه تواند کرد که نه جانست که می بینیم
که آتش دهن ندارد خورشش می خورد دست ندارد کار خود میکند پا ندارد چنانکه هیزم بر دنی از جوی
هیزم برود چشم ندارد این بسبب را گفته آمد که دانیم که با این همه ساز و برگ جایا داده است پیدا
نفرا او چیزی نباشیم و با این همه گوهری که با یکدیگر داریم چون چیزها اورمزدی یاد کردیم و چیزهای اهرمنی
نیز یاد کنیم تا بدانید آز و نیاز و رشک و کین و ورن و دروغ و خشم و اگر دیوان کالبد

داشتندي طبایع جهار کونه بود بدی آن سبب را که قوت اهریمنی با ف دیوان ملکی میرسید و ایشان را نو نو بدي در جهان میرسانند تا قوت اهریمنی نقصان مي شود و بدي اهرمن کم میشود تا قیامت را همه بدي وي بکاهد و نیست شود و دیگر مردم ایام پیش بر راه راست مي رفتند و دیوان می زدند تا بدان وقت که پادشاهي به جمشید رسید ششصد و شانزده سال و شش ماه پادشاهی راند و خشم دیو بروي راه یافت و بخدایی دعوي کرد و ضحاک تازي او را بگرفت و بکشت و خود بدش پادشاهي نشست و هزار سال کم یکروز پادشاهی راند و دیو و مردم را بهم آمیخته و بسیاري جادوبي در جهان آشکارا کرد تا بدان وقت که فریدون آبتیان بیامد و او را بدماوند کوه برد و به بست د هاک یعنی ده عیب بزرگ اکنون ضحاک مي خوانند و بعد از آن درمیان مردم جنگ و عداوت بدید آمد زیرا که بیدي مردم با دیو آمیخته شده بودند که کم راهي دیده بودند پس فریدون جهد میکرد تا مردم بار راه راست مي خواند چون افراسیاب از نژاد او برآمد جنگ و آشوب زیادت شد چون کیخسرو بدید آمد جهان را از بدي پاک کرد و بعد از آن زرتشت پیغمبر آمد و اوستا و زند و پازند بیاورد و گشتاسب شاه از و دین قبول کرد و در جهان روا کرد و چهار یکی از مردم جهان دین زرتشت قبول کردند سیصد سال کار دین داران بر روز بهتر بود و بعد از آن اسکندر رومي بیامد و دیگر باره گفت و گوی زیادت شد بعد از آن اردشیر بابکان آمد و آن گفت و گوي گم کرد و تا پانصد سال برآمد و بعد از آن لشکر عرب بجنبید و جمله را زیر دست کرد و کار دار آن هر روز ضعیف ترست تا آن وقت که بهرام ورجاوند بیاید و آن تخت ساسان بگیرد و اوشیدر بامي بیاید و اوستا و زند یک نسک زیادت از آن که زرتشت آورده بود بیاورد و بهرام ورجاوند روا کند و آن سه بهره که در روزگار زرتشت پذیرفته اند سه یکی زیادت

دین قبول کنند

دین قبول کنند و چهار صد سال زیادت و روا باشد دیگر باره گفت و گوی با دیدار آید درین معنی سخن بسیار ست دیگر باره اوشیدر ماه ایدون گفت و گوی از جهان مردم برگیرد و یک نسک اوستا و زند زیادت تر از اوشیدر بامي بیاورد و در جهان روا کند از مردمي که بي دین باشند نیمه زیادت دین قبول کنند و دیگر باره زمانه بدي در آید و هم بگذرد و بعد از آن سیاسیوش پر فره بیاید و یک نسک و اوستا و زند زیادت از اوشیدر ماه بیاورد همه جهانیان دین او قبول کنند و گفت و گوي از جهان برخیزد و پنجاه و هفت سال بر آید رستاخیز تن پسین باشد درین معنی سخن بسیار ست کوتاه گرفتیم تا خواننده را ملال نگیرد آمدیم با سر حکایت خویش دیگر آنکه میگویند که کسی را بکشند یا بمیرد باد او با باد پیوسته شد و خاک او با خاک پیوسته شد و آب او با آب پیوسته شد و آتش او با آتش پیوسته شد و روان و بوي و اوش هر سه یکی شوند و یا فروهر پیوندند و همه یکی شوند و اگر گناه زیادت کرده بود عقوبت دهندش و اگر مزد زیادت کرده بود بهشت رسانندش و دیوان که با این شخص بوده باشند همه فرسوده باشند بجهت عقوبت کشیده باشند و اردیبهشت امشاسفند میانجی بود و نگزارد که عقوبت زیادت دهندش و اگر بهشتي بود بهشت و اگر گروتمانی بود بگروتمان و اگر همستانی بود بهمستان برندش تا رستاخیز انجا باشد درین معنی سخن بسیار ست در وقت رستاخیز دیوان سوده باشند و از بدي نیست کشته باشند بسبب آنکه مردم عقوبت کشیده بودند اکنون بباید دانستن را این همه گفت و گوي و جنگ و عداوت و کشش و کوشش با یکدیگر بیماري و تباهي که بمردم رسد ویراني جهان و مردم نیک در بلا افتادن و درویشی و بیچارگی و زخم و زندان و دروغ زني بکار خدای

و ناسپاسی و تیوتی خواري و بلاهای که در جهان است از کجاست و از کجا می آید و اگر گویند که از فعل ابلیس نیست بگویند که فعل کیست و این همه مخالفت که در میان مذهبهاست که بسیار چیزهاست که ما بمزد عظیم داریم و شما بگناه عظیم دارید و بسیار چیزها ست که ما بگناه عظیم داریم و شما بمزد عظیم دارید پس چون میگویید که این همه بدیها فعل ابلیس نیست اگر گوید که فعل ایزد تعالی است این همه بدي و دروغ زني و گفت و گوی در میان مذهبها و میان مردمان چون میگویید که خدای کریم و رحیم است پس این نه از سر کریمی و رحیمی بود در میان مردم و مذهبها خلاق باشد پس ما روا نداریم بر خدای تعالی این همه ظلم و ستم کاري هر که گوید که این همه از خدای تعالی بود نشاید گفتن چرا زیرا که خدای کریم و رحیم است پس که در میان مردم چنین گفت و گوی خیزد پس آن از سر کریمی و رحیمی نبود و بي شفقتي میان پدر و پسر این همه که یاد کرده ایم از سر نارحیمی بود نه از سر رحیمی اگر چنین است به پیغمبر چه حاجت است چون این همه بیچارگان تلخي چشیدند است و دیگر حیله مردم امید میدارند که چون رستاخیز شود ایزد تعالی نیکوکاران را بهشت جای دهد و بدکاران را عقوبت دهند پس بباید دانستن که ایزد تعالی از جوهر خویش به نه گردد چون ما گونه بگونه می کردیم و تعلیم نیک و بدي پذیریم پس از بیچاره کی ایزد بدو بلاي رساند و کسی حکم ایزد تعالی نتواند گردانیدن جز آنک اندازه ایزد تعالی است پس چون بی حکم او هیچ کاري نمي توان کردن و بي تقدیر او هیچ چیز نمي جنبد بي تقدیر او بهشت و دوزخ نمي توان کردن پس یکی را بهشت برد و یکی را بدوزخ پس ما را چه امید ست که بخویشتن هیچ

چیز نمی توان کردن

چیز نمي توانیم کردن پس چون توانیم دانستن که ما چه خواهیم کردن پس اگر ایزد تعالي فرمود که بد میکنید و نیکي مکنید اگر بر دست شخصي بدي تقدیر بود انکس آن بدي چون با نیکوهی کردانند اگر بگرداند نتواند گردانیدن چه ازان سبب که شما میگویید که حکم تقدیر نتواند گردانیدن پس اگر کسی آن بدي بکرد ایزد تعالی وي را بدوزخ عقوبت دهد پس آن نه از سر رحیمی باشد بدان سبب که رحیمي آن بود که بر بیچاره رحمت کند و اگر گوید که این همه بفرمان ایزد تعالی است هر چه خواهد کند بحکم او بی حکم او نیکی و بدي نمي توان کردن پس هر کس هر کار که کند از نیک و بد همه بفرمان ایزد تعالی است چون این سخن درست شود به پیغمبر حاجت نباشد و اگر گوید که ایزد تعالی مردم را کام آزاد آفرید و مردم کنند بي رضاي ایزد تعالی پس حکم ایزد تعالی کار نیک و بد مي توان کردن پس بي تقدیر بود و در باب دیگر در تابستان باندک چیزی زندگاني مي توان کردن چرا زیرا که اگر کسی برگ زمستان دارد خرم تر باشد نیز در وقت آنک اگر کسی مزدي دارد هم خرم تر باشد
فصل فصل زمستان را مانند کرده اند بآن جهان چرا زیرا که اگر کسی در تابستان برگ زمستان نهاده باشد و او را آسان تر باشد اگر کسی مزدي باشدش بدوزخ نرسد فصل
فصل بهار مانند کرده اند برستاخیز چرا زیرا که در بهار همه مردم خرم باشند بسبب آنکه آن ست که اگر کسی نعمتي دارد در رسیده بود و اگر کسی چیزي ندارد از آن رنج زمستان برسته باشد در رستاخیز هم اگر کسي مزدي کرده باشد پاداشن یابد و اگر گناهي کرده بود از رنج پرسته باشد معني دیگر در باب مردم که بچه مانند کرده اند بگیتي چرا زیرا که مردم از همه چیزهاي گیتي تمونی دارند اول گیتي را و اوست را مانند کرده اند به دو چشم و دو ماه ماه مانند کرده اند

به دندان ⁂ روز آمدن و روز شدن را مانند کرده اند [illegible] سپهر را مانند کرده اند به [illegible] که میگردد ⁂ و زمین را مانند کرده اند [illegible] وکوه را مانند کرده اند به [illegible] و آب را مانند کرده اند به [illegible] نباتها را مانند کرده اند به [illegible] و اسمان را مانند کرده اند به [illegible] و همچنین که گیتی و مردم یادکرده آمد اورمزد را و گیتی را گفته است چه هرچه در اورمزد ست در گیتی نمونی هم چنانست که یک شخص در جم گیتی خردست و گیتی در جم اورمزد خردست و این که میگوینه که هفت آسمان و هفت زمین است در اوستا چنین گفته است که یکی آب و یکی دوم آسمان و سیم زمین و چهارم نبات و پنجم گوسفند سرده و ششم مردم و هفتم آتش و هفت آسمان که میگوید یکی بادپایه یکی سپهرپایه یکی ستاره پایه یکی ماه پایه یکی خورشیدپایه [illegible] یکی انغر روشنی یکی بینش و او شنی و تن مردم بنکه است مغز استخوان و استخوان و رگ و پی و گوشت و پوست و موی چنینه آتش که میگوینه یکی آتشست که بر بادست هیچ چیزی نخورد یکی دیگر در تن جانورانست همه چیزها خورد سه دیگر در نباتهاست آب خورد هیچ چیز دیگر نخورد چهارم آنستا که در پیش ماست جز از آب همه چیزی خورد پنجم انکه پرسیدی در رستاخیز چون آتش در تن ما نباشد بی خورشن چون تواند بود

جواب معلوم است که خورشید از همه آتشها گرم ترست و بیاخورشن است بسبب آنست که دیو و دروج ندارد پس معلوم است که خورشن دیو می خورد که گفته آمد چند دروج با تن مردم همه چند و دیگر که پرسیدی که خورشن نباشد چه خوشی باشد بباید دانستن

که چون دروج آز و نیاز [catchword]

که چون دروج آز و نیاز نباشد بخورشن چه حاجت باشد و چون دروج گرما نباشد به سایه چه حاجت باشد چون دروج سرما نباشد به آتش چه حاجت باشد و چون دروج درن نباشد به زن چه حاجت باشد همه آنست که از دروجی پناه با



[illegible] دیوان و دروجان بیشتر صد یگر کرند و چون دروج سرما گرما را بزنند و آتش آن خوشتر [illegible] باید که چون سیر شویم دگر نباید معلوم خورشن آن وقت بکار آید که گرسنه باشیم [illegible] هیچ چیز نتوانیم خورد و چون از خوردنیها [illegible] خورد نه کام آن خوردنی با همه نه ناخوشی باز درجی دگر می بریم و یکدگر را بزنند چه که هرچه پیش ما باشد است که آرزوی وآن وقت که سیر خورسند شویم دیگر کرد و چون سرما [illegible] تمام در پوشد و چون نزدیک آتش شود و بنشیند و چون از اندازه درگزرد نه ناخوشی باز کردیم چون درن و نزبیدار وی را رنجاند چون بازن کرد آید چون از اندازه درگزرد جائی سخن گفتن تریت خوشی گیتی همه بدین جملت است و ناخوشی هم گزرته است پس خوشی طلب می باید کرد که هر چند بیش باشد بیش باید نه هر چند بیش باشد کم باید و خوشی آنست که خدای را بشناسند و دینش قبول کنند و فرمانش بجای آورند و روان را بپرورانند و بدانند که آفریدکار یکی است و دینش یکی نه آفریدکار باطل شود نه دینش و راه یکی است و بیراه بسیار و آفریدکار یکی است و هر گروهی بر گونه دگر خواستند اول از بهدینان باز گوییم زراتشتیان یزدان را بزرگوار داشتند و هست و بخشند نامش نخواستند

آفریدکار و دین حق که اگر یزدان و امشاسفندان و جمله روحانی آن کرد آیند بیاری زمان یک دانه کاه پس در وجود نتوانند آوردن چه بروزکار در وجود آید روزکاررا بان نوشته ایم که بسیار کس بود که نداند که روز زمان است دین بروزکار توان آموخت و ادب بروزکار نتوان آموخت و پیشه بروزکار توان آموخت و زرع و باغ بروزکار توان ساخت و دارو درخت بروز کار [illegible] بروید و بر دهد هر صنعتها بروزکار توان آموخت وجود همه چیزها بروز کار تمام شود نتوان گفت که آفریدکاری بود که روزکار نبود و اگر کسی گوید که روزکار شب و روزست باید دانستن که بسیاری بوده که روز و شب نبوده است و زمان بوده است اهرمن نیز هر گوهی تباهی خواستند و بدی از وی شناسند و بیاری زمان هیچ چیزی نتواند کرد شگفت کاری است که بدین شمار بدکرداری باشند و ناشایست که وی را بد کردار خواستند و عجب تر انکه فرمان چنانست که بدی کنند که بسوی آن بدی که کنید قصاص فرمایم و عقوبت روان را باشد پیش از رستاخیز و دیگر مذهبها گویند که کسی که بمیرد اگر گناهی دارد رنج و عقوبت می کشد تا قیامت و در قیامت چون بر انگیزند کسی که گناهی دارد در دوزخ کنند و هرکه مزدی دارد در بهشت کنند و هر گروهی که میگویند که بهشتی ماییم و دیگر گروه میگویند که هر چند وقت آدمی دگر باشند و قیامتی دگر چنین است که شما با خویشتن نهاده اید که نفس از تنی بتنی در تنی دیگر شود و رنج و آسایش همه درین جهان است و آن جهان

دوری ونزدیکی [catchword]

دوری و نزدیکی است و در هر ستی معنی گفته اند و ما می بینیم که درین جهان چند جهات ها با دیدار شاید کردن و بر روی زمین چند گونه جانورند بخورشن و پوشش و اندر آب نیز می بینیم که چند گونه جانورند که بر آب زندگانی می تواند کرد و بر خشکی نتوانند کرد و جانورست که بر خشکی زندگانی تواند کرد و در آب نتواند کرد و جانورست که در آب و خشکی هردو زندگانی تواند کرد و بر بالای ما ستاره و ماه و خورشید می بینیم که هر یکی شکل دیگر دارند که هم درین جهان است یکی بر بالا ترند و این جهان بزرگوار جائیست و گروهی تمائی می خوانند و گروهی میگویند که میانجی باید که بگویند که کدام حقیقتست و کدام باطل این راست است بسبب انکه گفتی که کتابی در دست دارد و چشم روشن بر پیم مردمان دگر تا میان چشم وی کتاب میانجی نباشد آن کتاب را نشاید خواندن و میانجی روشنایی است بسبب انکه در تاریکی کتاب نتوانند شاید خواندن پس چون میان کتاب خواندن میانجی می باید در مذهب و راه حق هم میانجی می باید چون جهودان گویند میانجی الوفق است و ترسا گوید که میانجی ما کشیا است و مسلمانان گویند که میانجی ما امام است و رفیعان گویند میانجی ما محق زمانی است و ما زرتشتیان گوییم که میانجی گوینی ما را کسی باید بخرد بزرگ و به حمت بلند و بروان روشن و از جهانیان بزرتر در انصاف دادن از همه کس با انصاف تر و در وقت میانجی گری آفریدکار را نکرد پس با این همه همت بلندی و پرهیزی بوی بگروند و بهری نه و چون دوران اهرمن در آید آن نیز که بگرویده باشد دست از فرمان باز دارند هر که انصاف خواهد دادن بداند که چنین است که گفتیم تا پنجاه و هفت سال بدامن قیامت مانده هم چنین خواهد بود دینی تا پنجاه و هفت سال مانده بود برستاخیز و دران پنجاه و هفت سال اهرمن را از مرگ کردار

چندان داشته بود که با کم راه کردن مردم نپردازد و هم دران کار سلامتش شود و همه کس به جور او پرهد
در معنی چهار فصل سال مانده کرده اند تابستان مانده کرده اند بر این جهان چرا زیرا که اگر خواهند
بتوانند کرد امروز گردش و احوال دیگر گونه کرده است جواز موبدان و خردمندان کمتر کسی مانده اند و ایشان
دیدم اصل دین به پیدا کردن تا هر کسی سخنی از جماعتی که نه بر دین باشند بشنود و دین دوستی
در دل او باطل نگردد و از راه استوی بد روندی رها نکنند و از خدای تعالی رستگاری خواهند که این
گیتی پتیاره اند ناگاه خواهد گذشت موبدان موبد گفت یزدانی و اشا سپندانی میگویند نام
هم کار آنست و نام خدای ایزد است صفت اورمزد را هیچ کس تغییر نتواند گفت اورمزد پاک صفت
است ادیژه و نیکی و روشنایی باشد که با او هیچ بدی و تاریکی نیامیزد و قومی که مخالفان دین
بهی اند با ما درین مسئله خلاف میکنند و میگویند که نیکی و بدی هر دو از خدا است و زرادشت اسفنتمان
دروغ و خیانت و جمله ستمکاری و مکر بر ذات خدای تعالی روا داشته است پس ما را جواب
مخالفان دین بباید گفت و گوییم چون ما را بر کتاب شما و شما را بر کتاب ما اعتماد نیست
روشن کردن اصل دین بهی جز دلیل برهان معقول دست ندهد و شما را با ما درین مسئله خلاف نیست
که خدای شناسی بعقل باید کرد **جواب** چون دنیا و هر چه در او است پذیرنده کون و فساد اند هر
آینه معلول باشند معلول خدائی را نشاید چون این تحقیقات موجودات درست شد که خدای نیستند
آفریده خدای توانند بودن آفریده را از آفریدگار چاره نیست پس واجب کند که خصم گوید که گویند
که آفریدگاری باید خواست که آفریدگاری هست و آن آفریدگار را ایزد تعالی است پس ما گوییم که
آفریدگاری هست و آن آفریدگاری ایزد تعالی است که شما صانع عالم خوانید چیزی هست که از هم شی

بروی افتند یا نه اگر گویند که نیستی نفی باشد پیش ازین درست کرده ایم که عالم را آفریدگاری هست
پس لازم آید که گویند شی است چون شی گفته شد گوییم آن چه چیز است و اگر گویند که شی را
کالاشیا گوییم که همه چیز چنین است که حیوان مانند نبات نیست و نبات مانند گوهر نیست
و آتش مانند نبات نیست و باد مانند خاک نیست و ما هر یکی بذات خود چیزی اند و اگر گویند
که آن چیز را هیچ صفت و نعت و ذات نیست و شکل نهاده اند او را این سخن محال مستقل باشد خردمند ان
بسند نداین و اجه که خدای شناسی بعقل توان کرد و بروی محبت شود و چون درست کردیم که آفریدگار
کار گیتی نفی است آن شی هر آینه موجود یعنی موصوف باشد بنزدیک علمای عالم درست شد که صانع
جسم نشاید یعنی تنومند معلوم شد که این شی آنچه بسیط نتواند بود چنانچه که جان است و عقل است و نور است
انجام شی در لا کالاشیا درست می شود بسبب آنکه نور مانند عقل نیست و عقل جان نیست و جان مانند
یا نیز خدای تعالی پس ذات خدای تبارک تعالی و اگر موصوف نبود صفت نفی بودن اثبات لازم آمد
موصوف باشد جسم نباشد هر آینه بسیطی تواند بود برهان معقول درست است که از یک بسایط گوی
دو فعل لازم نیاید اجتماع ضدین بر بسیطی محال بود چنانکه از آفتاب روشنی و تیرگی و از آتش گرمی و
سردی و از آب خشکی و تری پس صفت اورمزد را زرادشت گفته است درست شد و هیچ شبهت
نماند که چیست **در اول این سئیل** که برهان معقول مزید بیاورده ایم آن درست کرده ایم که صانع عالم
شاید که بسایط باشد ما را تقدمه دیگر احسان می آید که قانون معقول از آن است که مجموع سخن
حکم نتوان گفت که انچه عجب است پس می بینیم که بمعقول درست است **مثلا** دیواری از گل و خشت
ظاهر احوال باشد که گویند که این دیوار از چوب سیاه است یا زرهی آهنین است شاید محال باشد

که گویند ابریشم است و ما برای العین می بینیم که در عالم روشنایی و تاریکی هر دو هست و نیکی و بدی
هر دو هست و دروغ و راست هر دو هست شکسته و درست هر دو هست و ... کانی و مرگ این همه
مخالفت یکدگر کنند چون درست کرده ایم که از یک جوهر بسیط در فعل در وجود نتوانند آمدن جمله او
صانع نکوهیده افعال بود خصایل ناستوده هیچکس بر ایزد تعالی روا نداشته است می باید که بدانیم که این
همه که میکنند از کجا می آید اگر خصم گوید که هر یکی بذات خویش پدیداری آیند و به آفریدگار محتاج نیست و آن
دو نوع خالی نبود و یا هر یکی ازین پدید آمده کان خدای باشند که بخواست خویش ظاهر میگردند و باز بارادت
خویش پنهان میگردند می شوند یا مکر خدای تعالی چنانست که بخواست و ارادت او افعال و اقوال در
اشیا پدید می آید و نیست میشود و این هر دو نوع محال است از بهر آنکه ایشان عجب ... بر آفرید
آنکه کار روا نبود این دلیل عجب است که زرادشت اسفنتمان میگوید که این افعال اهرمن است
که ایزد تعالی هر بدی و نیستی دوا و دوری به انجام او باز گذاشته است تا رستاخیز که جهان جهانیان
باشند او نشانه لعنت خواهد بودن چون در رستاخیز آید اهرمن هلاک شود و به بدیهای خویش
نیست شود و نیاوت پدید آید و بعد از آن مرگ و پیری و نیازمندی و خیانت و دروغ در عالم
نماند پس علمای اسلام با ما درین مسئله خلاف کردن و میگویند که چون حال برین جمله باشد شما
دو آفریدگار روا میدارید و ما میگوییم که آفریدگار ایزد است اهرمن نیست کننده و باطل کننده
و آفرینش از ایزد است و اهرمن را آفریدگار نشاید خواندن نزدیک ما آفریدگار یکیست ما به
برهان معقول درست کرده ایم که ایزد تبارک تعالی جوهری بسیط است که از وی دو فعل نیاید
یعنی هستی و نیستی **مسئله چهارم** این طبق سوال و جواب افتد تا روشن شود سوال میکنند

که چون افعال خیر را صانعی باشد و افعال شر را صانعی باشد دو صانع محال
مستقل باشد **جواب** ما را می باید که بدانیم که عقل چه چیز است جوهر است یا عرضی و
حدی دارد یا نه دارد و این عقل همه کس دارد یا ندارد و اگر گوید جوهر است جوهر
با عرض نتواند بود یا نه عرض حاصل نیاید شخصی تمام عرض یافته نشود و درین باب ما را
شخصی تمام عقل اختیات نیست افتند اگر گوید عرضی است دلیل عقلی لایقین و زمانین
گوییم عرض چیزی پاینده نیست حکم را نشاید در اخبار عجم آمده است که انوشیروان عادل از
ابوزرجمهر حکیم پرسید که حد عقل چیست ابوزرجمهر گفت چیزی که با هیچکس تمام نیابیم و حد آن
معلوم نداریم پس معلوم می شود که از بهر عاقل عاقل تری از هر عاقلی عاقل ترکسی تواند بود هر قومی
بر اندازه تمیز و قوت و رای خویش سخنی چند فراهم آورده باشند و آنرا برهان معقول نام کرده حکم
را شاید بباید اندیشیدن که بزرگان و عاقلان که قانونها نهاده اند و اندر جهان آشکارا کرده
اند پادشاهان بزرگان و حکیمان و فرزانگان بران باز ایستاده اند بران که بیهوده و محال نتوانند بود
که افلاطون در عهد دست تا پایان باتوان گفته است چهار طبع است سیسی انکه اقلیم گفته جمله
ترسایان بدان مذهب اند و زرادشت اسفنتمان یزدانی و اهرمن گفته است و این بزرگان که
قانون عالم می نهاد اند از زیور عقل غافل نبوده باشند و سخن ایشان از برهان معقول خالی نتواند خالی
بود اکنون با سر حکایت خویش آییم **سوال** آنچه پرسیدی که صانع خیر خواهد که صانع شر را هلاک کند
و اگر صانع شر خواهد که صانع خیر را هلاک کند تواند کرد یا نه و اگر گوییم نه دلیل عجب باشد و اگر گوییم
تواند کرد چرا نمی کنند سخنی است که با خویشتن فرا نهاده اند که از جواب اندیشه نکرده اند **جواب**

فاکوییم اگر صانع نیکی بدی ذیستی کند و فعلی کرده باشد پیش ازین گفته آمد که از
جوهر بسیط دو فعل لازم نیاید از صانع نیکی بدی و واروئی و مرگ نیاید و اگر صانع نیکی بدی
کند و خصومت کند و واروئی کرده باشد پس صانع خیر صانع شر را رها کرده باشد که تا بدی
خویش گرفتار شود بدی او بد و رسیده بود و بدی او نقصان بیشود و چون قیامت آید بدی
او غاند بسبب آنکه مردم را عقوبت دوزخ داده باشد و غم و رنج و عقوبت و محنت که از صانع
شر باشد بدو رسیده بود چون این رنجها که یاد کردیم از بیخ صانع شر کم شود و سازد برگ و بدی
او غاند هلاک بشود پس معلوم شد که اهرمن نیست است چون بقیامت نیست خواهد گشت که دست
و آلت او غانده بود چنان واجب کند که شر با نیکی کرده و همه نیکی بود در قیامت اهرمن نیست شود
و بعد از آن همه نیکی و کام یزدان بود و بعد از آن بهشتی و دوزخی را کالبد بر انگیزد و هم از جوهر نخستین
از آتش آتش و از آب آب و از خاک خاک و از باد باد و جمع کند و روان باز تن آید و بدی که
در تن مردم است آن زمان چون رستاخیز بود بدی غاند مردم با مرگ شوند و پیری و نیاز نباشد
و همچنین همیشه زنده باشند چهارپای و مرغ و ماهی ایشان را روان نبود و مینوی چهار
گانه بان ایشان بپیوند و بران سبب ایشان را حساب و شمار نیست که ایشان را روان فرومر
نیست دلیل بدین که مردم خرد دارند و خرد و دانش و راستی بالا و سخن گفتن بزبان و کار کردن بدست
این همه سبب روان است اگرچه همه جانوری این چهار طبع بهم دارند پس مردم این همه زیادت
دارند سبب روان حساب شمار مردم را بود که جانوران ندارند ❀ ❀ ❀ انچه گفته آمد که آفریدن
چه بود و میرانیدن چیست باز امید زنده کردن چراست بباید دانستن که آفریدن سبب آن بود

داستان که پیاپاری مردم بستاره کم تواند گشت از ان و میرانیدن سبب آن است اگر مارا نمیرانیدی ما هرگز
درمان نتوانستی و گشتی نیستی او همیشه ماننده بودی و مار را می رنجاند و میکشد و بیدار دگر آذر استودی
خواهد بود می دانند که اورا از ان بوی خوش است که بردی که آید و میرانیدن انست و زنده کردن ازدی
خصوصیت نسبت آنکه مارا بسیاری رنج کشنده باشیم چه در گیتی و چه در مینو پس فرا کند بهر بر آورد تا از اوستر
بجهت خوشی که مارا زنده کند اگر چه در میانه چند مرده شند ولیکن چه زنده چگونه کنند و شنیدی را انکنه دیلا بستی
و بعد از نیکویی خوشی و دیگر برای **کتاب سوگندنامه** سخنی گوید باید عاقل بود گوشی و سرود و خرد
دارند و در دین مسلمانان هم این معنی گویند عقل غریزی و عقل اکتسابی پس درست شود که مرد عاقل و خرد دار
پیش از سوگند هردو پیش داور بزانو نشستن و داور پیش حال را و پس حال را پدیرشن باید دادن و پدیرشن
انست که بگویی که راست گویم و یزدان داند که راست گویم و فروهر داند که راست گویم و امشاسفندان
دانند که راست گویم و برشن یزدانی داند که راست گویم و هروسب داند که راست گویم و هروسب
داد مینوی به داند که راست گویم که مرا فلان چیز که فلان این فلان از من می تواند برد و می باید داد اگر
انست که فلان کس از جهت فلان مال در فلان کس گناه کار است و از یزدان و مینوان و گیتیبان
بیزارم و چون این گفت پس پیش آتش کاهشدن و جام برشن بیاوردن و پاره آب در ان جا کردن
یعنی پراموم و پاره برن مینوان و اندک برن و اندکی گوگرد و قدری چوب سنجد بریدن و اندک مایه از
در بسودن و همه در ان جام کردن و کارد بر پیشم چین برگرفتن و بدرگاه آتش خانه ... ...
... ... کشتی کرد برسم دان کشیدن و پای ماه رو برکشی نهادن و کفچه آتش میان برسم دان نهادن
و جام برشن بر کفچه نهادن و ناون برشن در اندرون کش نکونه کردن و آتش بر افروختن ایونکهها خواستن

و کمندی تافتن و سری بر ناون برشن بستن و انکس که سوگند خواهد خوردن بر پای ایستادن
و روی بر آتش کردن از بیرون کش پای در کش نهادن و از دیگر سوی ایونکهای کمندی در پای او
بستن و بنیه تنگ کشتی بستن و یک ... ... و ... ...
کرهی زدن و کرهی هم چنان و درون آوردن و درون تشنومن ... راست گفتن و می باید که دو
دستور باشند که یکی داور باشد و دیگری درون یزد و انکه داور باشد راست ایستادن
و گفتن که بگوی که با این اشایی و باین راستی که در پیش ساخته است که راست گویم یزدان
داند که راست گویم و دین داند که راست گویم فروهر داند که راست گویم و امشاسفندان دانند
که راست گویم بنام و هستی اورمزد و سه دی که همکارند برشن گناه مینو پر مرگ داند که راست گو
و بهمن و ماه و گوش و رام که همکارند برشن هیشم خرد درویش خشم و ارشک داند که راستگو
دارد بهشت و آذر و سروش و ورهرام که همکارند برشن آن دیو دانند که راستگویم و شهریور و خور
و مهر و آسمان و انغر روشن که همکارند برشن دستان ... داند که راست گویم و اسفند ارمد
آبان و دین و ارد مانتره سفند که همکارند برشن ترو ست بوشاسب دیو دانند که راستگویم
خرداد و تشتر و باد و فروردین که همکارند برشن ... دانند که راستگویم و امرداد
و رشن و اشتاد و زمیاد که همکارند برشن نه غراو شمد و تود نه دیو پیش مرگ ... داند
که راست گویم با آذر خرداد که نگهدار آتش است داند که راستگویم و آذر برزین مهر که نگهدار
کشاورز است داند که راست گویم و آذر گشنسب که نگهدار سپه سالار ایرانست داند که راست
گویم و این مینو که در پیش افروخته است داند که راست گویم و رشن راست که در پیش همی یزند

داند که راست گویم و مینوی آب و ترو سنجد و بوی و گوگرد که در آمیخته است که در پیش نهاده اند که
راست گویم و هروسب ایادی راست و هروسب اشایی مینو به داند که راست گویم و اینها که
... بردم و برشمردم دانند که راست گویم که مرا فلان مال که فلان این فلان از من میطلبد می باید داد
... راست که مرا این مال که فلان کس میگوید داده ام است ... که یاد کرده شد بیزارم بر ...
... دلیل در پیش سروش اشو و رشن ایزد که ایشان را بحساب کردن مردم قرار داشته است
... روان فلان را براستی همی دهم و پس او را گفتن که بنشین و باش فراز گیر و انچه در ان جام برشن
... بخور و دهن پاک کن و باش بگو چون چنین کرده باشد او را گفتن که تا برخیزد و در پیش آتش در
ایستد و پس دیگر باره او را پند باید دادن که مگر آن بیچاره برتن و روان خویش ببخشاید و از شرم
یزدانی و امشاسفندان و عیبها نیز در جهان بر تن او پیدا شود و یاد کند از ان روزی که در نظر ...
... بیاید ایستادن و مهر و سروش و ورهرام ایزد که پرسش کنند و یزدانی بیندیشد که روز حساب
... چون باز نخواهی داد جواب اگر وقت پرسش مشوی شرمسار ازین کار یکزمان مکن زینهار که انچه ...
... به کار روان تو در دوزخ بماند بیزار پس از ان که این کرده شد و اینها که گفته شد و این سوگند
... گرد آمد و یزدان بزودی گناه کاران بیگناه پیدا کند و اگرچه گناه کاران از آتش پرهیز اما آتش
... در او گیرد و ... ای به دینان بدانید که در دین گفته است که سوگند در دین زردشت اگر به
دروغ می خورد بد و انند و اگر انکس بدروغ می دهد بد و انند و سوگند به دروغ خوردن یا بدروغ
... هم چنان باشد از رحمت او و کار یزدان بیرون شده باشد و درین جهان هرگز روزی دیگر
... نباشد و زند کانی بشاد کامی نتواند کرد و مگر طالع او درین کار استظیم نیک افتاده بود که در گیتی

مهر و دیج بدو نرسد و پشنگ در فرزندان او رسد و خانه دانش بر افتند و تخمه اش ناپدید اشود و در
مینوان عقوبت او از همه خلایق بتر و سخت تر باشد بمثال انکه اگر کسی در آتش تیز تنش
بسوزد روانش اندک مایه بسوزد و انکس که سوگند بدروغ خورد یا بدروغ سوگند بکسی دهد
خاندان خود را و روان خود را جملگی بسوخته باشد و این نیز بباید داست که چون کسی را سوگند
خواهند داد پیش از سوگند سه بار سوگند نامه را بد و باید خواندن که مگر از بر تن و روان خویش
به بخشاید وای وای بران بیچاره که چون کسی از یزدان و امشاسفندان و زمین و آسمان و از
هما فروهران اشو و آذران و آتشان بیزار کردد و هیچ چاره ندارد که دگر روزی خوشدل و شاد
باشد و یا دگر روزی و شبی شاده بنشیند و اگر عمر وی دراز باشد هزار گونه بلاها پیش او آید
و درین گیتی چون بمیرد تا قیامت در عذاب دوزخ گرفتار باشد و هر ساعتی عذاب سخت
تر باشد و خواری بیشترش نمایند و چون در گیتی باشد سیداز آن اگر علامتی بد و پیدا شود و شاید
که هیچ به دین یا او سخن کند و یا دران مقام که او باشد بنشیند و چون در میزد کاه در آید و یا
از دور باید نشاندن و چون نماید نباشد و کسی را سوگند باید دادن و سوگند خواهد خورد و دیگر
هر دو را خصمی کنند که سه درم و دو دانگ نقره پاک از هریکی بستانند تا سه درم و دو دانگ نقره پاک ستانند
سوگند نه دهد و زنهار که این شش درم و چهار دانگ ازین خصم سه درم و دو دانگ و ازان خصم سه
درم و دو دانگ تا نستانند داور سوگند نه دهد و اگر بعوض نقره چیزی دیگر دهد نستانند الا نقره پاک از
ایشان ستانند و ایشانرا سوی خانه باز فرستند و گوید که هر دو امشب و فردا باز آیید تا سوگندتان

دیم و داور باید که زود بر سوگند دادن دلیری نکند اینست شرط سوگند چنانچه یزدان فرمود و دستوران
بیرون آورده اند و ما نوشتیم و احتیاط کردیم از همه بیرون آمدیم و اگر دینیان کس این احتیاط نکرد و
خود ما را سوگند دهد بر دلیری و احتیاط نا کرده پس دگر باره بگوید که تو فلان ابن فلان این ظالم سوگند همی
خوری پیش دادار اورمزد رایومند خوره مند ۞ و پیش بهمن امشاسفند که این بند دین در میان دارم
۞ و پیش اردیبهشت امشاسفند که در پیش افروخته است ۞ و پیش شهریور امشاسفند که در دست
دارم ۞ و پیش اسفندارمد امشاسفند که پای بر وی دارم ۞ و پیش مهر و سروش و رشن که مرا هیچ
بیزاران تو که فلان بن فلانی نه دارم نه زرین ۞ نه سیمین ۞ نه برنجین ۞ نه ابریشمین ۞
نه پشمین ۞ چوبین ۞ نه آهنین ۞ نه سبزین ۞ نه سرخین ۞ نه سفیدین ۞ و هیچ چیز
که دادار اورمزد بیافریده است ۞ ندارم و ندانم که که دارد ۞ و من آگاهی ندارم و نه فرموده ام که بگرفته
است و ۞ و کسی ندانم که کجا نهاده است ۞ و من بدین بهدستانی نبوده ام و کسی این مال بمشورت
دستوری من نبرده است ۞ و هرگاه که این سوگند بدروغ همی خورم ∴ از دادار اورمزد و امشاسفندان
بیزارم ۞ و ایشان از من بیزارند ۞ از خوره دین به مازدیسنان بیزارم ۞ و خوره دین از من بیزار
۞ از پیغمبری برحق و راست اشو زرتشت سفنتمان بیزارم ۞ و ایشان از من بیزار ۞ از سروش
هوش و رشن بیزارم ۞ و ایشان از من بیزار ۞ از روان پدران و مادران و خویشان و نیاکان
بیزارم ۞ و روان ایشان از من بیزار ۞ و هرگاهی که این سوگند بدروغ همی خورم ∴ هر گناهی که ضحاک
جادو از هشت سالگی تا هزار سالگی کرده است بگردن من که بر سر چینود پول جواب آن باز دهم
پادافراه آن به روان رسدم ۞ و هرگاه که این سوگند بدروغ همی خورم هر ۞ هر گناه که افراسیاب

توش از هشت سالگی تا شصد و سی سالگی کرده است بگردن من و من پادافراه اتر ابکشم ۞ و میگوید
که این سوگند راست همی خورم ۞ بزبان چیزی نمیگویم ۞ و بدل چیزی دیگر ندارم ۞ زبان و دلم
بایکدگر راست است ۞ امید که یزدان گناه کار از بیگناه پیدا کند بهر صواب

آغاز زند بهمن یشت و جاماسبی

زرتشت سفنتمان از [illegible] انوشی خواست پس دادار اورمزد خرد هرویسپ
آگاهی بر زرتشت نمود پس زرتشت بدیدی درختی که چهار شاخ داشت ∴ یکی زرین ∴ یکی سیمین
∴ سیم فولاد ∴ و چهارم آهنین ∴ و زرتشت چنان دانست که در خواب می بیند ∴ چون
خرد هرویسپ آگاهی از زرتشت دور شد چنان دانست که در خواب می بیند و چنان دانست ∴
و چون از خواب بیدار گشت ایزد تعالی پرسید که چه دیدی ∴ زرتشت گفت که ای خدای مینوان
و گیتیان ∴ مهست دیدم درختی که چهار شاخ داشت ∴ دادار اورمزد گفت که ای چهار هنگام است
∴ و آن شاخ زرین آنست که من دین بتو نمودم و شاه گشتاسب از تو بپذیرفت و کالبد دیوان

بشکست و نهان گشتند ۞ و شاخ سیمین پادشاهی شاه اردشیر بابکانست ۞ و شاخ
فولاد پادشاهی انوشیروان خسروان قبادان ۞ و شاخ آهنین دور دیو گشاده موی هیشم تخمه
که هزاره تو بسر آید ای زرتشت ۞ و دیگر اندر زند بهمن یشت و خرداد یشت پیداست که در هنگام
گجسته مزدک بامدادان دگر آید و بسیار آیین بد نهد و انوشیروان خسرو قبادان دستور خویش
ماهداد و شاه ویزادر اورمزد دینی و اورمزد دینی ۞ و دستور آذر آبادگان داد آفرین ۞ آذرباد
آذربخت آفرین این دستوران را بخواند با گجسته مزدک چنان کنند که ایشانرا جواب سخنی حق
باشی و اگر عاجز شوی بکشتن ارزانی و چون چنان کنند پس از گجسته مزدک ده سخن دینی
پرسند یکی را جواب نتوانند ۞ پس انوشیروان روان خسرو قبادان او را نابود نیست کند و
بدعانی از دین بیتیاره مندی پاک شود ۞ وان زند و بهمن یشت پیداست که دگر باره زرتشت
از دادار اورمزد انوشی خواست که بیمن در مرگ ابسته کن همچنان که بیرون حد و پیش بر پشتن
نوبانی پیوتشاه چو بشوتن گشتاسبان چنانکه هیچ دشمن را بر من دست نباشد که تا مردمان مرا
پیشه حق دانند که من دین از تو بپذیرفته ام تا هیچ شک و گمان نباشد و بر دین باشند و از
راه کژی دور باشند و بر دین راست استوار باشند و انوشی من معجز باشد ۞ پس ایزد
تعالی گفت که ای زرتشت که اگر من ترا بی مرگ کنم تور براتروخش بی مرگ شود و پس رستاخیز تن
پسین شود و نشاید کردن ۞ پس زرتشت را انوشی دشوار آمد ۞ پس ایزد تعالی بر هرویسپ
آگاهی خود بدانست که زرتشت را چه اندیشه بود اشو فروهر دست زرتشت گرفت و دادار
اورمزد خرد هرویسپ آگاهی مانند آب بر دست زرتشت نهاد ۞ و زرتشت را فرمود که باز

خوریون زراتشت باز خورد وچون زراتشت باز خورد ❁ خرد هروسپ آکاهی بزراتشت
باز آمیخت تا مدت هفت شبانروز چون اورمزد هروسپ آکاه بدید که اندر هفت کشور
زمین که هر تنی چنش وکوشش وکنشن چه دارند وبدید بر ❁ چهار پایان وکاو ❁ وکوسفند چند موی
و ❁ رک ❁ وپا ❁ وناخن ❁ وچند استخوان است ❁ وکیاهای درختان چندست ❁ وریشه
که در زمین دارد چنداست ❁ وچنان کمانی برد که بچشم وسر بی بیند ❁ پس چون آخر روز خرد هروسپ
آکاهی از زراتشت دوکشت ❁ وزراتشت چنان دانست که در خواب بی بیند ❁ پس هر دو دست
بر روی مالید وکفت که دیر زمانی است که تا من خفته ام هنوز سیر نکشتم ازین خواب خوش
❁ پس ایزد تعالی از زراتشت پرسید که چه دیدی اندرین هروسپ آکاهی ❁ زراتشت کفت
که ای دادار به افزونی دیدم کسانی را که خواسته بکیتی وتن نکوهیده بودن وروان خویشان در دوزخ
بود دل من بر ایشان بسوخت وبسیار مردم درویش که در کیتی کناه کار بودند وروان ایشان در
دوزخ بود دل من بر ایشان بسوخت وبسیاری مردم درویش دیدم که در کیتی بیچاره وروان دوست
که روان ایشان در بهشت بود از ان شادمان کشتم بسیار دیدم که درویش بودند وفرزند داشتند
واز فرزندان خوشدل بودند چون بدیدم روان ایشان در بهشت نیکو بود وخرم وشادکشتم دیدم
توانکر بودن ولیکن فرزند نداشتند ❁ بدیدم بسی را توانکر بمال ❁ ولیکن زفرزند درویش حال
به دوزخ بودند وبسیار غم واندوه در دل من آمد ودیکر در ❁ ودیکر درختی را دیدم که هفت شاخ داشت
❁ یکی زرین ❁ ودویم سیمین ❁ وسیم رویین ❁ وچهارم برنجین ❁ وپنجم ارزیز ❁ ششم
فولاد ❁ هفتم آهن کمیخت ای دادار اورمزد ❁ پس ایزد تعالی کفت که ای زراتشت نیز که ❁

درختی دیدی

که چیست ❁ بدان که آن درخت که تو دیدی آن کیتی است وآن هفت شاخ که تو دیدی هفت
هنکام است ❁ اول شاخ زرین که دیدی آنست که تو هم پرسته من اورمزد رسیدی ودین پذیرفتی
کشتاسب شاه دین از تو بپذیرد ودر جهان رواکند وکالبد دیوان بشکند ونهانی روشن شوند و
باکوشند کان تار وتم بدوزخ دوارند وپرهیز آب وآتش واسفندارمد وزمین پیدا آید ❁ وشاخ دویم
سیمین که دیدی پادشاهی اردشیر کی شاه است که بهمن اسفندیار خوانند که دیو ومردم از هم جدا کند
وپیرایه ودر جهان دین به رواکند ودرج اشموغی از جهان باز دارد ❁ وشاخ سیم برنجین پادشاهی
اشکانیان است که راه ورسته بهتری آورند واسکندر رومی بسیاری قوت باشد ودین به و
راست تباه کند وخود از جهان کم وناپدیدار شود ❁ وان شاخ رویین که دیدی پادشاهی
اردشیر جهان آراستار ست وشاپور که جهان بیار آید ودین وداور راست در جهان رواکند
❁ آذرباد مهراسفندان پیروز بخت دین آراستار وروی کداخته بر سینه کند تا جد دینان را
شک وکمان برخیزد ودین رواکند وپاپای دینان دیوسینان باداه راست آورد ❁ وآن شاخ
ارزیز که دیدی پادشاهی بهرام کور شاهانشاه است که مینوی رامش در جهان رواکند وپیدا آید
واهرمن درود با دیوان در دوزخ دوارند نیز ادشوند ❁ وشاخ فولاد پادشاهی انوشیروان خسرو
قبادان است که انوشیروان نیز خوانند در هنکام او کجسته مزدک بدکوهر پیدا آید وآیین بدنهد
ولیکن زود هلاک شود و ❁ هفتم شاخ آهنین اورکمیخت هزاره تو سر آید ای سفتمان زرتشت
و [illegible] کشاده موی هیشم تخمه اندر زمین ایران شهر دوارند ❁ دیکر باره

۱۰۲

بیچاره شود و دش پادشاهی کنند وایران دهان من اورمزد داد در دست دیو کشاده دوارش
فریفتار اندند وسیاه جامه فریفتار که از نیکویی انکه کویند نکنند و عهد وپیمان وزنهار بدروغ کنند
وننک دارند وزنهار خواری بزرکی وبزرک انکارند وپیشت وپیمان کنند وفا نکنند واز بسیاری مکر و
فریب وزرق ودستان که کنند در ایران زمین ویرانی وخرابی بسیار پدید آید اندران شکفت ایام
همه مردم فریفتار شوند بایکدیکر فریب کنند وبدی کنند بروی وریا ورزند وبدل دشمن باشند و
بدخواه یکدکر شوند وآزرم ومهر ورزیدن وامید دوستی از جهان برخیزد ومهر ودرج بسیار شود ودر
جهان وروان دوستی از جهان بشود ومهر پدر از پسر بشود ❁ ومهر برادر از برادر بشود ❁ ومهر
پسر از پدر بشود ❁ ومهر مادر از دختر بشود ❁ ومهر دختر از مادر بشود ❁ وچند دیبتی در جهان
پدید آید ومال وسیم بی اصلان افتد ودوستی با ایشان کنند ❁ وپس چون هزاره تو باشد
ای سفتمان زرتشت ❁ خورشید تیزرو تر وسبک تر کرزد ❁ وسال وماه وروز کمتر بود و
اسفندارمد زمین تنکتر بود وزمین بر کمتر شود وبینی بر کمتر دهد وتخم جوردانان از ده هشت
بکاهد ودو بیفزاید وآن دو که بیفزاید سیری نکند که بیفزاید ونیک نبود ❁ ودار ودرخت و [illegible] ارور
که شکوفه بیاید صد که بود نود بکاهد وده بیفزاید وانکه بود طعام وچاشنی ومزه ندارد ومردم
که دران زمانه زایند وبیه وزور کم دارند وبدکانی تر وفریفتار تر وبتر باشند ومهر ودوستی
در دل کم دارند وآزرم نان ونمک ندارند واکر کسی را مهر ورزیدن وروان دوستی کند او را
عیب کنند وای زراتشت مردم دین دار اشو دران هنکام بتر دارند وکار وکرفه کم تر توانند
کردن وکار ایزدی بر دست ایشان کمتر رود وجدکیش ودین دشمن بسیار باشند ومردم

زراتشت پرسید از اورمزد تعالی کرشان [illegible] چه باشد ❁ [illegible]

[illegible]

بندکی رسید نیوک شهر ورستا وستاده وبزرک ده دوده وبزرک دوده [illegible] شود وتا کام ستم بتن وچیزی

بیچاره شود

دین دوست دران زمانه رنج و سختی کشند و همه جهان بدخواه ایشان باشند و بهتری کفتن
بودین دارند نیکو کار همه کس مشغول باشند و نساکون و نساشوی و نساپوش و نساسوز
و نساخور باشند و نسا به آب و آتش برند و بداد دارند و از نسا پرهیز نکنند و بکرفه انکارند
یعنی کناه را بصواب دارند و اوارونی و راه دوزخ ورزند و بخشم فرود روش دیو کشاده
موی سیاه جاوه به ایران [illegible] کنند و مردم دینی که کشتی برمیان دارند و یزشن
کنند وادیاب نباید داشتن از یرا که مردم پای برجایکاه نهند محروم ند و نیاوند باشند و چون
کسی برشنوم شود و پای از موج بیرون نهند در نساوند و چون در خانه بیشت شوند برسم
برهنه بدست کیرند و درون یزند روا باشد ∴ و دران هنکام بتر ایام به دو مرد شاید
که یشت کنند از یرا که مردم دینی اندک مایه مانده باشند و دین نزار کشته و بدشواری
و بیچارکی توانند کردن و از مردم جهان صد هزار و بیور هزار یکی بود که برقیما باشد و کار قیما
کمتر تواند کرد و کار [illegible] دشوار شود و به نزار رسد و صد آتش را بیک جای
برند و هیزم و بوی نبرند و انچه برند وادیاب بود ∴ و اکر ردی یشتی نکرده باشد و درون تواند
یشت یکرفه منش تنها برافروزد شاید ∴ و دران ایام خواسته که در زیر زمین پنهان کرده باشند
به جد دیان رسد و چشم ایشان از خواسته سیر نشود ∴ و مردم از دوده آزادکان نیکان
کار و کرفه کمتر کنند و کشاده کشتی روند ∴ و پی اصلان و فردان دختران آزادکان و بزرکان
بزنی کنند ∴ و آزادکان و بزرکان بدرویشی و نیاز و بندی رسند ∴ و بندکان و فردان مردم ببزرکی
و پادشاهی رسند و ∴ وجد و کوشش دین داران و دادستان باور ندارند ∴ بکبر و ستیزه ∴
زندکانی انکارند ∴ و کوشش افسوسکران و دروغ زنان و نادادستان و فردان راست دارند
و باور کنند

ز خزانهٔ [illegible] حسن [illegible]

باور کنند و دروغ کفتن پیشه دارند و سوکند بیکدکر دهند یعنی من که اورقد ∴ و هم یزود دروغ
بسیار کویند و هرکسی که نیکی کنند و راستی ورزند و سخن دین کویند و اکر بیهبد باشند و اکر عام و
ستایش او نکنند و او را نتوانند دید و او را بدرون آهو جویند و بهتان کویند و کار او بتر باشد
هیچ جای نتوانند بود ∴ و هیربدانرا که باشند که در اصل ایشان نباد [illegible] شده و بر یکدیکر بد خواهند
و او اصلیان برنج و سختی بوند و هرکسی که آهو وی جویند کار او بهتر باشد ∴ و کار اهریمنی و دیوان
بسیاره پیشتر کنند ∴ و یشت و یزشن یزدان نکنند ∴ و بیم دوزخ ندارند ∴ چون سر هزاره تو
بشد ای سپتمان زرتشت مردم آز زیست شوند و در آسمان ابرهای زیان کار آید و یعنی
انکار و اما هیچ باران نبارد و ∴ باد سرد زیان کار بسیار آید ∴ به هنکام کرما بادهای کرم بسیار
آید ∴ و تخم و برجور دایاق بمیرد و باران بهنکام خویش نباید و انچه آید خرفستر بیشتر آید که آب
∴ و ستور و کاو و کوسپند کمتر زایند و بار کمتر برند و خردتر و تنک پوست تر باشند ∴ و شیر و
کوشت و پشم کمتر دارند و کمتر بیفزایند و چربش کم دارند و مرغان خانه خایه کمتر کنند و
فزایش نشود ∴ و کاو ورزا نیرو کم دارد ∴ و اسب کار تازی بار کمتر کشند و هنر کمتر دارند
و مردم کم هنر تر باشند ∴ و اندران شکفت هنکام بهدینان که کشتی دارند از دست بدکاران
مرک بجای جست خواهند و آیین و رامش از جهان برخیزد ∴ و جوانان را رامش و بازی از دل برنیاید
و برسم و آیین پیشنکان از جهان بشود ∴ و نوروز و زوردکان کمتر کنند ∴ و یشت و
یزشن یزدان جا جا کنند و انچه بشکوه کمان باشد و کویند که خوب و روا نیست ∴ و خود

او این نخواهد و اشوداد ندارند ∴ و مردی که یزشن فرماید داشن تمام ندهند و مردم باشو
داد کار و کرفه کمتر کنند و انچه کنند بروی ریا کنند و از کرفه کردن پشمان شوند ∴ و مردم دینی
که یزشن که برسم و آیین ایران روند و از دین خود ننکدارند ∴ و مردم دنیا بزرک و
آزاده از ده و دوده خویش به بیکانکی و به بیچارکی افتند و در جهان پراکنده شوند و نیاز مند
تا کیهان و پی اصلان شوند و از ایشان چیز بوام کیرند ∴ و درویشان و پی اصلان ببزرکی
رسند ∴ و هرچه در جهان است به نیستی و دشواری رسد ∴ و اسپقدار دهان بکشاید
و بسیاری کنج ایران بدست انیران افتند چه زر و سیم و ایوخشست ∴ و زر و سیم و روی
برنج و آهن و ارزیز و سرب بدست ایشان پیدا آید و توانکر شوند ∴ و پادشاهی
دست انیران و تران افتند تا دیرکاه ∴ چو ترک جادو چپاره ∴ و چینی ∴ و کابلی
و سغدی ∴ و خرایی ∴ و کلم و هند و چینی ∴ اندر ایران [illegible] دوارند و پادشاهی
و کام فرمان ایشان روا باشد ∴ و پادشاهی دوال کشتی ∴ و تازیان برایشان رسد و ایشان
دژ پادشاه باشند که کشتن مرد نیکو بر چشم ایشان چنانکه کشتن مکس یکی باشد ∴
و بارس روند و خانه و دوده دست کیرد ∴ و زر و سیم و خواسته بدست ایشان
∴ و سپاه و درمش و مزد و فرمان با ایشان رسد و ایشان را چشم از خواسته جهان
سیر نشود ∴ و خواستهٔ جهان در زیر زمین نهان کنند و بچه مرزی و روسپی بارکی
کنند و دشتان مرزی در جهان آشکارا شود ∴ و ریمنی دشتان را پرهیز
نکنند و دران شکفت ایام شب روشنتر باشد ∴ و ماه و خورشید روشنتر و
رود و سال

و دو سال ماه و روزکار کوچکتر باشد چنانکه سه یک بکاهد و اسپقدار در زمین در هم آید و
پیچ و مرک و نیاز و قحط اندر جهان بیشتر باشد و تباهی کامه اهریمن بیشتر بود و ∴ و دیو دوزخ
بهره تر شوند ای سپندمان زرتشت ∴ اوستا و زند و پازند بهیربدان آموز تا در جهان
وا کنند و فرزندم و مردمان را بیاموزند و ایشان که از دین آکاهی ندارند آکاه شوند تا امید
تن پسین باشد و بوختاری روان دران شکفت ایام مردم دینی رنج و دشواری و سختی
بسیار بینند و از جد دینان ایشان را دشواری رسد و لیکن چون تن ایشان برنج و سختی
باشد روان ایشان در بهشت روشن کامکار باشد ∴ و هر آنکس که تن بناز دارد و فربه
دارد در کیتی ∴ آنکس در مینوان روان در نزار و نیاز دارد یعنی کرازد بدوزخ ∴ پرسید
اشو زراتشت از [illegible] که دران دور یعنی دران زمانه هر آنکس که ایزد
پرست بود و بند کشتی برمیان دارد و بردین به استوان باشد و کردار نیکو دارد و نیید بود اشم
درون او برسم یزد و دادستان انکس چون بود ∴ ایزد تعالی کفت اشو باشد ای سپتمان
زرتشت ∴ چرا زیرا که مردم اشو که دران ایام کشتی [illegible] میان دارند و [illegible] به برسم یزند
[illegible] که بخواهند چنان باشد که بروز کار کشتاسب شاه یشت
کرده بود ∴ و اکر [illegible] ∴ و [illegible]
بخواهند چنان باشد که بروز کار کشتاسب شاه دوازده هماسب را بزور کرده باشند
و [illegible] که بکنند چنان باشد که بروز کار کشتاسب شاه همادین یشته باشند ∴ و کسی
که خوید بوداث کند بران دور اشو و بهشتی باشد و این نیز کفته است [illegible] از [illegible]

ردم این هنگام از آهن و روی سخت تر باشند و بسیار پتیاره او مندتر بوند ∴ و
چندان ریخ و سختی بر مردم دینی آید که بهنگام ضحاک و افراسیاب نیامده باشد و پیش
زحمت تر باشند و پیش ریخ تر باشند و ∴ و اندر آن و دش پادشاهی آمخت ایران
بود ∴ و چون سر هزاره تو باشد ای سفیتمان زرتشت جمله ایران [illegible] بسم
[illegible] ویران کنند ∴ و درفش ایشان تا بدشوار کریرسد و کاه و دین و پادشاهی
از انجایی ببرند و برائر آتش از انجا بیشتر بود که مردم پرستش یزدان کنند تا ایشان
را زور و نیرو و کمتر شود ∴ ∴ ∴ دیگر باره زرتشت از [illegible]
پرسید که ای مینوی اشو دادار افزونی که باشد که دین به باز بپای آید و نو کنند و این آیین
تخشی چون سیاه جامه برند ∴ ای دادار به افزونی عمر آن کام کوتاه کن تا در آن بد ایام
کناه بیهوده نکنند و دیوان خویش سیاه ندارند و راه دوزخ نورزند ∴ [illegible]
[illegible] که ای زراتشت پس از نشانه سیاه [illegible] و پادشاهی
سیاه [illegible] و هیشم کان [illegible] دیوان و دیح ∴ شید اسپی
∴ وکل سپاهی ها بهوتداد کفت که خرجایی باشند ∴ و روشنی کفت که سرخ جامه ∴
سرخ زین ∴ و سرخ کلاه ∴ و سرخ درفش باشند ∴ و نشان ایشان آن باشد که
[illegible] نیم کیرد ∴ و [illegible] از کونه خود بکردد ∴ و [illegible]
[illegible] بخار و بسیار بود ∴ و در [illegible] نیم و تاریکی بسیار باشد ∴ و [illegible] نشان نماید
و ∴ و [illegible] از کونه خود بکردد ∴ و در [illegible] اشارتهای کونا کون پدید آید و در

ایران جمیه

ان قحط و ویرانی بود و زلزله بسیار بود و قحط و نیاز و تنگی و دشواری در جهان بسیار باشد چو
[illegible] ازان منفعت و افزایش نباشد و خرفستر از آب بیشتر بوند و آذرکشسب از کونه خویش
[illegible] بدشوار کریرند ∴ که آذرکشسب بون و رجهست دور و اماکده اوج دیو جون ∴ هید یو حاه کفت
[illegible] تازیان بود اندران زمان از هیشم تخمه کان [illegible] ایران و هان [illegible] کم بهانند ∴
بدشوار کرو ∴ و کوه مانش ∴ و سوراخ مانش ∴ و دریا مانش و اندک مایه بمانند ∴ و چندان
ریخ به ایشان آید که زن و دوده و خواسته یاد نارند ∴ و پس هورمزد توت کیرد و ناهید پ
[illegible] و شید اسپی د ∴ کل سپاهی صد کونه و هزار کونه و بیور کونه اندر [illegible] اشهر
∴ و رشته درفش دارند و بسیار تاخت و تالان کنند اندر ایران جهان و هان تا [illegible]
[illegible] رند و آنجا که مردم سوری مانش کنند ∴ و [illegible] تخمه کان و سیاه جامه کان باشند
∴ و درفش و نشان سیاه بسیار دارند ∴ و شید اسپی [illegible] رستد این
چنانکه [illegible] بکیرند و از هر سوی دشمن [illegible] ایران [illegible] ∴ از [illegible] ∴
∴ و رومی چندان درفش دارند که مر وشمار ندارد ∴ و این ایران [illegible] اسب بنشیند
[illegible] دوال کشتی و خرجایی [illegible] کو رسند به ج جا جنک بزرک [illegible] باشد ∴ یکی آنکه کاووس
[illegible] پایه رفت ∴ و [illegible] ارجاسب هیشم تخمه [illegible] سبب دین جنک و کارزار کنند
[illegible] که [illegible] باشد که [illegible] یک جا رسند ∴ ترک و ∴ و تازی
و رومی ∴ و کفته است که بدشب نشانه باشد و جمله [illegible] ایران را تباه کنند ∴ و از این
[illegible] آذرکشسب بدشوار کریرند و اندران جا [illegible] مایه [illegible] بمانند مکر بدشوار کریمانند

بکوه مانش و ∴ و دریا مانش از بسیار ریخ و دشواری که بر ایشان آید ∴ زن و فرزند و خواسته
∴ و دیکر زراتشت کفت که ای [illegible] ∴ اندران بد ایام مرک بهتر از آن زندگانی
که زندگانی و عمر ایشان کوتاه باشد تا نبینند چندان ریخ و سختی و دشواری ∴ دیکر باره ایزد تعالی
که چون سر هزاره زرتشتان باشد ای زرتشت هیچ دروند هزاره نشود ای زرتشت
از ایزد تعالی که ایشان بسیار باشند و آزار بسیار دارند و زمانه ایشان چون باشد و
ایشان چون باشد و که یاری [illegible] کنند ∴ [illegible] ∴ [illegible] جواب
سیاه کلاه هیشم تخمه پیدا [illegible]
[illegible]
[illegible]
زندگانی بسیار کفته که پرورند [illegible] کابلستان است و چون سی سال شود بهم پیوندد
آید و اندران [illegible]
[illegible] سالکی [illegible] شود و از [illegible] آید که از لفظ دینی [illegible] و
خوانند و شاپور نیز خوانند ∴ و در آن شب که [illegible] نشان آن است
از آسمان ببارد ∴ و [illegible] پیدا آید و پرورند ∴
بکنی کان شهر زنی باشد و آن زن پرورد اورا با سپاه از هندوستان بیاید بسیار
درفش دارند تازند و قابی دبی اشوداد رندش ای زراتشت ∴ چون ستاره هورمزد بالا
و خویش ناهید را زیر افکند ∴ بی اندازه سپاه دین آراسته درفش دارند از پارس و خراسان
و سیستان بدشوار کریمانید ∴ و [illegible] درفش دارند و لشکر بسیار از ایران باشد

ح-ب